— رساله اصول النغمات الاصفهانی

از

غلامرضا بن محمد پناه 1-71

— در علم سنگیت 72 - 127

[illegible]

رساله اصول النغمات الاصفی

تألیف غلام رضا پسر محمد رضا

الحمد لله [illegible] بتاریخ [illegible]

در [illegible] کتاب فروشی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی و نسلم و صد آفرین بر نی که سوز آن مستمند بیان مجیب آهنگ

خواباند و بر زخم جگر عشاق سوده الماس فشاند ترانه [illegible] دست [illegible]

[illegible] مغز [illegible] پاره [illegible] دست پوشان مهر گریبان مراتب [illegible]

وا در دو شوق فسرده را فاصله بار راحت [illegible] که باید امان رسیده

[illegible] ساوری دریای [illegible] باشد [illegible] برداشته و در بحر

اصول بر مالش خیک شده را کشتی طوفانی شد [illegible]

بزور اصوات طرفه بر دهان [illegible] اوج و مالش رسانند عجب

سازهای

سالکان کوی حقیقت را دفعه برای امید داده و از وصول نعمت وجود بازی
بدست آورده خوشا کیفیت سرمستانی که با این گردش جام
ذوق اقتباس به پیمانه فهم سرا زدی یاد دارد چونی
هر کوچه‌اش فریاد دارد زورد اوست صحرا هم باوار
می‌رسد در جاده تا رسیاز چه صحرا که هم مانند مندل از وصله
نه‌ها دار و مسلسل عمقش با بحر اسرست دارد دف گرداب
اندر دست دارد زمهر و مه جلاجل بسته افلاک عناصر چار تار آورد
پی‌ساز موالید ثلاثه گرام است سرود جمله از حمد تمام است
سرود نیسار و نوا بر نوازش گر خود بزرگ که بهدایت حلم تا قدر بیشش
چنگ تن بر کوع داده و طنبوره بقیام استاده و دایره بخود
ابرو شمرده جوزی تال چون درود خوانان هر دو دست فراهم
آورده از لطف شاهانه‌اش که دارای عالم است اسباب شفاعت
و کارست اگر خود که از عقاب ایمن باشی و ما زوامی داریم که تلف

هر کس کرد سمعت [illegible] اما بعد [illegible] بسط باشد این صدا که هم نوای
ما بربابست که چون در کلمات وجود برای انبساط عقده سینه های این تنگی سینه
مرا انعکاس به ستیغاریان ندیده اند و البان یقین ظلمات شیخ
معلا و ارتسم منزل اسرار رسیده باب کمال و اصحاب ذوق و حال سرایت
مرو و جمیع ذرات ملکوت و اشراف اند رده اند و لوان محیط عالم باطن دانسته
با این دلیل هر چیزی را که بشکنی با انگاری هزار صدا از درد شرح می آید
زنار [illegible] ترشیح نمافیه [illegible] که سحر [illegible] داودی مرغان چمن [illegible] از حرکت
اغصان [illegible] زبانی و دستانی سماع موجود است [illegible] سور در [illegible]
حل [illegible] از [illegible] کس [illegible] نشتن و سراپا چاک گریبان بر آمدن شهود
[illegible] دولاب ناله حرمی که دارد در رقص سماع مشغول است و اسما بالله
سنگ [illegible] همه سنگدلی در حرکت دوری آمده که یاد کار [illegible] آسیا نه
تا نبر معشوق است اگر مجهول [illegible] رسیده [illegible] ام واقع [illegible]
مرا در دام اگرچه [illegible] تکوین تعلق [illegible] باحسان [illegible]

حق الحق

[illegible]

حسن چون شهره و داسته اند کما قال کفتند فرشتکان بلجن زاد ود

ورتن و تن درای لیکن چون در نهایت کار

معنی پرورشان اعضای آدم همه اموات را مختصر منفح سور دانسته اند واسه

معلوم میشود که نغمه بخشیده جانست بلکه بمین جان جهان یعنی حضرت

سلطان العارفین خواجه نظام الدین قدس سره میفرمایند کوبند جان

رنغمه بقالب در اندکا در پرده کفته اند همین نغمه جان بوده صدف کوشی

که معنی آسا بکر دیده خون کوش صدف در یتیم ست وکسی که ترانه

شوقش نکشیده مانند لب ام چاک مالید رنکارنکی اشکال صورت احوال

متفاوت دلاویز و کلهای بهجت انکیز ست یا دل بوقلمونی جلوه ها رسید

جان خوش منت ها سازی که از معاینه رنکی این تصاویر صفحه مرکار ابجه مر

تواند ساخت و از این باغ محبت سراغ کلهای مراد بدامان برده

کوشش نماندند است ... زیبا کلک حشمت و امارت خورشید

آسمان عزت وسلطنت یکه جام انداز بسر دستر بلند چمن کامکاری

ارکان دولتی جهتی مجمع عهد و توراز روزگار و سپهر برین باد و انچه پایه

تعظیم شان لیست و باکمال [illegible] ست بر سر منبر میکنند و از فیض جمیعه

بیان و تاجداران بر آستانه دولتش لب به بین بوسش [illegible] شده

از هجوم [illegible] بر سر و سمار [illegible] صحن [illegible] خانه از زمین مرصع گردیده و از

[illegible] زمره جود [illegible] از شاخ [illegible] و عطای [illegible] بیده خامه خود

بوکمیان [illegible] در پای نخل [illegible] زر و سیم مانند و رای زرد

و شکوفه فرد [illegible] باصف لقب ثانی سلیمان سریر یعنی شهنشاه

[illegible] باعصا و کلاه حشمت رای عالم آرای عقده کشایش

که کنه دکا دقایق علوم و تحقیقات غوامض فنون مایل است باندل

باحشام تسلیم و [illegible] غلام رضا ابن محمد [illegible] ارشاد فرمود و [illegible] فن

موسیقی کتاب مشتمل بر قواعد این صناعه [illegible] که از سالهای دراز

و اندارش زبان مشتاقان [illegible] اکنون بر طرف علم

[illegible] کرده یکی هم [illegible] علمی استعمال نمی فرمود با امتثال امر واجب

۲ حکمای هند به تحصیل و استعداد [illegible]
زده اند [illegible]
تتبع

الانفاد

با انقاد با وصف قلت بضاعت بجود اشیعه بر واحد از افاضل شرفا

عالی قدر از جناب فیض مآب مدح حق مجد ذات حق بهار حدیقه نبوت

سرو سر بلند چمن ولایت جوهر تیغ شجاعت سید حسین بود

عارف بالله سلکم الله هر چه از والد بزرگوار خود و دیگر رسانیده ها مدارک

بهای معتمده در خزانه ذهن نظم آمده بود مختصر بر قوم و مندرج نموده

بانی سول اللغات الاعجمی موسوم ساخته امیدوار از ناظران منصف آنست

که اگر در مقامیکه مخطوط شوند در حق جناب عالی متعالی دست دعا برگشایند

و اگر سهوی و خطائی بینند اصلاح نمایند التوفیق من الله و الیه مرجع الامور

کلها و منقسم گردانیدم این را بر شش فصل فصل اول در سرا و هما بضم

سین مهمله و را و الف مهموز و دال مسله و یای ممدوده و آن مشتمل است

بر سیزده فصل ... در حدیث صوت ... در بحر ... ممدوده

و دال ... یعنی صوت ... در صعود و هبوط سر

در بیان سرت بضم سین مهمله و رای منقوطه و الف ...

در بیان [illegible] مهمله مضموم و سکون دال مهمله موقوف تای

بالف ممدوده و باقی حروف حرکات مذکوره [illegible] در بیان سه روای

[illegible] حروف حرکات مذکوره [illegible] در ذکر دوازده بکرت

[illegible] های موحده حقیقه و کاف [illegible] های [illegible] شده [illegible] های متصله

های ناهموار بود در نغمات [illegible] عالی تر باشد که و نغمات

٤٠ نغم خارج از نغمات واقع شود [illegible] در تعریف [illegible] حروف

و حرکات مذکوره [illegible] در بیان [illegible] حقیقه و های حروف

و واو معروفه و رای موقوف که [illegible] باشد و [illegible] سخت و کومل یعنی نا

های واو مجهول و میم مفتوحه و سکون لام یعنی ملایم شدن سر

در بیان [illegible] های حقیقه ممدوده و های [illegible] و باقی حروف

حرکات مذکوره که معنی قوم باشد [illegible] در بیان [illegible] و غیره

های ممدوده و دال حقیقه مکسور و های معروف [illegible] حروف و حرکات ۸۱

مذکوره [illegible] در ذکر گرام کاف [illegible] حقیقه [illegible] و رای ممدوده و میم

فصل [illegible]

در بیان موجد ... سیم و واو معروف ... ی د ... ششم

در بیان ... که ... غیره همزه ممدوده

... جمله سوم و نون ممدوده ...

تفعیل

و رای ... وقوفه ... جیم عجمی ... مفتوحه و سکون کاف تازی حقیقی

جمع ... تای فوقانی ... و نون ... بتازی

در بیان برن ماورای

اهل حکما در تعیین ...

در بیان الکار همزه

... و سکون نون بمعنی رنگ

لام مفتوح ... و نون ... کاف تازی حقیقه ممدوده و رای متصله ... و

... ارت ... فصل دوم در ... ممدوده و

کاف عجمی حقیقه متصله و فتح همزه و دال ... مکسوره و ...

در تفریق ... و

ممدوده و این مشتمل است بر چهار فصل

... تفصیل ... کاف و حروف مکسوره در آخر

... نون مکسوره های معروف و احوال هر یک از آن ... از اصل دوم را

... که موافق ... ناقص ... و عقل قاصر این ضعیف جامع این ...

... [illegible] ...

زايد ... در نوشتن آن واصطلاح وعلامات

اصل ... کاو با فتح یای عجمی ... وسکون ...

... یای معروفه وراو نون وکاف با ... ممدوده

... دال ... ممدوده که ...

شش فصل ... حروف ... بفتح همزه ویای مرکب اند

... در شناختن چهار مقام ... حروف وحرکات مذکور ...

... در بیان الایت که ... و ...

کک ... میم مفتوحین وکاف ... و ...

ونعداد گویند ... در بیان ... و ... گویند ...

در ... کاف عجمی خفیفه وبای معروف وبای ...

که تصنیف ... قدیم از تصانیف ... ...

نیز گویند بفتح بای عجمی خفیفه وسکون ... مفتوحه

ونون ساکنه ودال مهمله موقوفه بهمزه مفتوحه ... کسر دال ...

ممدوده دبا عجمی موقوفه

... الا ... وال

بعد حروف ...

مکور

تکسیه و های ممدوده اصل پنجم در نامهای ابجدها [illegible] ممدوده و
لام معطوفه و باقی حروف متحرکات بود [illegible] اصول دور
موسیقی [illegible] اصل ششم [illegible] و ادوار که جامعه نغمات [illegible] بود
[illegible] این جمله [illegible] بود بعضی [illegible] و سالمه بود [illegible] است. برا
[illegible] همزه و سکون سین [illegible] و باقی حروف و حرکات
باشد و باقی ترتیب ابجدها و [illegible] ابجدها و ابجدها که معنی رقص و
بحث الفاظ [illegible] و اسمای [illegible] شده باشد و غرض کلی [illegible] ندارد موقوف
داشتیم و اختصار در این [illegible] ابجدها نمودم و من الله التوفیق و الارشاد و منه
المبدأ و المعاد اصل اول در [illegible] فصل اول در حد صوت ای
آواز باید دانست که بو علی سینا در اشارات تعریف صوت بنوعی گفته
[illegible] خاصه حادث در هوا تموج اوست یعنی از
در هم خوردن [illegible] ثابت کلی قلعی و آن آواز است که از کند
[illegible] و جدا شدن جسمی از جسمی میشود [illegible] دیگر قرعی و آن آواز است که از

گوش میرسد بحرکات هوای [illegible] و حروف ظاهر گردد چنانچه فارابی [illegible]

قوت تمام [illegible] بین [illegible] وقع [illegible] که بر گوشها واقع شود [illegible]

بما [illegible] ن حالت هوای حلقه [illegible] شکل [illegible] حادث شود مثلا هوا

[illegible] که متلبس بحرکت باشد یعنی [illegible] میخواهد که بحس [illegible] بوده باشد

اول منضغط و فشرده میشود [illegible] بگوید [illegible] فرع باید [illegible] یعنی محل برآید

که حجره [illegible] منقسم میشود از بودن آن هوای در انحصار

حالتی و کیفیتی خاص بهوا عارض میگردد [illegible] هیئت را آواز گویند و نغمه

الحق در مسموع اساسست [illegible] این هیئت که کلام تمام میشود [illegible] که [illegible]

نشود و بقول حکمای هند از ناف گویند [illegible] سکون دل

پس ان عبارت از صوت باشد [illegible] و قسم معلوم کرده و بدو اسم موسوم

ساخته اند یکی اناهت یعنی [illegible] همره [illegible] حد [illegible]

دوم انهت یعنی ضربه و سکون [illegible] سکون [illegible] ناهد [illegible]

نیز خوانند پس اول صدا که اناهت است بجز [illegible] ندیده

[illegible]

و در اصطلاح ایشان سلطان الاذکار شغلی که بیند که آن از بستن گوش
چون آواز است یا بود که صداهای مختلف بشنود [illegible] و ایشان [illegible]
اصوات عجیبه شاغل میباشند و [illegible] آن است که دل [illegible]
[illegible] و [illegible] آن در وجود و [illegible] آمدن [illegible]
در ضمیر [illegible] [illegible] چرخی است چهار برگ که
[illegible] بهمزه ممدوده و دال مهمله موقوفه و جیم عجمی مفتوحه و کاف تازی
[illegible] ممدوده مفتوحه [illegible] بالا از آن چرخی دیگر است متفاوت
[illegible] باشد [illegible] به ضم میم و واو معروف [illegible] موقوف
و [illegible] حرکات مذکوره و از این بالا چرخی است هشت برگی
[illegible] باشد به ضم بای عجمی خفیفه و واو معروف و فتح را و نون [illegible]
[illegible] مدور [illegible] انگشت چرخی دیگر است
دوازده برگ [illegible] سوم است بکسر ها و دال خفیفه مکسوره
و یای تحتانی مجهول و تا و قاف [illegible] مذکوره و در [illegible] چرخی است [illegible]

چگک نزاکو و سیل گویند بکاف عجمی و لام مضمومه و واو مجهول [illegible]
مفتوحه [illegible] مهمله که آن خانه مدت نغم شده و در میان گو
کیست [illegible] یعنی ملاوده که سبب آن آواز [illegible] بلبل [illegible]
و سیل نباشد حروف تعریه کرده [illegible] بطرف [illegible] مانع [illegible] قدر
رگه سخت و خورد بود [illegible] واو یا و بلندی [illegible] و هر چند رگه بزرگ
بود آوازش ثقیل و کریه گردد و بالای این [illegible] دیگر [illegible]
بزوار برگ [illegible] جمیع چرخها تابع [illegible] برای آن چکر [illegible]
خفیفه و فتح زا ممدوده و سکون نون [illegible] کوره و [illegible]
چرخ ها مدام در حرکت میباشند بامر خالق و [illegible]
نبض اند در بدن انسان [illegible] دارند اول [illegible] مکسوره
متصل ممدوده والا [illegible] مکسوره لام ممدوده
عجمی حقیقه و نون مضمومه و کاف عجمی مکسور [illegible] ممدوده [illegible]
بضم سین مهمله و کاف عجمی بتشدید و فتح میم و نون ممدوده [illegible] حرکا

[illegible] ممدوده

مذکوره بطرف بالا و شکمها بحروف و حرکات مذکوره بالای دال و [illegible]

[illegible] چهارم از باد شب یعنی دم که روز و شب [illegible] بهر دو [illegible] جاری میشد

وگاهی از راست وگاهی از چپ تحتانیه که بسبب عفونت چون آن باد [illegible]

[illegible] مورع [illegible] بر [illegible] میشود [illegible] برسیانند ملاحظه باید کرد

انتهی ازاده تکلم [illegible] وغیره آن باد [illegible] میکلامد ورفت دارد

رسیدن نفس

[illegible] و شکمها شده بسوی دهان رجوع بخروج [illegible] تا فنا

بیان چهارم موسوم [illegible] بفتح بای عجمی خفیفه و رای ممدوده و شین

عجمی [illegible] سکون نون منونه و کسر تای فوقانی و یای

[illegible] ممدود

[illegible] بای [illegible] مرحده و مفتوحه و سکون یای تحتانیه و فتح کاف تازی ثقیله [illegible]

[illegible] که ناف [illegible] حاصل آید [illegible]

[illegible] دوم [illegible] محصول کرد [illegible]

[illegible] یعنی کلوکه [illegible] دماغ [illegible] از [illegible]

که عبارت از دهان است موصول شده بیکدیگر گویند بحروف و حرکات

مذکوره [illegible] دوم در مجمع بکسر بحرکات مذکوره ملح

آنچه [illegible] اول با فا [illegible] سیوم [illegible] چهارم دماغ بکسر

دهان چون [illegible] از او با فا [illegible] سیوم [illegible] مانند [illegible]

تشدید و سکون [illegible] مفتوحه و سکون تا [illegible] مهمله

مضموم [illegible] و فتح جیم عجمی تشدید و میم و چون [illegible]

خوانند و [illegible] سکون [illegible] انچه [illegible] و یای عجمی [illegible]

سکون [illegible] و تا و باقی حروف و حرکات [illegible] هرگاه که

[illegible] بحرکات مذکوره چون [illegible] دهان و [illegible]

گویند بکسر کاف تا [illegible] خفیفه و سکون را و فتح تا عجمی بتشدید و میم باقی

حرکات مذکوره دیگر هم از کثرت تکرار

با موقوف که حاصل از آن کثرت [illegible]

[illegible] با [illegible] خفیفه و با موقوف که بعضی گردن [illegible]

تمام است و طریق عمارت این است که اول دم را در سینه بقوت تمام
بیرون از دهان بر آرند تا آواز چی ظاهر گردد آن را [illegible] دم و قوت
قایم شود و امتداد آن بمرتبه رسد که سر عبارت از آن است و [illegible] بر
منصوبان دهند ترنج آن را بلند کنند بدستور تا بحد صوت خود که نوعی
است از انواع [illegible] چنانچه فرشتی در موجر موشه و بکل عضو
[illegible] کالاصدا القرات والذی فیها من الحقیقة الی الجزء
ترنج و تسمیع ریاض لسماع الانغام اللذیذه و فرق دیگر [illegible] عباره
مشهور و معروف است یعنی آن را عبارت از نغمه باشد که شروع
سرود کردن بان میشود از این جهت کلمات بهم حقیقه سرود و در هر کلام ترنک
[illegible] و دیگر آنکه [illegible] مذکوره [illegible] را بدین اسامی نیز میخوانند
مد ترنج [illegible] و نون [illegible] و دال مفتوحه و سکون را [illegible] ترنج
[illegible] شده وده و تا [illegible] موقوفه و [illegible]
[illegible] گویند و چون بدان رسد [illegible] گویند و بعد از آن که لب [illegible]

نار گویند و بهر سنبک که عبارت از نفس سر است نیز همین نامها
میخوانند سنبک اول را منذر و سنبک دوم را بزه و سنبک سیوم
تاز گویند فصل سیوم در صعود و هبوط سر و قنیکه سر از دهان گوینده
ظاهر میشود در اول مرتبه سیوم است چندان بلندی پیدا نمیشود
قیاس با مرتبه هفتم که عالمان این فن قرار کرده اند مر سر
پس هر گاه سر بوجوه مذکوره صعود کرده باشد هم بران وجوه لازم دارد
بود از بعد اسم موسوم شده اول را برج دوم کهب سیوم کند
چهارم مدهم پنجم ششم هبوط هفتم نکاد و کیرج بالا نیت گوینده سر
نوقالی نقیله و با معروف و با مجهول موقوف فصل چهارم در بیان سرودات
و نیوناسل نیمشتر که سیوبات هبوط و درکاو نا ... و کله نالکه و
ونتنک و ناها هو هو همه در سنگیت که صاحب تصنیف کرده اند و معنی اند برین
که سر دو سر است در حقیقت واحد است و در تعدد معنی قیاجتی نیست
چه هر گاه که سر است سر واحد بود تفرقه در تعداد و اسمای آنها رجیه زد باشد

شمس الدین بن ... ...

سنگیت

چه سر

چه هر سمعی بسیار صفت عددی هست و سه صفت از جنس آن دو قسم است
رنگی مسموع نیست که زیاده از صفت سمع نیست پس با کسر نسبت از
نسبت سمع که مذکور از بعض بعضه زیاده نیست پس لطایفی بود
و بسبب مفهوم شود گفته اند که نسبت حرکت های مذکوره هم
صفت حرکت است و اما عبارت از صفت سمع باشد و در ادراک آن سمع از بعض
... سمع از سمع تنها آنچه ظاهر و آشکار است سمع خوانند آن بجا و هر چه ملکه را
پوشیده است حرکت ... اگر گفته شود که در صورت نقصان بعد الله
تنها گفته اند ... واقع حرکت و سمع و اقصد و تعریفی کرده اند آن را
که ... با تربیت آن بعد امکنه اند چه آنچه آشکار و هویدا مسموع محسوس
میشود مرسوم باشد و هرچه مکتوم و پوشیده از آن باستماع آید سمع
منصوب باشد تنها آنچه در یافت آن که در حقیقت هر دو باشد اما فرق
اسمی است تفریق ساخته اند از بهر فرق در مابین مگر فرق
اعتبار است اعتبار را و خلاف نیست در ... فرق ... سمع و ضرب ناقه

مفهوم از روحی بدیهیست مثلا امثله او [illegible] به طلب [illegible] نامی گردد

لکه دو [illegible] تا [illegible] وصول [illegible] تا به درجه [illegible] موسوم گشته

گردد و عبارتش از آن است که [illegible] و نوعی به جنس [illegible]

محسوس و مدرک [illegible] خارج باشد ازین [illegible] آن [illegible]

[illegible] مثلا چون [illegible] بر [illegible] اول [illegible]

[illegible] اینجا [illegible] [illegible] [illegible] حال

همان [illegible] عبارت [illegible] علی [illegible]

[illegible] با مراتب این [illegible] بیان [illegible]

ان [illegible] تعالی فصل [illegible] بیان [illegible] بدانکه [illegible]

[illegible] بلام مفتوحه و فتح جیم [illegible] و نون بمعنی تعریف [illegible]

چنین نموده اند که [illegible] است که [illegible] [illegible] و [illegible]

و صد [illegible] باشد و [illegible] را محفوظ [illegible]

[illegible] اول [illegible] کاف [illegible]

(11)

چهارم دسته بضم سین مهمله و تا ساکن [illegible] کوچ را نامند و
بکسر را و کاف تازی بفتحه مفتوح و بای موحده [illegible] دوم
کاف عجمی و نون مضموم و دال مهمله ممدوده و را [illegible] سوم
بفتحه و دال مشدده مضموم و میم [illegible] چهارم [illegible] پنجم بفتح بای عجمی و نون و
ساکن و فتح جیم [illegible] ششم [illegible] بکسر نون و کاف تازی
بفتحه ممدوده و دال [illegible] هفتم [illegible] را گویند و از انها بدین نوع
استخراج کرده [illegible] نوع دیگر مقرر کرده اند که از اول هر کلمه
[illegible] حرف اول آن از نام [illegible] چون
[illegible] و از [illegible] با نون گیرند
بدین ترتیب [illegible] این [illegible] را
معروف [illegible] خوانند [illegible] یکی شده دوم [illegible]
[illegible] مغربی خود قایم بود چنانچه در میان [illegible] تنها
[illegible] آن [illegible] مغربی خود [illegible] بماند

فصل ششم در بیان بحرهای مفردی که شاید از عدد بیست و چهار دارد آنکه
نامهای بیست و دو حرف آنرا گفته است تیر بفتح تای فوقانی خفیفه
و یای مجهوله و دال ممدوده و الف که حرف اول ... است دوم کومتی بفتح
کاف تازی و میم مضمومه و واو مجهول و دال خفیفه مفتوح و کسر تای فوقانی خفیفه
مکسوره و یای معروف سیوم مندا میم مفتوح و نون مفتوحه و فتح دال خفیفه و الف
چهارم جهند و ... بفتح شین معجمی نقطه و نون مفتوحه و دال مهمله مضمومه و واو مجهول و ... و تای فوقانی
خفیفه مکسوره این چهار حرف که ... است ... بفتح دال خفیفه با ممدوده و واو و تای
فوقانی مکسوره و یای تحتانی الکا بفتح رای مهمله و سکون کاف تازی خفیفه و تای فوقانی
خفیفه مکسوره و کاف تازی خفیفه ممدوده رنجی بفتح رای مهمله و نون مفتوحه
و کسر جیم تازی خفیفه و نون مکسوره و یای تحتانی این ... حرف که بیست ...
اوّل ... بهمزه مضمومه و دال مشدده و ... مفتوحه و فتح رای و الف ... و ... کاف تازی
و رای مهمله و واو و دال نقطه ممدوده این دو حرف که ... بفتح کاف
موحده ... جیم تازی خفیفه و زای ... و کاف تازی خفیفه ممدوده

(12)

بفتح بای عجمی خفیفه و سکون شین معجمه … زا و موقوفه و نون مفتوحه
مکسوره و یای تحتانی … بای عجمی خفیفه … مکسوره … منقوطه و سکون تای تحتانی و
با موقوف … جیم … ممدوده و را … جیم … بفتح … خفیفه و نون مکسوره
این چهار حرف … هم … ست … جیم … و یای فوقانی مکسوره
خفیفه
و یای معروف … بفتح رای مهمله و سکون کاف … و یای ممدوده
… بفتح … سین مهمله و نون مفتوحه و دال مکسوره و یای معروف
و یای عجمی خفیفه موقوف … نون مکسوره … یای معروف … همزه مفتوحه
و لام ممدوده … موقوف … نون مکسوره و یای تحتانی این … حرف …
… بفتح میم و دال خفیفه مفتوحه و سکون نون و کسر …
فوقانی و یای … مهمله … مجهول و ها منقوطه … نون و یای معروف …
بفتح رای مهمله و میم مشدده مکسوره و یای ممدوده این … حرف …
ممدوده
اگر … ست … همزه مضمومه و کاف عجمی خفیفه مشدده مفتوحه و رای مهمله
… بفتح جیم عجمی … مضموم و واو مجهول … عجمی خفیفه و نون مکسوره و یای

ملفوظ این سه [illegible] نغمات است فصل هفتم در بیان [illegible]
گرت مشرعه یا قسم شد یکی دو سر و دوم سه دو سر یک سر تا سر دیگر
تا صاحب هشت و هر یک دو طرف دارد و دیگری در نزول است اما تیرج اگر لفظ
رکیب که جانب عروج است رجوع کند و یکی هشت سر است که تو تا دو تا
چهارم سر است خود ابطر توش اگرت گویند چه گرت کا تار بها خفیفه و سکون
را رتار موقوفه خفیفه موقوف در لغت [illegible] سند لیکن عروج
هم بطرف بالا راست رد و دو گرت بپهر با موحده و کاف فارسی [illegible]
و باقی حروف و حرکات مذکوره [illegible] بیان [illegible] بعنی
بطرف [illegible] خود [illegible] گویند و [illegible] دوازده گرت است
اول جیت دوم [illegible] سیوم کاکلی چهارم [illegible] کاکی [illegible] ششم
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] دهم [illegible] یازدهم
کی ساک دوازدهم آت کی ساک جیت بجیم عجمی [illegible] مفتوحه و بای موقوفه
خفیفه ساکنه وقفی میشود که [illegible] گرت [illegible] واحد [illegible]

حروف و حرکات مذکوره در بعضی جاها [illegible] مدکه رکعت دو سرت کرده گ[illegible]

کاکی با یبی خفیف یا دال [illegible] و لام و با ربحائی در آن وقت [illegible] که کنندها یک [illegible]

رکعت کرده [illegible] بگلی [illegible] و تا چو فا [illegible] سکو [illegible] باقی حروف و حرکات مذکوره

[illegible] در آن حال مشود که کنندها دو سرت رکعت کرده مندلی مع [illegible] و نون اول مفتوح

و یای معجزه و دال [illegible] و یای موحده خفیفه و یای معروف [illegible] وقتی مشود

که [illegible] یک [illegible] مندلی همزه مفتوح و یای [illegible] ساکن و باقی حروف

و حرکات مذکوره در آن وقت [illegible] که مدهم دو سرت کنندها کرد سوال [illegible]

که کنندها دو سرت [illegible] لی انزا گو شد که مدهم دو سرت کنندها کرده

باشد پس [illegible] کنندها [illegible] باقی بماند [illegible] در بعضی [illegible] کنندها [illegible] مدهم [illegible]

دار مدار این همه [illegible] کنندها [illegible] [illegible] باشد بکثرت بحروف و حرکات

مذکوره آنست که [illegible] بکثرت [illegible] کرد [illegible] بکثرت [illegible] همزه و باقی حروف

و حرکات مذکوره آنست که [illegible] دو سرت کرفته باشد از مدهم [illegible] گوینده که

[illegible] بکثرت از [illegible] کرد [illegible] بکثرت از [illegible]

[illegible]

است کی سکت ان باشد آنکه [illegible] سرت و بهوت قبول کنند مفهوم

بکرت که عبارت از نسیب و فراز سرت بود تعلق بسبب نها داده سر اگرچه

از بلوغ مرتب نام سرت و ازان تصویر گرفته بصر و سر [illegible] بماند

خود قایم است باستماع انسان حیوان تحسین نموده و تصدای تکلم

طفل بخورد [illegible] و مار جکوار از آوازی و بالسرین رام شود و غیر آن وحسی

باستماع نغمه رام اگرچه بعضی از او [illegible] است [illegible]

اند مثلا گویند که گنندها بوری در حال گویا شدن خود گندها ندکر بود و گنده را

ساز نکند در حال تهور شدن صبر کند [illegible] چنین عمو کنیی دارای [illegible]

و گویا شدن سری که عبارت از کرت و بکرت است بجهت علاقه سبب نهاد

نزد پس کرت و بکرت شدن [illegible] در حقیقت و اشکار اشدن

دوازده بکرت سر در صورت [illegible] است [illegible] استعمال کرده فصل ششم در

تعریف سرت و سر باید دانست که سر و [illegible] حریت ظاهر [illegible] است [illegible]

قیاس کن از چند [illegible] که عیان کرده است و سر تمامی و بکرت سیر نگاه

دیگر کرج بچهار قسم است یکی کرج بضم سین [illegible] بسکون دال مهمله
یعنی حروف و حرکات مذکوره و مرد کرج به ضم [illegible] مفتوحه و دال و یای
حروف مذکوره کاکلی کرج کاف کاف تازی خفیفه مدیده و کاف تازی
خفیفه موقوفه و لام مکسوره و یای معروفه و باقی حروف و حرکات سادهٔ
کرج قسم سین مهمله ممدوده و دال مهمله ممدوده مفتوح و سکون نون
بضم بن چهارم از جمله [illegible] نسبت و کرج مذکور را مر بهای پس بهار را
بآن نسبت خاص جهت سبب هم باشد و نسبت بیشتر شهی چنانچه آثار
شده و کمودی و غیره بحروف [illegible] مذکوره که سه بهار سه مذکوره
و تخم و تکمه [illegible] کرج باشد و هر یکی از اینها در تصحیح آنها بکار آید و بطور
مرد و کاکلی و سادهٔ [illegible] بهار [illegible] اثبات جهت مذکور بوطی مرا
و منازل مذکور که کرج شده و حرکت که از هنگامش متصور نیست که قیام
هر قسمش هیمیان است چه از حرکت کرج در تحریک جمله مرکب دیبا
پس مرد کرج عبارت از نبوزم شدن آنها و کاکلی منقسم و از نبور

نزول شدن ستاره [illegible] و وبال شدن آن چنین است که مذکور شد

مطلع در فصل [illegible] ظاهر کرده فصل ششم در بیان اسما [illegible] هبوط و وبال

شدن [illegible] آنست که ستاره‌ای از حالت اصلی خود عروج کند و کمال

نزول هرگاه که ستاره اصلی [illegible] بد [illegible] گردد پس در این حین

حال [illegible] ادنا و اوسط [illegible] غلبه [illegible] هفت ستاره مشکل شود

لا زیاده و لا نقصان [illegible] در [illegible] بر این هیئت

[illegible] صورت [illegible] بدین تفصیل اول [illegible] دوم

[illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] بود که بر حالت اصلی خود قایم بود [illegible] اصلی خود [illegible]

درجه عروج کند [illegible] درجه [illegible] وبال آن باشد که از مرتبه اصلی

خود به مرتبه نزول نماید [illegible] ستاره [illegible] منزل چنانچه

حالت [illegible] روی [illegible] شدن [illegible] مذکور فصل [illegible]

در بیان جهات [illegible] جهات [illegible] باری [illegible]

[illegible]

خفیفه ممدوده یعنی ... [illegible] ... دال اول مشابه دال خفیفه
مکسوره و یای معروف ... [illegible] ... و الف ممدوده یعنی خوش
و ... [illegible] ... اول ممدوده و میم مکسوره
و یای معروف ... [illegible] ... ممدوده یعنی بسیار و کثیر و فراخ
زمین شدن است سیوم گرنا بفتح کاف تازی خفیفه و سکون رای مهمله و
نون ممدوده یعنی ... [illegible] ... و مهربانی چهارم ... بمیم مکسوره
و رای ... و دال مهمله موقوفه ... پنجم ... بفتح میم و دال مهمله
مشدده ممدوده ... یعنی ... است و حاصل لفظ ... [illegible]
... [illegible] ... یعنی ... است ... [illegible]
مذکور ... [illegible] ... و میم مفتوحه و سکون کاف
تازی خفیفه و میم مفتوحه ... یعنی ... [illegible] ... میم مکسوره و یای
معروف و ... مفتوحه و دال مهمله یعنی ... [illegible] ... جمله جاها معلوم
... گردید ... [illegible] ... جاها ...

آنجا یعنی ابتدا باید نمود در سه گاه ... از راه عراق محل و نهفت و حسینی باشد
اگرچه در سرود مذکور چهار جا تمام یافته دیگر نیز با خود دارد و جدا در راگ مراتب متعدد
در نسبت استماع سست الحال شنیدن زمین و افق جاها و شهرها گوید که
تیر او بحر کاد او ... او اگر ادیدتا مدرج است و گردها و ملوکی و در سهاره و سنبهوی
مورنهنی در اسیا و دیادقی و الاتی مدهتی و در کرناه مشداد و ... مکادیرت و
جستی در هره و پچندوی و مدهی مارتجی و ... هنا پچ ... تنی در مدد جات
مندرج فصل یازدهم در بیان حال اصول و فروع سرو تحقیق ابعد آن
باید دانست که ترکیب هندوستان هر راگ کم از پنج و زیاده از
هفت سر نیست و هر راگنی صورتی علیحده دارد و بنابر آن بجهت تفریق
و تمیز راگنی سرها لیستر را اصل و مدرگا و دو سمر ... اند که بعضی
از آن را اصل راگ ... اند و بعضی را مدد ... و بعضی را اعادی یا دشمن
آن قرار داده اند چنانچه بکوشش صاحب [illegible] تمیز کرده تقسیم مذکور را
بچهار قسم مقسوم و موسوم ساخته اند اول سر بادیست دوم ...

سیوم

چهارم [illegible] دوم چهارم بیادی بیادی سرانست که راگ ازان صورت بندد

و پیدا گردد بدان جهت آن را اصل آن گویند مثلا دهوت بیرون

و [illegible] مالکوس بیرون [illegible] سمبادرا [illegible] باریش خوانند سمباد

بسین مهمله مفتوحه و سکون میم تا حروف و حرکات مذکوره [illegible] معاون

[illegible] ست آن افزون شود آنباد بفتح همزه و نون مفتوحه و با موحده

و باقی حروف و حرکات مذکوره مذکور گردد [illegible] سمبادیست مثلا در توری که انرا

کنند [illegible] بادیست و دهوت سمبادی و پنجم و غیره پنج سر انبادی [illegible]

[illegible] بادیست و [illegible] کلیان کنند [illegible] بادی و دهوت [illegible] سمباد

[illegible] بیادی [illegible] هر دو راگ [illegible] بادی [illegible] خفیف [illegible]

مکسوره و ثانی ممدوده و ثانی حروف و حرکات مذکوره دشمن را گویند پس

راگین مذکورین [illegible] سر [illegible] از وقوع [illegible] اصلا در [illegible] سر

مذکور [illegible] است الهای معلوم [illegible] مانند علی القیاس [illegible]

[illegible] راگ بر سر یک [illegible] بادی [illegible] در اقلیم راگ بادی

مهر نیز راگ را سلطان و سمبادی مثل وزیر و انوادی مانند امرا و ... سلطان

ببادی بمثابه خصم و دشمن جان است بجهت آنکه در اکثر و بیشتر سرها آید

و سمبادی که مقابل اوست عدد ... نکنند تا نفعی بهم نرسد در سرتین

مذکور بهم و عداوت الفت ... نافرقت مابین پیدا کنند که در بعضی راگ

همدیگر را به دوازده سرت است و در بعضی با شش سرت و ... چون که از

چهار سرت و زیاده از دوازده فرق ... در راگ ببادی ... تحقیق

گفته‌اند که راگ برادر بکسر باء موحده خفیفه ... [illegible] ... لام ممدوده و واو معروفه

و الفت ... گویند فرق دوازده سرت ... سبب و سمبادی که ... کنند

است ... و ... مدهم ... [illegible] ... قبلین ...

و تا ممدوده و حرکات سرت ... از بادی و ببادی تفاوت از ... است

سرت است و الفت ... با ... بادی ... همه ... بادی و در کلیات ... بفتح

کاف تازی خفیفه و لام مشدده با یای تحتانی ممدوده و نون در ...

و ... با ... کنند ... و ببادی ... همه ... فرقی ... است ... [illegible]

با انجام

و الفت ... آنکه ... بفتح ... با ... خفیفه ... لام مشدده و واو ... ممدوده ... مفتوحه

یای تحتانی و سکون سین مهمله و کسره موقوفه و لام مضمومه میم با ی
را بادی پنجم و بادی دموت بمو حرف کتاب مذکوره لغاتی
چهار شرح و مفصل احوال پرده‌های مذکوره در عمل ... شود و
ان شاء الله تعالی مضاف دوازدهم ... وتصحیح آن چه گرام
عجمی خفیفه و کسوره و راء ممدوده و میم سر اصلی را گویند که یکی از عبارت
از سر کهرج باشد و دوم سر پنجم و سیوم پرده بالای که ... سوم
و بشت یای فوقانی متصله و مکسوره و یای معروف با عجمی خفیفه عبارت
از مضاعف شدن همان ... اول است پس ازین ... از
گرام مذکوره دو سرست که کهرج پنجم باشد چون در ... حاله او را جیبه
و در هر جا مقام نموده و باز بمقام اصلی خود آید این وجه را گرام گویند
گرام چون ... سنگیت ... معنی گرام از روی لغت نوشته که مقام گرام
مجمع سرها بود یعنی جایی که همه سرها جمع شوند چه گرام و کام عبارت از همه
... آن سر اجتماع مجمع علامات ... و آن سر گرام ... دوم گرام سیوم ... کنند ... را

اول کهرج گرام

گرام و سر ابد گرام است که جمیع زیر [illegible] [illegible] موجه نیز مهم
سر ما یافته میشود بخلاف دو گرام دیگر زیراکه [illegible] رجعت در هر دو گرام
کند اما رجعت در گرام [illegible] ثابت ندارد شد تحقیق [illegible] زنگ بزرگ
هر یک از گرامها بیان نماید که ابتدا شروع کهرج گرام مثلا خوش [illegible] اول
کهرج است در مقدار گلو آواز نعنی بسیار پست گرده که زیاده از آن
پستی میسور در گلو سری نباشد در سنک اول به نیم سر رسیده
همان سر نیم را کهرج اعتبار کرده و بعد از کهرج تا ثانی آن بر رسید بطریق
روهی کهرج گرانش گویند و از انجا در سنک دوم ایضا بطریق روهی
که بعد هم رسیده از آن کهرج اعتبار کرده باز کهرج تا تش رسند مد هم گردانیده
اند و از انجا هم بطریق روهی در سنک سیوم بلند بار
سر رسیده و آن را نیز [illegible] اعتبار کرده تا کهرج ثانی آن بر رسیده
گرانش باشد پس دو گرام اول [illegible] بعضی گلو درین زمان جاری دارند
و یک گرام آخر که بالا گرام است نه در گلو می آید نه در سازها که

که گو

بیست که بهم تیغهای کمیح و هم کندها چهار سرهای همدیگر را بکرامها قرار دهد
اند گفته اند که مقصود از گرامهای حصول بستهای دستهای مفصل در سازیست
و بر یافت شود که سرنداری را در شهادت پنج حل عظیم است چنانچه بیان
این سر نیست رسد انشاء الله مقصوری که هم تا مقصور گرامهای دو که هم
سرسایه نمائی و طریق آراستن گرام برسانیدن چنانست که نوشته شد
و شکل گرام پس رسم کنند باب سلام از همین بسیار است در سوم
ترسیم بیدار ساز به همین بنا بر آن نوشتن گرام های مذکوره بطریق
رسم بندی قرار گرفت و حال گرام اول در اصل که اند روی تحقیق
این گرام مذکور در حقیقت ب ده لی بس که م پ شود و چه
دو دو گرام اخیره است ترتیب سرهای این بحسب نامهای این مکرر در
گرام اول که بدین ترتیب نوشته اند بدو وجه اول آنکه پنجم سرگاه رسد
بستن نقش از سر مذکور می باید پنجم در اول و بعد از سر پایین که در حقیقت
همان پنجم است بسر بالای نه سه حالات کیفیات مذریلی بدان سناک

مذکور را که اسم اش خبار میباشد و اسهلس حاد پ م ک

س لي وه پ ر لي وه پ م ک ر لي م ک

ر س لي وه پ ت س لي وه ب م ک پس شنو

مضباي کسر را از هر یک کرام که در کیج کرام س پ هم باشد

وه هم م س و ور ندها رگشان انچه گفتم از وي بصور تصور بوده

در کراهای مذکور ظاهر است

ي	وه	ب	م	ک	ر	س
م	ک	ر	س	ل	وه	ب

پس بصورت ماکریست از نیکه جای کسیم پیر شود وکای سه

نحم ورکب عجسه دنحم نهد بکندها ر وعده بوت کندها ر ومدهم نکها نیز

مدهم و مدهم نحم و علی هذا القیاس در احوال سرهای مذکور اگرچه تنگال مدد سار دنحم مدهم

ونحن ممبر بوهن میکرد دلیکن مرجب شکار بسیع که از یا اصوات [illegible] ظاهر گردید

[illegible]

وکم الاجادات این فن البته معلوم خواهد کردید اگر بخوض طبع سلیم بدین استعمال خواهند

ساخت اطلاع و وقوف تمام بر همه و بانشمس هم خواهند یافت این بابت

وعده داده ام والله عالم

س	ر	ک	م	ب	ده	ی
ی	س	ر	ک	ا	ب	ده
ده	ی	س	ر	ک	م	ب
پ	ده	ی	س	ر	ک	م
ا	ب	ده	ی	س	ر	ک
ک	م	پ	ده	ی	س	ر
ر	ک	م	پ	ده	ی	ب

باقی احوال حسب مذکور از ستاره تنابک این شهر منکر و دهلک سیزدهم

فصل

در تعریف موجها و تعلیم آن و موجهای معلوم ندا و معروف و راه موقو

وحسم عجمی بعمله مفتوح و نون ممدوده عبارت از زدهی نمودن بسر [illegible] ت و ان

منعی قایم بکرام که ذکر آن در فصل سابق مذکور شد پس ای سر گرامی [illegible]

[illegible] چها پیداست و این معنی مضبوط بدو ضابطه است ضابطه اول مورچهای

گرام اول که اسپهان اول که مند را [illegible] با موسوم بدین اسم است ازبهار

اول آن مند ا همزه و تاء فوقانی خفیفه مضموم این مند بمدی و شکون را میم مفتوح و

نون مفتوحه و دال مهمله خفیفه و الف ممدوده کرانه داشن رایج است بعضی در بیان

دال و الف فتحه و زین و رای مهمله قرار داده اند و آن مند را گفته اند مصوریست که

ب ه سه ی ده سم ک رس دوم زنجبی بفتح را و نون مفتوحه جیم

تازی خفیفه موقوف الصا نون مفتوحه و یاء معروف بدین شکل لی بس رکسم

ب ده به ب م ک رس سوم آن را اسار همزه مضمومه و تاء فوقانی

شد ده و را ممدوده و یا [illegible] و همزه تا فوقانی ممدوده بدین صورت

ده ی بش رکسم پ پ م ک رس لی [illegible] چهارم سند که [illegible]

سین مهمله شده [illegible] و راء مهمله جیم تازی خفیفه ممدوده دیوان

بدین شکل پ ب ده ی س رک م ک س ی ده ب ستم یحیری کرتا نیم

مفتوح و ... ون جیم عجمی المثقل و را مکسوره و یای معروف و کاف تازی مکسور

و رای مهمله ساکن و تای فوقانی خفیفه ممدوده بدین صورت م پ ده ی س

رک ک س لے ده پ م ششم اسوکرا [illegible] همزه [illegible] دج و سین مهمله مشدد

مضموم و واو ساکن و کاف تازی مفتوحه و رای مهمله مفتوح تای ممدوده

و نون موقوف و تای فوقانی خفیفه ممدوده باین صورت ک م پ ده ی س

ر س ی ده پ م ک [illegible] هفتم [illegible] بفتح همزه و بای موحده [illegible] ساکن

و جیم و رای مهمله و واو مجهول و کاف تازی خفیفه موقوف و تای خفیفه فوقانی

ممدوده باین شکل رک م پ ده ی س س ی ده س م [illegible] ضابطه

دوم آنکه از مده اسنبان و اسپهان بفتح همزه و سکون سین مهمله و [illegible]

الف ممدوده [illegible] جابجا [illegible] حرف اول را بگذارند و همان حرف

و را [illegible] باز اسپهان بگویند بدین صورت س رک م پ ده ی

ی ده پ م [illegible] دوم رک م ب ده ی س س ی ده پ

م ک ر سیوم ک م پ ده لی س ر س ی ده ب م ک چهارم

م پ ده لی س ر ک ک ر س ی ده س م پنجم پ ده د ن ک ر

م ک ر س لی ده ب ششم ده ن س ر ک م پ س م ک ر س ی ده

هفتم لی س ک م پ ده ده پ م ک س نی موجهار بدهم گنندار رام

الرام نیز از همین دو ضابطه همین قاعده بر می آید چنانچه موجهای اول بدهم

گرام که لو بری بضم سین مهمله و سکون واو معروف و یا وحده جسعه

و کسر را مهمله و یا معروف و [illegible] بیت م پ ده لی س ک دز

هر دو ضابطه مذکوره مرقومه موجود است و همین روش موجهای اول کنندارا

گرام که ت م پ ده نی س رباسد نیز دران موجود بنابران دیگر

اورده که موجب تطویل نگردد مگر فقط بر رسم اسمای موجهای گرامین اکتفا

اکتفا نموده و انحال است یک سماست منجمله موجهای گرام

اول نوشته شده نامهای موجهای هر دو گرام عرض چهار ده داشته

نوشته می اید موجهای بدهم گرام اول بری بحروف رکات

مذکوره دوم برتا سواد بفتح ها و سکون را مهمله و نون ممدوده بضم سین
مهمله و واو منقوطه ممدوده و دال نقطه موقوفه سیوم کلونبا بفتح کاف تازی
خفیفه و لام مضموم و واو مجهول و بای عجمی خفیفه موقوفه و یاء فوقانی خفیفه ممدوده چهارم
سده مدینا بضم سین مهمله و دال نقطه ممدوده و ... دال نقطه مکسوره
مکسوره و یاء تحتانی ممدوده پنجم بارکی بیاء موحده خفیفه ممدوده و را موقوفه و کاف
تازی خفیفه مکسوره و یاء معروف ششم بورلی بای عجمی خفیفه مضموم و واو
مجهول و را موقوف و باء موحده خفیفه مکسوره و یاء معروف هفتم زیرکا بفتح
زای خفیفه و سکون یا و کاف عجمی ثقیله مفتوح و یاء مهمله سکون کاف تازی
خفیفه ممدوده موزچالا رکندها را گرام اول چندا بکسر باء موحده خفیفه و بای
مهمل و دال خفیفه ممدوده دوم سالا بکسر باء موحده و سین مهمله لام
ممدوده بلس ... سوم وکی بفتح سین مهمله و واو مجهول و میم موقوف و کسر کاف
تازی ثقیله و را معروف چهارم لیتا رکا بکسر بای عجمی خفیفه و سکون سین
مهمله و فتح تاء فوقانی خفیفه ممدوده و را موقوفه و کاف تازی خفیفه ممدوده پنجم

نودیمی بضم رای موقوف معروف و کسر بای عجمی خفیفه و یای معروف ششم
پوکنها بضم بای عجمی خفیفه الف و واو مجهول و فتح کاف عجمی ... و یای ممدود
هفتم امابضم همزه و نون معنونه و تای فوقانی ممدوده و الاپنا بفتح همزه و لام
ممدوده و بای عجمی خفیفه ... و یای فوقانی خفیفه ... چون ذکر موجبات حروف
و حرکات مذکوره آخر شد ... در گذارش راگ جات زبان افتاده

فصل چهاردهم در بیان راگ جات ... زبان ... این جات است راگ جات
برار ممدوده و کاف عجمی خفیفه ممدوده ... سیم ... خفیفه ممدوده و تای فوقانی
موقوف یعنی ذات راگ باشد و زبان جات های فوقانی خفیفه ممدوده
و لدن موقوفه باقی حروف بحرکات مذکوره دانسته بود باید دانست
که چهار زبان را دخلی است کلی در راگ دار سر نیچم ... راگ اعلام
تمام میباشد اگر می سنبوی پس ... زبان معلوم ... چهار قسم ...
را [illegible] گویند با الف ممدوده و رای موقوفه و فتح جیم عجمی و سکون کاف و ... یای
خفیفه و آن است که در ... چون سا سا و غیره قسم دوم

ار جلد ...

...

را کہ ماکت باشد بکاف تازی بعله ممدوده وفتح تای دوم تار سکون کاف
تازی فتح هین وآن آن بود که در دو سر پیدا آید وی واندر عجمی چون
سر در س و قسم سیوم آن را ساکت خوانند بسین مهمله ممدوده وفتح
وکاف تازی صعص وآن وآن بود که در دو سر آید س رک ولس و
کس خرست و چهار بان سنانه و دیکر در تقدیم و تاخیر سرهای مذکور
پیدا کردد قسم چهارم سر آنکه بضم سین مهمله درا ممدوده و باقی حرکات
مذکوره چون س رک م تن در ش باشدم کرس بان اخرش
بست و دو تن دیکر که از ما حسر و تقدیم مذکوره مستخرج کردد و حاصل آید
چنانچه آن [redacted] در فصل آینده بیان کرده شود ان شاء الله تعالی پس از
پنجم راک اعتبار کرده شود نزد اهل این فن و حالات این سر سه نوع است
نوع اول ش را دودو کوسند واد دو بهم مضموم در واو مجهول و ضم دال مفتوحه
و سکون واو وان باشد که در ان هیچ سر آید و نوع دوم بیشتر را کها
دوطام مکاف تازی حه ه نه ممدوده و باقی حروف حرکات مذکوره و

و آن آن بود که در وصل سر رسانید و نوع سیوم را سیمونت خوانند

بفتح سین مهمله و نون معنونه و سکون یای عجمی خفیفه و کاف ... و آن

مفتوحه و نون ساکنه و آن آن بود که در هفت سر باشد چنانکه در بیان این

طریق بیان در بحر [illegible] بیان سه تار [illegible] استعمال در یافت شود

ان شاء الله تعالی فصل یازدهم در تفصیل حلیه باها و بیان حساب و ضرب و قسمت آنها بلغ

بباید دانست که در اصطلاح [illegible] این فن ضرب و قسمت را گویند بسیار

گویند بکاف تازی خفیفه مضموم و [illegible] و یای فوقانی خفیفه ممدود

و الف ساکن و نون موقوف و یای عجمی خفیفه و در صورت و سکون سین مهمله

تا فوقانی خفیفه ممدوده و در اصطلاح این بحر [illegible] است اگر می سوی

[illegible] که چون سری را در همان سر ضرب کنند و مکرر

گویند تا [illegible] حاصل شود بطریق [illegible] بحر و ...

و حرکات مذکوره مثلاً سر اول را که [illegible] ضرب کنند

[illegible] خوانند بدین صورت و اگر دو [illegible] سر را [illegible] ضرب کنند دو بار [illegible]

(24)

بمطاروی و ماهی چون س را در س عاگر سرین نکرده سیوم ضرب کنید
شش سن حاصل شود چون س را در ک و س ک س ک ک س
دو ک س و ک س و این هر شش یان حاصل ضرب شد و اگر نا چهارم
ضرب کند شصت و چهار تن حاصل اید چون س ک ۱ در س ۲ م
س ک ۲ م و ک ۴ س م و رک س م و ک ۶ س م و ش م ک
و ر س م ک و س ۹ م ک ۱۰ م ک و ۱۱ س ک و ۱۲ س ک م ک ۱۳
س م ر د س م رک ۱۵ م س ک ۱۶ م س ر و ۱۷ م ک س ۱۸ م
ک ۱۹ م س ۲۰ م ۲۱ م ک س ۲۲ م ک ۲۳ م ک ۲۴ س

ک م ا ر س
۲۴ ضرب ک ر س
۵
بالضرورة

و ملی ید العقاس از خاصیت ضرب جبار سر با سر پنجم تکصد و بیست پنجم یان
حصول شود از حاصل ششم تا ضرب سر ششم هفتصد و بیست تن حاصل
ششم تا ضرب سر هفتم پنجهزار و چهل یان حاصل کرد فصل شانزدهم
در بیان دلایل حکما هر در تفسیر و تعبیر هر هفت سر و ان سه اول اند دلیل
اول حکمی مقبول قبا عومت کن که بصوابت عزیمه ارکر دش هفت افلاک

در مادهٔ ابدیت شان مجاز است از آنکه اذکار مذکوره باشند الهام بشرف شده و اصل سرهای
مذکوره برابر افلاک و ساعت او الکبیات چنانچه مذکور گردد و اثبات زاینه تعالی دلیل
دویم انتساب کلام که استنباط هفت سر از صدای آن ایست که نی که بعضی نایم گویند
در منقار آن هفت سوراخ است و از هر سوراخ و لب صدای هر سری پیدا است و بر
زیاده از هفت سوراخ کنند از شاعر ارسطو چون سنی بود اینها را هم کثیر را جمع کرده برای
شنیده و در خرطاس تحریر او را زینهار است سوراخ منفذ ایشان صدای بر طور کنند
با کثرت مقامات و اقسام دلیل سوزنده ایشان در این مشغول شده سوخته
خاکستر شش کنند و خلقت سرا به همه آن است که از خاک مذکوره بیضه ها بیستر
هوا از آن بچه ها کس مخلوق دلیلت موسیقاران هند اکثر بر هفت سر
مذکوره مستند و مستخرج از آواز هفت جانوران مذکوره اند چنانچه گویند که
سر اول که کهرج است بکاف تازی مفتوحه و دال مهمله مفتوحین و جسم و در
در متعارف بجای دال مشدده با مهمله استعمال کنند و کهرج گویند آن را از
آواز طاوس که طایریست مشهور استخراج و استنباط نموده اند و بعضی از روی

گاو نیز

مکسوره و کاف مهمله و ترکیب آن بیست که در دوم کاو پیش

و یای حطی موحده سکون ازآواز معها ما صحیح مفتوحین اول منقوط

و یای حطی معروف و واو ممدوده که ظاهر است در هند معروف و محسوس آواز

منسوب کرده اند و در سیوم آگنده ناز است و کند ناز

یای حطی مفتوحه نون مکسوره و دال ثقیله ممدوده و رای مهمله موقوف است

موقوف اند و در جهارم رکابت است بفتح میم و دال ثقیله

واضحا میم ازآواز کلنک که معلوم است و جیم مجهول است

می نفد مفتوح دنون و بفتح جیم عجمی حقیقه میم واو کویل و کاف مضموم

یای حطی هوال و همزه مکسوره و لام الف ظاهر است موقوف

مهور در هند حوش صدا و در ششم الهسه د هوت است بفتح دال ثقیله

و سکون یای تحتانی و فتح واو و تای خفیفه ازآواز غوک بفتح غین

معجمه و واو مجهول و کاف یای خفیفه و در معنی الک نهاده است نون

مکسوره و کاف یای حطی ممدوده و دال مهمله ازآواز قبل منسوب کرده اند بسر

کیفا

ساز ... را تا هر که گوش هوش بر آن داشته باشد تا کجا ... سرود
بر آن ... و بعضی بر آنند که چون به دست موسی علیه السلام ... الواح بیاده
و بر زمین افتاده چنانچه در خبر موسی [illegible] حضرت ... علیه السلام و ظهور
عدد ... مرقوم پاره پاره گردید هفت پاره از الواح هر پاره ای
صدای متفاوت ... شد بنابر این [illegible] منبع این اسرار صدای ...
... فصل هفتم در بیان آنکه ... مذکوره ...
[illegible] معنی آن ... باشد ...
بعضی از یونانیان گویند که اصل هفت سر از صدای گردش هفت فلک
چنانچه اول سر که ... است مستخرج از صدای فلک ...
باشد ... دوم سر مذکور نیز قمر بوده سر ... و تابع ...
تا آخر ... سر مذکور ... از قبول خواص مزاج و لون ...
مذکور بنا بر آن ... را ... و سیاهی
انگاشته اند ... مختلف الالوان و ...

و سیر دوم را فلک عطارد است از کواکب فلک هم که عطارد نسبت هر آنچه

متفق اند رنگ مثل رنگ آب و رنگ فاختا و مرکب سفید و خاکی نسبت سیر سیوم

فلک زهره است از زهره که صاحب فلک سیوم است که سیماب زرد

سفید زنگار کنند هم لون سرد و منسوب سیر چهارم آنکه مقیم است ا

فلک چهارم آفتاب منسوب ساخته اند مانند زرد رنگ درخشان که هم خشک

زر ناب و ... است از مانند فلک پنجم که مریخ است سرخ اند

سرخ رنگ و سرخ گرم و خشک ... ششم را که مشتری است از صاحب فلک ششم که

اند سفید ... معتدل مزاج و ... مقیم

... هفتم که زحل است منسوب کرده اند سیاه رنگ سرد

و خشک و ... است که سبع سیاره را که نوماهای سیر با ... هفتگانه منسوب کرده اند

گشت ... خوانند فصل سیزدهم در بیان انگاره و آن

... درد ... اگرچه انگاره ... و لام ... و نون ... و کاف ...

... که ... و ... کلمه و کلام

از آن علوم مشکل بوده و آنچه مراد حضرت ایشان و دیگر اسباب نغمه است و

و ما بعد [illegible] و آن منقسم می‌شود به سه قسمت که [illegible] و دیگر اسرار [illegible] و

حول آن و معموری لی دران چه بسیار [illegible] و بسیار [illegible] و

ت [illegible] و اقسام آن بسیار است چون دیگر [illegible]

و لهذا با قصار اختصار و الذکار [illegible] دو نوع است اول [illegible]

که اول [illegible] دوم [illegible]

نوع است [illegible] و غیره مرقوم [illegible]

[illegible] ترتیب اول [illegible] س س رک

[illegible] م [illegible] پ ده پ ده پ [illegible]

ترتیب دوم [illegible] س رس س ک ک رک [illegible] م [illegible]

م م [illegible] پ پ م م پ پ ده ده پ پ [illegible]

س س [illegible] ترتیب سوم آن س ک س [illegible] پ م

ک م ده پ م پ [illegible]

ترتیب چهارم آن من من ک ک ر ن من من ر ر م م ک ر

ک ک ب ب م م ک م م ده ده ب ب ده ده ب ب

ن ان ده ده ن ان ده ده من ن ان ده ده ترتیب پنجم ان من

ک ک م ک ر من ر م ک م ب م ک ر ک ب م ب د

م ب ده ب م ک م ده ب ده ن ده ب م ب ان ده

ترتیب ششم آن من ک ر م م ک من م ک ب ن

ب م ک ر ک ب م ده ده ب م ک م ده ب ان ب

م ب ن ده من ان ن ده ب ترتیب هشتم ان من من ر ک

م ک ر ن ر ر ک م م ب ده

م ب ب ده ده ن من نی ده ن ده ب م ری النگار

است و ادوار آن بدین گونه است که هر صفت سیر مرتبه

بدین سه ترتیب از کامادهای سه ادوار است که هر صفت

من ر ر ک م م ب ب

ده ده نی ان س س سوم آن است که اول سه مرتبه مد کرده است دوم
یکمرتبه مد کرده بار سیوم یک بند ... بار دیگر هم همین ترتیب کرده سر آخرش

ماما یا — سر یک مد یکو بند سا سا سا سا ری ری ری ری گا گا گا گا ما ما ما ما دا دا دا دا نی نی
... ترتیب چهارم

نی است اول سه بار ... یک بار سه سر اول که کرده یک بار کند تا ش
دو ... یک بار ... کند ... یکمرتبه ... وقت
کند ما ... ترتیب ... عمر مرکم ... حرف الله
مدوف را و آخرش نوکسته ... تمام کنند ترتیب ... رم

یا یا ده س — پ م ده س ترتیب پنجم است که یکمرتبه ... بدود ...
دو — ... ده دو مرتبه سوم سه ... چهارم ... و در مرتبه ... مرتبه ششم

سا ر گ — رسا م — شش مرتبه هفتم هفت ... س ...
ما پلی ر گ م پ — است ... سوم ...
ده س ر گ م
ب ده — ... چهارم ...

به دولت کمال که سپرده بیان گماشته علوم خواهد شد و در تمام بزم

س ری رکا رکا رنا ک پام پام پا پ دا پ پا ده نی ده نی بی بسیار نقش

که نیز سر دویم بیان گذاشته سر اول و دویم را مکرر کرده بگیرند همچنین نقش

سر را دو بار س س ک ک م م ک ک پ پ م م ده ده

پ پ نی نی ده ده س س نقش ششم آنست که دو سر اول را مقدار

مکرر کرده اطلاق نماید س رکا رک تا ک م پام پ پا دا

ده نی دنی بسیار نقش هفتم آنست که سر اول یکبار سر دوم یکبار بعد سیوم

س س رکا رک پا ک ک م پام پ دا پ پ ده نی

نیز بسیار نقش هشتم آنست که سر اول را چهار مرتبه و سر دویم را دو مرتبه

و سیوم و چهارم یک یکبار بگیرند س س س س م ر ر ر ک ک م

ک ک ک ک م م پ ده م م م پ پ ده ده پ پ

پ پ ده ده نی نی بسیار نقش نهم آنست که سر اول و دوم یک مرتبه

و سر سیوم سه مرتبه بگیرند چنانچه س س رک ک ک ر ک م م ک م

ب ب ب م ب ده ده ده ب ده لی لی ده ده ی

من من ترتیب [illegible] اکه [illegible] مرتبه [illegible] باید من [illegible]

رر ک ک ک رر ک ک ک م م م ک ک ک م م م

ب ب م م م ب ب ب ده ده ده ب ب ب ده ده

ینی ینی ده ده ده ینی ینی سا سا سا اصول [illegible] تفصیل الک

اد میان [illegible] یا مهمله ممدوده وکاف عجمی

حرکات مذکوره معنی [illegible] فصل در

کوینده وان بر چهار گونه است اول [illegible] مهمله ممدوده وکاف

[illegible] مضموم [illegible] وایضا کاف عجمی [illegible]

وکاف فارسی [illegible] ممدوده من باقی حروف وحرکات مذکوره سیوم کرتیا

[illegible] کاف یاء خفیفه مکسوره ورا مهمله مسکونه و با ممدوده

وحرکات مذکوره چهارم [illegible] مفتوحه [illegible] ممدوده

تا من باقی حروف وحرکات مذکوره [illegible] حروف [illegible] مذکوره

اظهار کردن و زیادت نمودن یک دو معنی که از متن تمامی سخن خط و اعراب سا

معان نقطه و حرف کرده و بعضا آنکه بر و وزن و حرکات مذکوره عبارت

از صحت حروف الفاظ و کشادگی آنکه تا ثبت نقصان و بلاغت و کرّ یا یک حرف

و حرکات مذکوره

ورکاشت سبزکرد

این اوراق شامل [illegible]

و حرکات مذکوره آن بود که در تسمیه الفاظ و حروف [illegible]

[illegible] اصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] [illegible]

[illegible] واد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] [illegible]

[illegible] معدوده [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خصوصا

[illegible] [illegible] اند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تحقیقات [illegible] تحقیق [illegible] نموده

واد گار انها

در [illegible] [illegible]

بعضی از افلاک و [illegible] با [illegible] مجموع [illegible] محیط یکدیگر زیرا [illegible]

ساخته از [illegible] اینست که هر چند افلاک [illegible] در سطحی [illegible]

از یک مدار [illegible] نشود بلکه [illegible] بر یکدیگر مذکوره [illegible]

[illegible] باشند زیرا [illegible] از [illegible] بر این [illegible]

مدار [illegible] در سطح است [illegible] از [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] اول افلاک [illegible] حرکات مذکوره [illegible] در حرکات

[illegible] از جهت مذکور [illegible] و آن مرکب [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] و آن [illegible]

[illegible] سوم [illegible] است و آنکه

است [illegible] که حد [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] شده [illegible]

[illegible] و آن [illegible]

و [illegible] و آن [illegible]

[illegible] قسم مذکور [illegible]

اما

و جماعه دربیت دانشمندی کسی نیست بعضی ایشان را از [illegible] صاف [illegible] ان اکرم
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible] عبدالله [illegible] [illegible]
و اول علم و کتاف [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible]
مدالفاک [illegible] [illegible] [illegible] از خواص [illegible]
شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اثر [illegible] ۳ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسداد
[illegible] چهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] [illegible] بلغ
[illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
۲ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

درکفها بحث الیدالقادر است از آثار [illegible] گویند بسعود سپید [illegible]

مجمکار [illegible] مجهول و [illegible] بانسیم سوزیانی است و از جبالی

ربهرست بفتح با و ضمه [illegible] به سکون دال [illegible] و یاء مجهول [illegible] نیز گویند

گلی از زر و طلای سرخ با الف و نون و [illegible] داد است از [illegible]

مشت [illegible] کلاه آنکه [illegible] از حقیقت [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] کرده است از آنکه [illegible] و [illegible] [illegible]

عجمی تقلید بسکون دال [illegible] صاحب راضیست را گویند [illegible]

اوست از آنکه [illegible] گویند [illegible] بیات [illegible] و نون مضموم و واو

حروف و الف [illegible] ممدوده و نون [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ازادوست از [illegible] است گویند [illegible]

بفتح و نون بسکون و فتح واو و نون [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

٦٣

۳۱

سیم مختلف چهارم دیگر که ششم تنیده گه مطالب به کبی

هیچ عقیقی للا چنان مثال اما هر صد سال ملوک علا شتاب

بیاشد سال حرف نم شد اندکی درست با یکدیگر برداشته بیشتر

اسمار مخصوصا ... بیا ... سال ملوک ... کس احوال ملوک ...

و بهار حال ... خود ... حکایات ... اب از مخصوصات سال ... صاحب

... سبب از رسالات ... معتبر ...

... ملوک ... عالم ... کشتن ... اصل ...

... مذکور ...

... ادرد و ... حال ...

... اتفاق ... سال ...

... صحیح خوانده ... تحقیق ... بیرون ...

... مشهور ... معتبر ...

... خوانده ... ملوک ...

هفت اول [illegible] بجمله [illegible] کنم [illegible]

بجهت [illegible] اول [illegible] [illegible]

[illegible] بعده [illegible] [illegible]

[illegible] و العلم [illegible] [illegible] الصورة [illegible]

یعنی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سیوم [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] شد [illegible] او [illegible]

[illegible] القاسم [illegible] [illegible]

مذکور [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

تبع

[illegible]

[illegible] (32)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و محصول اولاد آن

۲ برآمده [illegible] گاه اس[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١

مقصود درکردن آنکه جنس زبرجد است و آن در زبان کرمانی [illegible]

اندر موضع زرکشی و خانه در یا [illegible] خراسان [illegible] در میان تر [illegible]

یک [illegible] از مقصد رنانو [illegible] و آن را که است از [illegible]

و [illegible] آن [illegible] زبرجد [illegible] از [illegible]

و آن [illegible] گرم [illegible] است و [illegible] از [illegible] صورت [illegible]

٣ و یاقوت [illegible] ابو [illegible] یاقوت [illegible] و یاقوت [illegible]

اندر [illegible] گال [illegible] درست و [illegible] مقرر [illegible] او [illegible]

[illegible] مجهول که [illegible] و آن [illegible] اندر [illegible]

گویند [illegible] کشته و [illegible] (١)

[illegible] که [illegible] گرم [illegible] است و [illegible] گو [illegible]

[illegible] کند [illegible] رود [illegible]

در [illegible] و [illegible]

[illegible] کم [illegible]

ابجا

٣٠

[illegible] مقدمات [illegible] هر گونه سخن [illegible] است [illegible] ملک [illegible] نمود [illegible] جمله [illegible] بکرد [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] مذکور [illegible] مقرر است [illegible] الاسلام [illegible] در رساله [illegible]

[illegible] بوجه [illegible] قائم [illegible] بر [illegible] است [illegible] بر [illegible]

[illegible] رساله [illegible] اگر [illegible] مذکوره باید [illegible] است [illegible]

[illegible] نسخه [illegible] است [illegible] مرحوم [illegible]

دیباچه [illegible]

[illegible] نقد [illegible] موقوف [illegible] حروف [illegible]

[illegible] نشد [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] بر [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] رساله [illegible]

[illegible] صاحب کمال [illegible] قائم [illegible]

[illegible] جنبه [illegible] حصه [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] بر [illegible]

[illegible] بار [illegible] اول [illegible]

[illegible] شهر [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible] کنند [illegible] کرده [illegible] ترتیب [illegible]

با بعد ورکوچ کرده و بیت و نام در درین نیت او و افراد خود را بیشتر

در ملک مالد رسیده بود جون سی و سالی بود که حضرت رفت بخربند

د ر شش و کمال که طلب بر جمعه جمیع و جمعیت قوی در کو پس کرده اند

رعید با ما یک در بار رسم الحال بود که بیدر خیر نفع فرط شی

در در سد و یکس را تمام یک سفید سعد با در صرا هاه صحیح هم رسانید میم

معمول للصادرال التعدد جانب لیس بود در کرت درین سر ما عقاب ایست

سی رکت پای بزرگ است گریه او ست ناملوک خیف وسوت رسید بی خبر ست

ارزان و انزلا در برورت دلیل زور خوانده و طبع کتاب است در روایت مورد مورد

با اکمل مالدی رسالو جمیله و حوس سم صله کار ات [illegible] زنده پس مرد را یعقوال اند

ما ما یک در دو رکنا باک هم عبد بکرسی مهله و نول مشهور دران مستعمله جمع وز

ملکور و ما معروف جانب لیس مورد آن بود ترکیب و ترتیب برهای مستعمل لیس رک

ما ایست و ان ال ماک و بر کرسی گریه ارست انزلا در برورت او بی ورزد آسند

پس ما در للک شهای راست صرات پس ملک ماند رسیده بود حسب حالی

شیخ للعابس تیر یک در درست داشت و کمال لاهر بابر کوکس کرده انسه را کرده سم

واقعه

دو [illegible] تیر [illegible] بار یک سر [illegible] ودو باد [illegible]

الا [illegible] بمعنی [illegible] بکاف [illegible] صحیح بار [illegible] بکاف عجب بسته

[illegible] وبکاف [illegible] برای [illegible] لور [illegible] سور

[illegible] در [illegible] و [illegible] بار [illegible] کس [illegible]

[illegible] حرکت نوع [illegible] بود [illegible] در [illegible] صورت [illegible] روز

۹ [illegible] کس [illegible] پیشانی [illegible] صندل و تنور [illegible]

[illegible] شکم [illegible] فارسی [illegible] درست

34

[illegible] فارسی [illegible] حروف

[illegible] درست [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] فارسی [illegible] درست [illegible] سر [illegible]

[illegible] بکاف فارسی [illegible] مفتوح [illegible]

[illegible] حروف [illegible] فارسی [illegible]

[illegible] درست [illegible]

[illegible]

سیمرغ بلند که در مشتبک به غیر [illegible] مرغ افسانه بود و صورتش در

بود [illegible] سیمرغ نام [illegible] از آن [illegible] و در [illegible] گویند [illegible] گوشه بهم

در [illegible] [illegible] بالا [illegible] نغمه [illegible] سا [illegible] خوانند [illegible] جوانان نوازند

سیوم [illegible] بکاف تازی بفتح جیم مضموم [illegible] و فتح کاف تازی [illegible]

[illegible] و در [illegible] کجا [illegible] الدام [illegible] کنند [illegible] گویند [illegible] سیمرغ ان

[illegible] سبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] صورتش در [illegible] مانند [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] کجا [illegible] و ضعیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کند [illegible] چهارم کهما [illegible] بکاف تازی بفتح میم مضموم و نون [illegible] [illegible]

و بای موحده [illegible] [illegible] [illegible] مضموم و [illegible] جیم مکسور [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صورتش [illegible] مانند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بکاف تازی [illegible] مضموم و [illegible] مفتوح و بای موحده

۷۱

حاصل این که [illegible] که [illegible] ضبط [illegible] شکل

[illegible] بعضی [illegible] در لوح [illegible] صورت [illegible] مانند

[illegible] صورت [illegible] کشیده [illegible] با یک [illegible]

[illegible] علامات [illegible] صاحب [illegible] جای [illegible]

[illegible] کلمات [illegible] سیدار [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] معروف و کاف [illegible]

[illegible] معروف [illegible] الدم [illegible]

[illegible] تحکامه [illegible]

[illegible] صورت [illegible] مانند [illegible]

[illegible] کشیده و در اظهار

[illegible] دیگر [illegible] احتراص [illegible]

[illegible] مجهول [illegible] معروف [illegible] بقیه [illegible]

[illegible] کما [illegible] بعد [illegible]

[illegible] ساکن [illegible] اولیاء

[illegible] صورت [illegible] مانند [illegible]

نیز ینبع ایز
در ام فلی
[illegible]

و تا به بود [illegible] گشته و تا [illegible] پهلوانان [illegible] و مردم [illegible] مالیدن و بزرگ

دشمنان و مخالفان خود را به بار [illegible] شده [illegible] و مارد

داشت و جای [illegible] دیگر [illegible] اما [illegible] در [illegible] لا [illegible]

نویسند [illegible] گشته [illegible] و در [illegible] گشتین [illegible]

بر [illegible] و [illegible] را [illegible] و مال [illegible] گویند در [illegible] و امثال آن سیوم

[illegible] اول [illegible] خاب [illegible]

[illegible] ده [illegible] و مرد [illegible] او [illegible]

[illegible] وقت صبح [illegible] در [illegible] صبح

[illegible]

و لباس [illegible] ساخته و [illegible]

[illegible] معروف هم استعمال کنند

[illegible] گویند جاب

از [illegible] ترتیب [illegible] هفت [illegible] ده [illegible]

و مرد [illegible] را [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] بود [illegible]

۱۴۷ لباس

بعضی سنگها را [illegible] دروهن گاه و [illegible] [illegible] بالد [illegible]

بار عجمی مصوبه [illegible] تا نرود قامه قفلی مسکوری و [illegible] [illegible]

نان معمور [illegible] تا از [illegible] دو [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] تای [illegible] نان [illegible]

[illegible] گر نر اوست ابلاد [illegible] در [illegible]

هو نند صور [illegible] که [illegible] بود [illegible] ی [illegible] نده در

در زاگ مالاجه

(36)

[illegible] در فراق [illegible] و [illegible] و [illegible] شد

و [illegible] [illegible] از [illegible] با [illegible] ساخته و [illegible] دردل

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] و تای [illegible] و [illegible] [illegible] و تای [illegible] جانب [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] سنگها [illegible] ان [illegible] [illegible] بلند [illegible]

[illegible] دست [illegible] در [illegible] در [illegible] روز [illegible]

[illegible] تای [illegible] ان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ... الله ... [illegible]

[illegible] پر نور ... [illegible]

تا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مصور ... [illegible]

[illegible] ... سفید ... [illegible] [illegible]

[illegible] ... خراسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرخ رنگ ... کاسه پر نور ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و انگاه دیگر نهایت [illegible] در [illegible] چو اند صورتش [illegible] بالا [illegible] هر کس بود

جهاد [illegible] و لباس [illegible] [illegible] سپید و ماری [illegible]

[illegible] کرد [illegible] که [illegible] و نصف ماه [illegible] بالا [illegible] و [illegible]

[illegible] و ماری [illegible] محمود [illegible] نقش [illegible] و [illegible] محمود [illegible] در [illegible]

[illegible] ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] شب چو [illegible]

37 [illegible] بود [illegible] ناگهان [illegible] شمشیر [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

سج و [illegible] و [illegible] های [illegible] لعل [illegible]

[illegible] معروف [illegible] و

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

ونمایان از نیاکان چه کسنه از آن مصاحبه [illegible] بر درخت [illegible]

[illegible] محدود [illegible] و محدود [illegible]

[illegible] که [illegible] گریه او [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و [illegible] در او [illegible]

[illegible]

[illegible] ششم

[illegible]

[illegible]

[illegible] گریه او [illegible]

[illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible] گریه [illegible]

[illegible]

گوشه هیچ [illegible] تاج مرصع تاج مرصع کسی بر سر [illegible] در دست دارد

سر [illegible] [illegible] کار [illegible] اندا [illegible] در [illegible] تاج [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] صفات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] داد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

خوانده دراک
بصورت
نگارست
که بعد وصف ... ملک مالا دیل ... اطف ...
فراق ... کلک ... نهاله ... بیتاب ... ملاد ...
مجموع ... جانب ... اورده ... ترکیب ... نماید ... تنها ... ول ...
م ... در ... که ... است ... نگارست ... خوانده ...
... این مجموعه ... از ... سعد ... از او ... لب ... والها ...
... خوانند ... ها ... پرسم ...
ملک مالا ... صبح ... فراق ... صف ... کلک
جمله ... سید ... کمان ... پایان ... فراق
نسیم ... کاف ... حلو ... واو ... حرف ... معمور
و ... حروف ... است ... ترکیب ... نقطه
... ترکیب ... است ... ترکیب ... است ...
بیت ... خوانند ... ملک ... لطف ...
... نقطه ... دیگر ...
بعد ... سید ...

39

... حروف ... ... بود ... ...

... [illegible] ... و از ... ...

... خواند ... ... بالله ... محمد ... ...

... ... گشیده ... ... اند ...

... ... کار ... ...

... ... وقاف ... ... حاجب

... ...

... ... شده ... ...

... ...

... ... و صحیح ... ... دارم

... ... اند ... کشور

... ... بسته ... ...

... ... حروف ... مذکور ... ...

... ... اند ... ... حروف ... ...

بیث سه بضم نخستین بفتح بای تحتی حلق مفتوح و فعل لغت عربیه و صحیح ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

بمعنی عرفان و حسن بکسر شین معجمه با رای تحتی تحتانی [illegible] [illegible] و قسم اول آن [illegible] است

و فتح و او و نا [illegible] بفتح ها و [illegible] اسب [illegible] و [illegible] بکسر و سکون [illegible]

بنوعی [illegible] است و لغت [illegible] [illegible] در آن صفت از حمله [illegible] [illegible] است

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بکسر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و در کوری [illegible] کاف تحتی مضمومه بسکون واو و رای مکسوره [illegible]

معروف دوم کرلال بفتح کاف با رای [illegible] بسکون واو و [illegible]

ولام سوم دوال بفتح دال مفتوحه و سکون واو و لام چهارم [illegible] [illegible] بضم [illegible] و فتحه

دال مهمله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معروف بضم [illegible]

ممدوده و لام [illegible] [illegible] کاف با رای مفتوحه [illegible] بسکون سین مهمله [illegible] [illegible]

بدال مهمله مکسوره [illegible] [illegible] [illegible] و معروف [illegible] کاف تحتی [illegible] [illegible] مفتوحه و

دال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است اول [illegible] [illegible] مفتوحه

[illegible] [illegible] واحد [illegible] [illegible] و دال [illegible] و لام مکسوره [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لام

[illegible]

بکسر للدال

[illegible]
[illegible]

رعایت حروف [illegible] الف بعد کاف عجمی [illegible] [illegible] [illegible] یا [illegible] مکسوره

واو معروف [illegible] سوم [illegible] [illegible] عجمی [illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یای [illegible] [illegible] [illegible] یای معروف چهارم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] واو [illegible] [illegible] حروف [illegible] کاف تازی [illegible] [illegible] [illegible]

بعد کاف تازی [illegible] مکسوره و یای معروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یای معروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واو [illegible]

تبلیغ

بعد [illegible] [illegible] تازی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(40)

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یای حروف

[illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حروف

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حروف [illegible]

[illegible] [illegible] حروف چهارم

دوم بفتح بای موحده تقبیله بمعنی بزرگ بای موحده مضموم معلوم درزاده بزرگ

مهمله مفتوح و ثانی مکسور یا دال حرف دوم مکسور ... بالقضا بای معروف و الف

نامی هردو ... اول هردو بفتح بای موحده تقبیله و سکون یای مطلقه و ... با

نون و دال و مکسور و یای معروف توام کرده الف بمعنی مضموم و مضموم رو ... معروف

و ضم تای مضموم ... مکسور و یای معروف سیوم ... باب موحده و قاف

تا ... مهمله و قاف ... بلد ... بای موحده مفتوح مکسور و لام

مفتوح و لام مکسور یای معروف ... الف ... مضموم و سکون ... اول مهمله

فوقانی

... مکسور و یای معروف ... رف ... الف ... است

... بفتح ... الف قاف ... مفتوح و سکون اول ... دوم

و نون مضموم و سیم ... مکسور ... است ... الف ... اول ... است

بفتح ... موحده مضموم ... سوم ... الف ... مضموم ... دال ... لام ... و وقف

... بفتح ... ضم ... الف ... مضموم ... الف ... مضموم

مضموم ... الحمد ...

و ...

41

یکی [illegible] فتحه [illegible] مقصود های حروف تهجی و [illegible] بعد از [illegible] ضمه یکی [illegible]

حصار [illegible] دال و حروف [illegible] فتحه مقصود [illegible] دال مقصود مکسوره

و [illegible] حصار دال [illegible] و لام مکسوره [illegible] حروف [illegible]

[illegible] ادای فتحه [illegible] مکسوره [illegible] ضمه [illegible] مضموم و دال [illegible]

تا [illegible] فتحه مقصود حروف و کاف [illegible] مکسوره [illegible] تنوین

[illegible] فتحه [illegible] لام [illegible] کاف [illegible] فتحه مکسوره های حروف [illegible]

[illegible] فتحه مکسوره های حروف [illegible]

[illegible] مضموم و دال و حروف [illegible] دال حروف [illegible] فتحه مکسوره [illegible]

حروف [illegible] کاف [illegible] فتحه — [illegible] مکسور با بای موحده

دو [illegible] دال فتحه [illegible] مکسوره [illegible] حروف [illegible]

[illegible] دال فتحه مضموم [illegible] فتحه [illegible] دال مکسوره

[illegible] مکسوره [illegible]

[illegible]

سری وهیرودین دو ملکه بوده‌اند باتفاق هر دو سال مصنف این سرکار را [illegible] بیست

و سنگ را دید بیاکهرا [illegible] کلیان [illegible] داکه [illegible] نوشته و [illegible] پسانوی [illegible] عبارت

از بیاکرابا [illegible] در [illegible] تاریخ [illegible] عبور [illegible] نکته [illegible] دیوریاد [illegible] مجموعه [illegible] چهار [illegible] بود

سانده ولت [illegible] مالکوس [illegible] تورنته [illegible] ابراو [illegible] ماشی [illegible] سنگهای ملکه [illegible] — مراد

بیت [illegible] مالیا [illegible] سنگ [illegible] کلیان [illegible] بهرت [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] اختلاف [illegible] سنگها [illegible] سال [illegible] تاریخ [illegible] — [illegible]

[illegible] سال [illegible] تاریخ [illegible] نگاشته [illegible] — بهماس

[illegible] دیگر [illegible] مالکوس [illegible] سال [illegible] تاریخ [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] نگاشته [illegible] اختلاف [illegible] تاریخ [illegible] در [illegible]

واسه اعلم [illegible] و الانتها [illegible] تاریخ [illegible] نوشته [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

و [illegible] هیرودین [illegible] تاریخ [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] هیرودین [illegible] سلطان [illegible] یونان [illegible]

[illegible] فقط [illegible]

و [illegible] عبارت [illegible]

یای مجهول ممدوده ولام موقوف را و مکسوره را معروف نه دانند در مثنوی ... بالای آن مقصور
دانند ممدوده و کاف ... لام ... را استعمال کنند مالا و دانوا ... قسم ترکیبی که یای فوقانی
تخفیف و یای مشدده بای موحده تصغیر مقصوره یای معروف و نون را در ... ساکن
یعنی الف گویند سوم لغت که حروف و حرکات مذکوره که همانند در بعضی
و ... بجای بعد ... چهارم که از الف ... الصامت حروف و حرکات مذکوره که بسم (42)
یای و کاف یعنی یای مجهول خفیفه و واو ممدوده و ... متقدمه مکسوره کاف پارسی تخفیفه
... ... در بعضی از ... ما هند که لفظ ... یای مجهول خفیفه ممدوده ... و باو ... کوی ... ند
شود و ... متقدمه و یای حروف و حرکت مذکوره و الف را در ... گویند
و بجای ... الف ... را نیز استعمال کنند ... الف ...
... زیادی که حروف و حرکات مذکوره سیوم ... یای ... خفیفه ... کوی
یای ... ممدوده و یای فوقانی متقدمه استعمال کنند و بهر آن گویند ... بصورت
ممدوده یای ... فوقانی ... و ... بهر آن ... چهارم ... که ... فوقانی متقدمه
... یای ... مشدده ... و کاف تازی ... خفیفه ممدوده ... در ... ما
... مذکوره ... که ... و ... گویند ... ممدوده ... الف ... ما ... ا ... بر
... و ... مکسوره ... فوقانی خفیفه ممدوده ... ما

ازالنسخ

در بعضی ... نسخ ... ... درین ...

کسور و فای مفتوح و دال منقوطه مضموم و واو مجهول و رای مکسور و یای معروف و
نون [illegible] بار اول از استعمال آمده [illegible] بهل [illegible] بعربی [illegible]
اول بیرون آوردن حروف و حرکات [illegible] دوم بمعنی بعربی [illegible] فتح مجمی مفتوح و نون و
تای [illegible] خفیفه مفتوح و دال مکسور و دو منقوطه [illegible] نون معنون و واو
معروف استعمال [illegible] و کوهی گویند سوم بروایت [illegible] مکسور و یای مجهول و دوال
ممدوده چهارم [illegible] حروف و حرکات مذکوره بهم [illegible] حروف و
مذکوره [illegible] بجای [illegible] بهل [illegible] حفیفه [illegible] موضع تفصیل
بفتح اول و ضم ثانی و لام مکسور و یای معروف و در [illegible]
اول مهمله [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] کی که [illegible] چهارم [illegible]
کاف [illegible] خفیفه ممدوده [illegible] پنجم [illegible]
و حرکات مذکوره [illegible] اول [illegible] سوم [illegible] حروف و [illegible]
مذکوره سیوم [illegible] چهارم [illegible] کاف تازی خفیفه [illegible]
مهمله مکسور [illegible] معروف [illegible]
گویند بحروف و حرکات مذکوره بهم [illegible]
و بای حروف و حرکات مذکوره [illegible]
سین مهمله و نون [illegible] مجمی حفیفه [illegible]

باابجد [illegible] کاتب و [illegible] حروف و حرکات مذکوره سوم [illegible] بالحوف

ممدوده و یای [illegible] ثقیله مکسور و یای [illegible] دوم و یای کسره [illegible] و [illegible]

چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible] الفبای

[illegible] مذکوره این [illegible] الفبای [illegible]

است [illegible] اختلاف [illegible] و [illegible] تحت [illegible]

[illegible] اول [illegible] است نقط درین [illegible] از — اند و بهیاکس

[illegible] الفبای [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] تحت [illegible] حروف و حرکات مذکوره نام [illegible] است [illegible]

[illegible] و الفبای مذکوره این [illegible] مطابق [illegible]

[illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] حروف

و حرکات مذکوره [illegible] پنج [illegible] یکی [illegible] از آن

[illegible] عبارت از زبان [illegible] الفبای مذکوره [illegible]

این [illegible] واو و یای [illegible] در مده

[illegible] الف [illegible] سین [illegible]

حروف و حرکات مذکوره [illegible]

[illegible]

در باب کتابت ممدوده و الف صامت حقیقه [illegible] در دال تعبیه [illegible] و [illegible] [illegible]

در باب [illegible] و مدوده صحیح [illegible] فوقانی [illegible] حروف و در باب فوقانی حقیقه مکسوره

[illegible] حروف [illegible] حکم [illegible] حروف و حرکات مذکوره در [illegible] بحذف

رکاف [illegible] را [illegible] حروف مذکوره دوم [illegible] سیم [illegible] ممدوده [illegible] در او حروف

د حروف [illegible] فوقانی حقیقه مکسوره [illegible] حروف سوم [illegible] حروف و حرکات مذکور

چهارم [illegible] دال حقیقه مکسوره [illegible] واو ممدوده [illegible] حروف [illegible] حرکات

مذکوره [illegible] در باب اول [illegible] دوم [illegible] ممدوده سوم [illegible] چهارم [illegible] حروف

و حرکات مذکوره پنجم [illegible] تشدید دال حقیقه [illegible] ممدوده [illegible]

مکسوره حروف [illegible] واو [illegible] در [illegible] و در [illegible] حرکات

اول [illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible] الف [illegible] حقیقه ممدوده

فوقانی مکسوره [illegible] حروف [illegible] معلوم است [illegible] در [illegible]

حروف [illegible] در [illegible] ت [illegible] حجم [illegible] حروف [illegible]

معلوم [illegible] فوقانی [illegible] و [illegible] مکسوره حروف

و [illegible] بسیار [illegible] چهار [illegible] حروف [illegible]

مکسوره

[illegible]

گر سر [illegible] مع [illegible] ثابت و فرقا [illegible] سد وقت [illegible] متعلقه [illegible] حجتی [illegible] بین
[illegible] معمول ۹ [illegible] کتب [illegible] لفظ بلا [illegible] سار زبان [illegible] ولیکن گرفت
و حرکات مذکوره چهارم [illegible] طبع بعینه [illegible] دیگر [illegible] حصه [illegible]

۹ [illegible] رجوع زبان [illegible] الفقط و قلم ها [illegible] و مکور [illegible] حرف

44

[illegible]

مو حد با کسره ممدوده و واو مکسور و یای معروف و راء مکسور و دال [illegible]

معروف و بیان هر یک از چهار حرکت مذکوره نسبت با هر یک [illegible]

اول و دوم که مدوره و الف است حروف و حرکات [illegible] سیوم [illegible]

و کاف [illegible] چهارم [illegible] ممدوده و دال [illegible] مضموم و واو [illegible]

[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] دوم [illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible]

[illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible] کاف [illegible]

[illegible] معروف [illegible] الف [illegible]

[illegible] ممدوده [illegible] معروف [illegible]

[illegible] مضموم و واو معروف

[illegible] معروف [illegible] حرکات

مذکوره [illegible] معروف [illegible] معروف

[illegible] حروف و حرکات [illegible] سیوم [illegible]

دیگر قاعده [illegible] کاف تا [illegible] چهارم [illegible] جمع [illegible]

[illegible] حروف وضع [illegible] ششم [illegible] سکت [illegible]

[illegible] ششم [illegible] حروف و حرکات مذکوره و [illegible]

مذکوره اول و [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible] حروف و حرکات

مذکوره پنجم [illegible] کاف [illegible]

ششم [illegible]

[illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible]

اول [illegible] دوم [illegible]

سیوم [illegible] الف [illegible] حروف و حرکات مذکوره [illegible]

[illegible] کاف [illegible]

[illegible]

[illegible] ششم [illegible] کاف

[illegible]

و کاف [illegible] ششم [illegible] رسول الله [illegible]

واو و لام

واو و لام و سه [illegible] اول [illegible] و [illegible] الف [illegible]

[illegible] و لام با محمد [illegible] و دو [illegible] معروف و [illegible]

دوم [illegible] کاف با [illegible] و سکون [illegible] و [illegible]

سیوم [illegible] با [illegible] و سکون [illegible] و [illegible] مکسوره [illegible]

چهارم [illegible] حروف و حرکات [illegible] سیم با [illegible]

محمد [illegible] معروف [illegible] مکسوره [illegible] معروف [illegible]

[illegible] مکسوره [illegible] منقله [illegible] چون [illegible] حروف

و حرکات [illegible] مهمله و سکون [illegible]

[illegible] معروف و [illegible]

[illegible] مهمله [illegible] و دوم [illegible] منقله [illegible]

و [illegible] کاف [illegible] چهارم [illegible] حروف

و حرکات [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] مهمله [illegible]

[illegible] مهمله و [illegible]

و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه [illegible] و لام مشدده و یای [illegible]
[illegible] استعمال کنند در [illegible] نکند گویند [illegible]
[illegible] و نون مفتوحه و کاف عجمی خفیفه مفتوح و [illegible]
[illegible] و یای [illegible] و کاف [illegible]
مضمومه و [illegible] مضموم و [illegible] واو مجهول و [illegible]
[illegible] و الف استعمال کنند [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و نون [illegible] و کاف عجمی خفیفه مفتوح [illegible]
حروف و حرکات مذکوره [illegible] صحیح [illegible]
و یای [illegible] و نون [illegible]
[illegible] و یای معروف [illegible] و [illegible]
حروف و حرکات مذکوره [illegible] حروف و حرکات
مذکوره [illegible] مفتوح و [illegible] واو مجهول و [illegible] مفتوح [illegible]
[illegible] مفتوحه [illegible] و یای معروف
[illegible] و یای [illegible] مفتوح [illegible]

ازلف

حروف و حرکات مذکوره ... اول ... یکسین

مهمله دال ... و با ... حروف ... دوم ... لت

بفتح قاف ... مضمومه و سکون واو و لام مکسوره ... مضمومه دال ...

... حروف و حرکات ... مذکوره چهارم ... بفتح سین

مهمله و نون و قاف ... تا ... مفتوح ... و سکون ... واو ... مضمومه ... ... را

جیم و دال ... و قاف ... مفتوحه ... مکسوره ... مجهول و سین مهمله مفتوحه

و ... ششم ... حروف و حرکات ...

و ... مذکوره ... موحده و ضم ... مکسوره ...

و ... مجهول ... حرکات ... کسر اول ... مجهوله

... حروف

... موحده ... چهارم

... حروف و حرکات ... مهمله و ...

... مجهول و میم ...

... بل و سکون یا ... و [illegible] ل و کاف یا ... محمد ... قسم

... [illegible] ... ت ... تره و پنج یا ... سکون و ... اول [illegible]

کاف ... تا چهار ... معروف و اللام مخلوف ... بیست و از دو ... یا ... [illegible]

... یا چهارم ... پنجم کاف ... ب و حرکات ... [illegible]

... حقیقت اللام ... تا ... مسلم ... و ... سکون

... یا ... معروف ... سنا ... حروف

و ... یک ... و ... تا ... [illegible] ... لقب کاف

تا ... سکون از ... اول ... معروف و ... معروف

و یا ... مشغله ... تا ... [illegible] ... موقوف

... و یا معروف ... ف ... تا ... [illegible] ...

سکون ... [illegible] ... ح ...

و از ... و یا معروف ... یا ... [illegible] ...

و حرکات ... [illegible] ... و سکون ... [illegible]

و حرکات ... [illegible] ... بالعکس ... و ال ... [illegible]

[illegible]

(48)

و نون [illegible] و تا [illegible] [illegible] ... [illegible]

و [illegible] با [illegible] [illegible] ... [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ... [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۸ تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible]

دوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسبب لعل [illegible] ب البرهم [illegible]

را کنی مذکور [illegible] و [illegible] که سر [illegible] با [illegible] و [illegible]

با [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] لعل [illegible]

[illegible] رنگ و صورت [illegible] از روی [illegible] و [illegible]

سوم [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

مذکور [illegible] علی [illegible]

[illegible] رنگ مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible] رنگ مذکور [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] لعل [illegible]

که [illegible] رنگ مذکور [illegible]

[illegible] رنگ مذکور [illegible]

۵۹

[illegible] نمودند [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] پس [illegible]

[illegible] حال [illegible]

در روی [illegible]

و حالیا که حالتی [illegible]

[illegible] در روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس معلوم شد که حرکت ثلث است [illegible]

[illegible] و صورت [illegible] [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] ولا این [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والعدم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مذکور و حرکت [illegible]

در صورت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] العدم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نموده و دعوی علمی نیست زیرا عین واحده است به نسبت با رنگ سبز چگونه

معدوم باشد به نسبت عکس آن از رنگ معلوم بجانب عدم اللعد که جمع بود

که هر رنگ زرد شده بعد لعد و نور سبز شده حال آنکه نور زرد رنگی سرخ است

زرد رنگی متولد است نباشد با تعاون جای ... و بعد زرد ... زرد

زرد علیه السلام لیس سبعه تولید بود ... از دو راه موقع ... رنگ سبز ...

کتاب ورث باشد حالت ... ماه و رنگ معقوله صاحب کتاب ...

و معلوم ... نور رنگ از رنگ والا ... صاحب ... که

که نسبه مذکور از صاحب کتاب ... تولید رنگی ... باشد

و از رنگ رنگ مذکور با رنگ رنگی ... که نور

از سرخ رنگ از ... یعنی که سرخ ... از رنگ نور ... باشد

پس لطف ... که سرخ زرد رنگ نور ...

نسبت حال ضد عشق ... و بعد معشوق ترک عاشق ...

جمال عشق عاشق است که معشوق عاشق عاشق گردد ...

معشوق ... عاشق ... مقصود ... حال ...

... عاشق ... معشوق ... هم ...

و بالله

چه بگوئی علمی است عربیت [illegible] اهل اسلام [illegible] زبان عرب [illegible] است

وقف شده و اشعار عربیه در پیش و تعریف [illegible] علوم [illegible] عجم [illegible]

[illegible] اشعار فارسیه [illegible]

[illegible] علم عربیت [illegible] باشد

داده است که [illegible]

[illegible] کمال علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نه ایچون گلمش ایسه بر کره ایلتسون موجب بعد پاشا ازنه روزی وعده شده

و موقعیل بیشم الحق حقیقی بالسهری برکت ترتیب موافقت ایار

محکمه رسمی متعلق ساحه بت زهرا بلک ال و دعب سیدی ترتیب

و دهند مخالف و صادر شده نه نسیم حقیقت و موافقت ابن

یارلک جمع اولوی حسبی و اکثر ارلیب وی ملت لی التمور ستملی لست

اروی وریکها سلکه بلک لعل مره باده که ست نام و دلو

و یارلک مذکور اولدیری سرپار محکمه و سربار جمع تکراره لیب حلال شده

ارزارلرک ولکریه تمادی باده بعیه ستکه بلک نیت و دوم ثوبت

وربت و اله باسلکه اروی سربا و دیار و ملی تکرها روده بوده گویلک

موجب لست اروی ترتیب ترکیلت و دیلاب مذکور ثلوم

سندیسا رتک کرت رسکده و ده یا بارلک جمع اولوی موافقت تکرسر یار

شکانه جمع با سرهای محکمه رلک جمع تکرار یلر سرکند بار و تیور بیمر بدی

و دهوت حلال که زیر ازرن و ف در س ج ه رسید ار یشی

رانت پرویت و شکل بار رحب رست از مد رزستی القا

و سر بنت و شکند بار ضرب است ار است کلمه بسی بلد

تیرار ایم

زرق دران

[illegible] باشد و [illegible] است که چهارم [illegible]

[illegible] از روی بعد و سرها [illegible] و [illegible] از روی [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

از روی بعد و سرهای [illegible] بعد [illegible] سرها [illegible] سرها و [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

سرها [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از روی بعد و سرها [illegible] سرها [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] که [illegible]

[illegible] از روی [illegible]

[illegible] از روی [illegible] سرهای [illegible]

[illegible] از روی بعد [illegible] که [illegible]

دوم آنکه اسم اینست در املا الف کاف لام بدو نور
نسبت بهمت سرایا بود آن اسم الف و با بود دیگر و صورت
زمین بود همچو بعضی از بعضی گویند که لیس فرق با رکب امر الالف
مکرر است اسم و رکن است و رکن است و الف در کلمات اخف بیاسه
بیان آنکه بسم الله الرحمن الرحیم بحسب الحال فصل الدر اسم بوسیلی بان
حرف اسم در صاحب و دیگر با حرف با در که و دو حرف
زمین و در الف بسم الله بمعنی صاحب حرام در بوسیلی تا آن حد
جمع با و در بعضی است که گفته لیس بیان حال اسم و در الف
دیگر با آن بسیار گویند بعضی قاعده بوسیله الف و در الف که با
و حروف کسر بعدد آن حال و علامات رساله با صورت
و بیان و سرا در آن سابق معلوم شود تا بدلالت آن اصل و در الف
حرف الف موسوم است تر و مثال با آن در ترکیب
که در این ملک و حرم نعمه ابیق در این داده است بود
نیست اوده با شرکت ساعی معروف محصول و بیان حال ساکنی و ما قبلش مفتوح
والله اعلم

53

و تحصیل زر در [illegible] که [illegible] ولایت و ده و زراعت ما [illegible]

حساب [illegible] در بعضی [illegible] یک [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] پنج [illegible]

زر [illegible] باشد [illegible] الف [illegible] و سه [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] و بیست و [illegible] رقم [illegible] از ز ز [illegible]

ده و ده و ده و [illegible] نوشتن و نوشتن آن [illegible]

قاعده رقم نوشتن آن را که [illegible] سر [illegible] و سر [illegible]

سر [illegible] اول [illegible] سیاق دوم [illegible] سیاق سوم و سیاق اول

[illegible] و [illegible] سیاق [illegible]

[illegible] اول [illegible] سیاق تمام کنند

[illegible]

[illegible] سیاق سوم [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] رقم [illegible]

پس صد و چهار [illegible] للعامه [illegible] سطر [illegible] در باب وعده

باشد وعده باشد علامت آن [illegible] از حرف نوشته پس [illegible] سطر ارتباط اول

علامت آن [illegible] حرف [illegible] نوشته [illegible] سطر [illegible] بود [illegible]

باشد علامت آن [illegible] نوشته [illegible] حروف [illegible] باشد

علامت آن [illegible] نوشته [illegible] پس [illegible] سطر [illegible] نوشته [illegible]

علامت آن [illegible] علامت [illegible]

[illegible] سطر [illegible] و [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

سطر [illegible] و [illegible] تا [illegible]

[illegible]

بدانکه علم [illegible] نا ربوه کانه زمانه تال از ربع ما شرب از روح [illegible] با مراکز

بیان [illegible] که اول صحیح [illegible] و [illegible] وقوف [illegible] چهار [illegible] علامت [illegible]

[illegible] بیرون بیش [illegible] صورت و ربت [illegible] بلل [illegible]

[illegible] صورت [illegible] بیش [illegible] و لکه

[illegible] ربع و سکون [illegible] بیش [illegible] آ [illegible] الله

[illegible] صورت [illegible] بیش [illegible] دولت [illegible]

والله [illegible] حروف [illegible] بیش [illegible] حروف [illegible]

[illegible] بیش [illegible] ربع [illegible]

و درب [illegible] ربع [illegible] صورت [illegible] حروف [illegible]

[illegible] حروف و حرکات [illegible]

[illegible] ربع [illegible] صورت

[illegible] صورت [illegible] حروف [illegible] بیش [illegible]

[illegible] تمام [illegible] والله اعلم

[illegible]

[illegible] جمال

[illegible] ۵۶۹

و بعد [illegible] زبان [illegible] ما [illegible] تا مدرک [illegible] عادت [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible] اسلام [illegible] را [illegible] مرات [illegible]

[illegible] زبان موقوف [illegible] بسیار [illegible] دور [illegible] ملکه [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] و [illegible] دو [illegible] و [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] ابدال [illegible] اصل [illegible] بدانکه [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] چهار [illegible] تمام [illegible]

[illegible] موقوف [illegible]

[illegible] که [illegible] تمام [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] و [illegible] مذکور [illegible]

که [illegible] و [illegible] اول [illegible]

[illegible] ادا [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

مذکور [illegible] تمام [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] تمام [illegible]

تمام الرساله [illegible]

که اینجه نوشتیم از جمعیت که به کار معمول قدما اول رب و تحقیق حصص

معمان این ره ما بدا چهار پای مدرک مدو . از اکثر بعد ما را الکلش

مدور کشف شد نسق بعیز زمان اول بیک اول زاو لل رب

وه | نه | س | رت | م | ت | م | ک | رار | س

نه | نه | وه | نه | نا | بس | ه نه درکهلد ابا موجب باید اید

ز مسمات محو در شش مطلب و رباب ها جملتان مرحبا قسم ت

رسنبار برل وسنکار برل دور هوک برل وحوی برسار بان

رستا برل لعج ه وشکول سن مهمله و با موقان لعله محدوده

ملره بکوره و با معرورده و با موحده و ران معوجلی دول السنه

سیم بیم ح و دهل سوار و مکرار لست از را و مکرر اجار س است ماند نکل زهت

ت | ت | نه | نه | وه | نه | ن | ن | ن | نر | ر

ر ش س

ر | س | نه | وه | نه | نه | نا | ر | س | نه | وه | نه

نه | نه | نه | نه | وه | نه | نه | س | نه | نه | ت

تم تن تم تن تن تم تن ته تم ته ته

تم ته چه ته تم تم تن ته تن تن

ته ته ته تن ته تن ته تن ته ته ته تن ته ته تن

ته ته تن ته تن ته ته تن ته ها ما ها تا تن تن تا من تن ها تن بسند

ما تن و حل چهار تن از هر سر که بساب و آنچه ما بند و تا تن همه هر حصه بر

من تن الف الف سر و مر بیست و چهار تا ابد و که ما بند ها الف سر تن نیم بسم

و گرد ها رو فرق و در تان رسن [illegible] و مرد و نیم مرتبع

انرز بد ها صحه لازم لمعرفت تا به نی زر از و من ب ا ته ته ته

بر چنبر از صاحب بعد لا ما لا ل صنف لال حا پار صد لمبال

بستی که بر ش لازم و لمعو از ست ب ماور ست از کبشه نم و رت

لوم ازل رزل ته ته ته ته تن تن

تن تن تن تن تن تن تن تن ته تن

ته ته ته ته ته ته ته ته ته

بر ان وستحاب برای وست ما ماب اول بر یک نسب اسخنهاسی ماند و تا ن

اتمیز ملیپ

تن تن تن تر تر تم تم تن تن تن تا تن

نان ... که بهوک ... باشد ... اجاریس ارکمر ... روسم

... ... رقص ... ... تدر تم

به بحر ... ... تو وم ... ... تو

تم ته ته ته تن ته ته تم ته ته

تم تم تم ته تن تم تم ته تم تن تم

ته تم تن تن تن تن تن تن

ن چهارم ... ... ارسر ... باید ...

... ... تو وم ... ... تو وم

تن تن تن تن ته تن ته تن تن تم

تم ... تم ... تن تن ته تن تر

... ... اول ...

... ...

ده ت تے تم تے تم تم تے تک تک

تے تن تے ده تم تے ده تم تن تن

تن تک تم تک تم تک تنسں [illegible] ں تن

تے تن تک تک تم تم تک تک تن

باں اول ناگمری یا پالکی پانسوں نست بہ زروب اسر پالکی عمو ہی ں [illegible]

دررنگ جو و رنگت ما صا و رکھب ریخم بعد [illegible] نست

تن تن تے ده تن تے تن ده تن تن

تے ده تے تے ده تک تم ده تے

ده تے تم ده تے تن تن تن تن تا

سوم رنگ ہندنی جو رین دررنگ رنگت [illegible] جب

یکن گا [illegible] نقاری رکھیہ [illegible] ماں اول [illegible]

ما بوم ما نہ

تن تن تن تے ده تن تن تے تن تن

تی

نی گ ت ر نی گ م ر ر نی

راگ سه هندول ار ور ما گیت تا جاوه رست و نجم پور بکاسره ورت

باوی سه پ شادی ار که ... للعی ما بین حبا لیب لرالها

باب سه بال ارل زبن ربت

57

ر ر ے نی ے د نی نی

نے ک ک ک نی پ

نی

راگ سه ری سیورن باشد نجم باو ریلهب سهاو ے

و سه تسی کو مات رست تا ال لال ربن رت

پ ک م ر ر پ ر ر ک ر ر

نی نی ے نی

راگ سیرین رکر سه تا ان اول رت

پ ر م ر پ ک پ ر

م م ک ر ک ک ر نی

[illegible] راگ معروف [illegible]

اول رست

نی نی رے پا ما دها پا نی پا سا سا

رے پا ما سا دها پا نی نی نی رے رے

پا نی

تان لول مده ما ده که راکهی اول سکهه رست ای تانه

نه نوم سه ری ما نه سه ما نوم ما نه

رے رے پا ما سا سا ما پا رے رے

رے ما سا پا رے رے نی رے نی

رے نی نی رے نی نی نی نم

رنگ بنت تان اوا ب زبه مانه ری ما نو مه

ما سا سا گا پا

رے نی نی رے رے پا نی ما اول جانانا

دلسم اول

[illegible] مرکب [illegible]

[illegible]

و تماشای باقیه [illegible] ها در دکهای [illegible] کوره [illegible] فضای [illegible]

باید کرد و مکرر [illegible] روغن [illegible] قسم [illegible] در دکهای [illegible]

در دکهای [illegible] و ورنی او ورق [illegible] آنها از [illegible]

[illegible] دوم [illegible] رنگ که در [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] و رنگها [illegible]

[illegible] رنگها [illegible] سوم [illegible] و [illegible] قسم [illegible] شده [illegible]

[illegible] سوم [illegible] رنگ [illegible] است که [illegible] قسم [illegible]

[illegible] و رنگها [illegible] و [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] رنگها [illegible] و رنگها [illegible]

و در زیر آن پس هر یک بسوی هر جا در گلوگاه

گردن باشند و هر جا دلیل بر سلامت است و [illegible]

همه دو کار میکند یکی آنکه هم بعضی دلیل است بر بهبود [illegible] از علامت

سر یا کمر باشد و بعد از سلامت حال بیماری و هم سر دل و بدن ثابت

همه جا در رگ است اما و همه ثابت و لهذا روغنها گویی حکم [illegible] و در زیر

دوم در رگ عظما گلو و چون تو در تو الو ان و حد است که [illegible] سلامت است

کنند و رگ ها بر سر بعضی و تمیز آن پس از آنها و هر جا هند در گردن [illegible]

اما در رگ تمامی بیک رگ در آن و از تمام آنها سوی دل ولی تقویت است ۱۸

و در آن علامت و سمتها و همه و انتها و لهذا و رگ هست و بعضی در آنها باشد

و سر همه رگ ها بسته و باطن سر پس تو باشد و همه و نیز رگها در آن

همچنان سایه تو در تو باشد چنانچه که ما در همه باشد و همه

و آنها بیکجا و انتها در آن کنند و [illegible] و در آن همه و رگ

گوید همه سوی و بیکجا و در رگ و زیر باشند باد [illegible]

که نیز سر آنکه چون سر و گردن باشد مثل سر و در آن و سوی [illegible] و پس از [illegible]

[illegible]

از این شکلها زوایای مجسم [illegible] مثلثها که سطوح او باشند و این شکل [illegible] و این شکل مجسم
و زوایای او [illegible] و در بیست و [illegible] و [illegible] مربع [illegible] زوایا و [illegible] مربع
و مجسم مسدس گوشه [illegible] مثلث اول [illegible] متساوی الاضلاع بر [illegible] مذکور
[illegible] و با قیمت مکعب مذکور متساوی الاضلاع [illegible] آید و دوم [illegible] سطح او
مثلث مجسم [illegible] و این مجسم در زوایا [illegible] مربع [illegible] و [illegible] سطح او
[illegible] و [illegible] مجسم مسدس و [illegible] باشند [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] باشند سوم مثلث مجسم [illegible]
[illegible] گوشه [illegible] سطح [illegible] مجسم [illegible]
[illegible] مجسم [illegible] باشند و [illegible] مسدس [illegible] و [illegible] مسدس [illegible] باشند
و [illegible] چهارم مجسم [illegible] مجسم [illegible] و [illegible] زوایا در
[illegible] مربع و مسدس [illegible] و [illegible] مجسم و [illegible] د
[illegible] باشند و [illegible] مثلث [illegible] و [illegible] مجسم [illegible]
[illegible] و [illegible] و مجسم [illegible] و [illegible] مجسم و [illegible]
باشند [illegible] مجسم مسدس و [illegible] د
[illegible] و [illegible] مجسم [illegible] و مسدس [illegible] ر
[illegible] و [illegible] مجسم باشند و [illegible] مجسم [illegible]

یا کلفت حیث سفید [illegible] کوتاه و سرها [illegible] سیمه [illegible] یکها و [illegible]

و سایه هیچ شاخه [illegible] ملون باشد [illegible] که دور باشد و [illegible]

و اول سرها لیس [illegible] سرها و لیس کند [illegible] باو [illegible]

بس [illegible] گوشت [illegible] کند [illegible] سفیده [illegible]

سر [illegible] باشد و [illegible] و [illegible] مربع و [illegible] سفیده [illegible]

و سایه [illegible] مثلث باشد سوم [illegible] که

سر [illegible] و [illegible] کند [illegible]

و سر [illegible] گوشت [illegible] و [illegible]

سایه [illegible] باشد چهارم [illegible] و لیس [illegible] باشد و [illegible]

پنجم [illegible] کند [illegible] گوشت کند [illegible]

و [illegible] باشد و سایه [illegible] باشد ششم [illegible]

و [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] مربع و [illegible] سفیده [illegible] کند [illegible]

و سایه [illegible] هشتم [illegible]

[illegible] حیث

[illegible] و [illegible] باشد [illegible]

ایضا دانی

رسد و لیس بهبد نگند و کومت [illegible] رسم [illegible] سر ابلیس تیمور [illegible] این محمد [illegible] حبیب [illegible]

[illegible] و دو [illegible] سکهنت [illegible] کوند [illegible] ز [illegible]

[illegible] و [illegible] ولس نگند [illegible] و [illegible] و [illegible] باشند

[illegible] نگند [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] رسم [illegible] سده [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نگند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] رسم [illegible] سده [illegible] رسم [illegible] سده [illegible]

[illegible] باشد [illegible] نگند [illegible]

[illegible] سده [illegible] سده [illegible] در [illegible]

[illegible] سده [illegible] سده [illegible]

[illegible] و [illegible] سده [illegible]

[illegible]

[illegible] رسم شده [illegible]

[illegible] و [illegible] سر [illegible]

[illegible]

مجسم [illegible] را لیکن مجسم [illegible] مسطح [illegible]

[illegible] مجسم [illegible] مجسم [illegible] مثلثا [illegible]

مجسم سده [illegible] مثلثا و [illegible]

[illegible] مجسم [illegible] مثلثا [illegible]

[illegible] مجسم سده [illegible] مثلثا و مربعات و [illegible]

[illegible] سده [illegible]

و مثلثا [illegible]

و مجسم سده و مثلثا و مربعات و [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] و مثلثا [illegible]

تمّ

کهرج و پنجم سدهو و نشاد بیرا این جنک سما بلی الهبا با بود راکهرج و کهلیانه بود سر با دلیس
کنند ار و پنجم ما دلیس کنند ار و پنجم بار ایرانی بهت و اتنا در پنجم سود سر بهت کنند ار
و سم و دهیوت و نکهاد تیور و کهرج و پنجم سده و کامده تهاتهابه این راک همچو ایمن است
چهارم کندارا که سر مادلیس پنجم و پنجم مادران سده و مد هسم بود و اتنا در نکهاد شود
سده و کنند ار تیور و مدهم و تیور پنجم باند و دهیوت نکهاد تیور و رکهبت سنکار است
مادلیستان و تهاتهابه این چون تهاتهابه هم ایمن پنجم تهاتهابه که سر پانچش پنجم و سمادلیس
۶۱ کنند ار و سما در نکهاد کهرج و پنجم سده رکهبت و کنند و دهیوت نکهاد تیور باشند و مدهسم
و تیور سه در کانسی ریز راک و تهاتهابه این تهاتهابه کدارا مند سه این سر مادلیس کنند ار و
سما دلیس مدهسم و اما در پنجم رکهبت و دهیوت نکهاد و غیره باشند رکهبت تیور کنند ار
و مدهسم و دهیوت نکهاد و تیور است و پنجم کهرج که سده تهاتهابه ان بهابه کلیان است
تیور ملار از شمر رکهبت سه نت راک سمارنه و سر پنجم مادلیس و اخند و سما در رکهبت و ادر
دهیوت نکهاد و سماسند رکهبت کنند ار و مدهسم و دهیوت و نکهاد تیور کهرج و پنجم سده تا
و تهاتهابه این همچو تهاتهابه ایمن بکار رند تمام شد مقاله دوم اصل سیوم در شرح الات
نغمه و بیان شستن و لکرد شدن سرود راک و ذکر ارکان ان و ان بر سه سرن کا و مها بحروف
و حرکات مذکوره که سابق مذکور شد معلوم باید و ان مشتمل بر شش فصل است فصل اول
در بیان حروف الات که دران حروف الات صحیح باشند و ان چند حرف مفرد اند
و بعضی مرکب اول جیم تا سیوم نه چهارم ریز پنجم نه و مرکب چون مدرت نیتوم

در تفهیم [illegible] مقرر [illegible] قیاس سرها ازانها مرکب میتوان ساخت بکار [illegible]
این حروف [illegible] چرا که در سرگم الاپ [illegible] ذکر و وجه اینست که در سرگم سرها پس
در [illegible] سرها باشد [illegible] [illegible] از جهت [illegible] در الاپ مقرر [illegible]

در بیان علم فصل چهارم در چهار مقام الاپ و شناختن چهار استهان الاپ استهان
بفتح همزه و سکون سین مهمله و یای [illegible] نفیله ممدوده و نون بمعنی جای و مکان [illegible]
وآن اینست که اداء [illegible] باور گویند دوم استهان [illegible] سوم استهان [illegible]
چهارم استهان را بیادی خوانند وان استهان چهارم استها [illegible] است چرا که
از آمدن بیادی سر راگ [illegible] آن خود نخواهد ماند و رجوع براگ دیگر خواهد نمود چنانچه در سرها
مذکور سرها [illegible] این سرها [illegible] [illegible] خیال و غیره عمل باید
باید دانست که [illegible] را است [illegible] که [illegible] آن از آمدن آن سر راگ زیاده میشود
و [illegible] سر انست که از آمدن او راگ [illegible] و از آمدن بیادی سر راگ [illegible]
خود نماند پس باید که چون شروع الاپ از هر راگ کنند از بادی سر آغاز در آن را
غایت [illegible] بیایند این را استهان اول گویند و استهان [illegible] سین مهمله و نون [illegible]
و جیم [illegible] خفیفه ممدوده [illegible] مهمله [illegible] ابتدا و آغاز باشد و دوم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بادی [illegible] بادی [illegible] باز [illegible] آید و این را استهان دوم
گویند سوم [illegible] بادی [illegible] [illegible] را [illegible] سر [illegible]
[illegible] نموده باز [illegible] بیایند این استهان سوم

چهار

چهارم تلفظ حرف [illegible] فارسیان اندازه رنگ صوت [illegible]

[illegible] ادا [illegible] خوبی راگ [illegible] بنابرین [illegible] الاپ چهارم

پس در جمیع الاپ کردن [illegible] چهار [illegible] نخواهد بود [illegible] وجود الاپ را

الاپ [illegible] چنانچه در فصل آینده می‌آید راگ الاپ براء مهمله ممدوده و کاف عجمی خفیفه موقوف

[illegible] ممدوده و کسر لام و سکون یاء [illegible] و تاء [illegible] راگ [illegible] بحذف الف انشاء الله تعالی فصل

در تفصیل الاپ که هر چند [illegible] است [illegible] که الاپ بر چهار قسم است اول روپ 62

الاپ [illegible] مذکوره دوم روپ الاپ بضم راء مهمله و واو موقوف و باء

فارسی خفیفه و باقی حروف و حرکات مذکوره بمعنی صورت راگ باشد و سیوم [illegible] الاپ بسین

مهمله مفتوح و سکون میم و باقی حروف و حرکات مذکوره چهارم [illegible] سار [illegible]

[illegible] ممدوده و [illegible] موقوف و نون مکسور و باء معروف بمعنی صورت راگ [illegible]

ما سار [illegible] راگ الاپ است که [illegible] آن راگ علاوه [illegible]

برسانند [illegible] بجای [illegible] بجای [illegible] دوبار [illegible] راگ بسیار [illegible]

و روپ الاپ آنست که [illegible] روپ راگ [illegible] همان روپ ادا شود و [illegible] باشد

و سیوم الاپ آنست که [illegible] روپ راگ [illegible] و هم روپ تال یعنی [illegible] در آن

[illegible] آنست که در آن [illegible] روپ [illegible] سار [illegible] مانند

[illegible] والله عالم فصل چهارم در بیان گمک بکاف عجمی خفیفه مضموم

و میم مفتوح و سکون کاف تازی خفیفه بمعنی حرکت و جنبش آواز [illegible]

قولا بست جمل خاص و سیوم [illegible] بر این اسامی اول [illegible] ششم جادوت سیوم کبیت

چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم نوروز هفتم [illegible] انتها بهشت هشتم [illegible] نهم

دهم [illegible] یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم کرشتی چهاردهم [illegible]

پانزدهم [illegible] شانزدهم [illegible] هفدهم گرز ترنجیدا هیجدهم [illegible] نوزدهم [illegible]

و تال بیستم [illegible] بیست و دوم مدار در این گفتار او [illegible] عظیم الشأن

اول بفتح اول و سکون نون و بای تحتانی خفیفه با فی حروف و حرکات مذکوره

است یک ضرب [illegible] و [illegible] چند سر در میان [illegible] اورده [illegible]

ظاهر ساخته و جادوت [illegible] بفتح باء خفیفه ممدوده و فتح واو و تای قرشت حروف

و حرکات مذکوره [illegible] عکس آنکه [illegible] میشود و [illegible] بفتح کاف بای خفیفه و نون

خفیفه و فتح تای [illegible] خفیفه و تای قرشت خفیفه ان باشد هر یک [illegible] یک سر [illegible]

[illegible] است همزه ممدوده و فتح تاو تای [illegible] که یک ضرب [illegible] طاهر شود

[illegible] انکه [illegible] یک ضرب [illegible] نهان ضرب [illegible]

[illegible] همزه [illegible] خفیفه [illegible] مفتوح

و [illegible] حیف [illegible] همزه مفتوح و نون مضمومه

و ضم نون خفیفه [illegible] فتح لام و تای قرشت خفیفه است که بظاهر [illegible]

[illegible] جدا [illegible] خفیفه [illegible]

[illegible] فتح تاو تای [illegible] در یک ضرب [illegible] کنند

[illegible]

ور بست

بکسر بای عجمی مقصود دال مهمله تای موقوفه یای عجمی خفیفه ممدوده و فتح یا و الف که بمعنی

یک سر دو بار ظاهر شوند چند در راهبت دال خفیفه مضموم و واو [illegible] ممدوده باقی حروف

حرکات مذکوره است که دو ضرب مختلف یک سره و هر دو [illegible] شود است بن بهمزه

بسکون سین مهمله و تای فوقانی ثقیله در ادا [illegible] بمعنی آنکه یک ضرب [illegible] مختلف

بهم شده و سنابت بسین مهمله و تای ممدوده و نون ممدوده و تای فوقانی یای مهمله سر دو

(63) تمام شود هر دو یک سره دیگر ظاهر شود و شرب بکسر تای فوقانی خفیفه و رای مهمله و یای عجمی

آنکه از یک ضرب [illegible] ظاهر شود بدین سرعت که [illegible] در آن حاصل

باشد کرس بکسر کاف عجمی ثقیله و سکون و سین معجمه ماسور و نون ساکن بمعنی آنکه یک ضرب

بر جهت سر ظاهر شود و اول کرس بهمزه مضموم و واو باقی حروف و حرکات مذکوره بر عکس

کرس باشد سوبهان بفتح نون و یای مجهول و سین مهمله مضموم و واو و تای فوقانی

ثقیله ممدوده و نون آنکه از استهان پس رفته تا بهمان استهان ابدا کی سوبهان

بالف مضموم و کاف عجمی مفتوح و را ساکن باقی حروف و حرکات مذکوره بر عکس سوبهان

بود میر بفتح کاف عجمی یای خفیفه و را ساکن تای فوقانی مفتوح و رای مکسور و یای معروف

است [illegible] نواخته میشود مثال [illegible] بسین مهمله مکسور و را مفتوح و یای معروف

آنکه از هر سر که ابتدا کرده باشد بار دیگر همان جا ختم کنند همی نون مکسور و یای متصله و فتح میم

و نون مکسور و یای معروف آنکه از سر جدا گردیده گشته امتداد بهم رسانیده

و تای [illegible] دال مثقله ممدوده و لام آنکه با ضرب انگشت راست و از انگشت چپ

که بدان تار گرفته باشد نوعی هر دو شیر بکوبند که سر ها [illegible] بسیار ظاهر شود و سنید [illegible] سین مهمله

و باقی حروف و حرکات مذکوره اینها باشند که چون صفت شده شنوا [illegible] هم با جیم مضموم و دال
خفیفه [illegible] ممدود و انگور بعض [illegible] عکس [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] فصل پنجم در تعریف [illegible] پنج قسم است اول اسجما کاری
بکسر سین مهمله و جیم عجمی [illegible] ممدوده و کاف پارسی [illegible] ممدوده و رای مکسوره
و یای معروف [illegible] انوکاری بفتح همزه و النون مضموم معنویه و جیم عجمی خفیفه و کاف پارسی
[illegible] چهارم رسنگ بفتح را و سین مهمله مفتوحتین و کاف پارسی پنجم [illegible]
بفتح بای عجمی ثقیله ممدوده و واو [illegible] و کاف پارسی سنجاکاری [illegible] حرکات
مذکوره است که چون وضع او [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] این وضع فلان شخص است انوکاری حروف و حرکات مذکوره است که وضع [illegible]
از خود پیدا کند لیکن وضع بهتر [illegible] ناشنونده گان از [illegible] شنوند رسنگ بحروف مذکور
است که [illegible] گویند [illegible] زیاده و الفاظ بفصاحت ادا شده باشند [illegible]
بحروف و حرکات مقصوده است که این چهار صفت [illegible] باشند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] اول [illegible] ممدوده
ممدوده و لام و فتح کاف [illegible] و لام است که خوب گوید و همراه
برادر خوب گوید [illegible] بکسر بای [illegible] و فتح را و نون معنویه و دال خفیفه
مفتوح و لام است که همراه برادران خوب [illegible] تنها [illegible] خوب [illegible] جمیل بفتح جیم
تازی خفیفه و میم مفتوحتین و لام است که خوب گوید همراه برادران خوب گوید بکسر کاف
عجمی خفیفه و یای معروف [illegible] و نون است که این جمیع صفات
مذکوره [illegible] باشند [illegible] گویند و چنین در عالم [illegible] نادر است

فصل ششم

[illegible]

فصل ششم در تفصیل حسن و قبح گوینده و صانع جدا کی کاتب بفتح تا و میم ممدوده و کاف تازی
مفتوحه و نای معروف بقاف ممدوده و رای موقوفه و جیم بسم در ارکان است در لغت بمعنی سخن
دانا و بمعنی دیگر این دو حرف دانسته باشد یعنی ور تا و مات بدال نقطه ممدوده مشتق و دانا
و مات بفتح میم ممدوده با فی حقیقه بر طریق الفصاحه و ذکیه کی رای تاش و نون تمام بود
نیز دو که بکسر نون در اول متصله و دال خفیفه مضموم و او کاف عجمی مشتعل بود یعنی عیب و
با کسی خصومت نداشته باشد صاحب دل و بهترین است بهای بحروف و حرکات مذکوره کلو
او زنند و همه گلها دوست باشد این بحثها الوهم و الی کار گوینده بضم همزه بفتح با خفیفه مشدده
و میم متصله با فی بحروف و حرکات مذکوره و این نیز هر دو گویند ثلث کلمه انکه در سر در او و ثابت
بحروف و حرکات مذکوره بعضی بسیار باشد و سخن کم انرا در کار نه هم گویند بحروف و حرکات
مذکوره و کسی که سخن خوب بر مضمون مادر یعنی و بابی مات در نهاشد بعضی نیز انرا دانی
ر دهم بفتح همزه و دال نقطه مشدده و میم گویند و کسی که در بیست مار بس خوب میداند نیز اگر
گفته باشند بفتح کاف عجمی خفیفه و نون مضمومه و دال ثقیله مفتوحه در اول و تای عجمی حقیقه گویند
بهترین کاتبان است که بسر بی حاجت و بیات دالله در کسی که بهای کار است هر بار که
دایما با یک بحروف و حرکات مذکوره بطور و جه احسن بداند هر کس و مال بسیار تعادل باشد و گیک
تار و الایت از هر وجه کرد در سه سال استهان بر سبا بار نه در سنه چهار انکه بسیار سد و بسیار
هوشیار بود و در عمل مانندان نسود هم در تحصیل علم باشد این قدر لیحن بحروف
و حرکات مذکوره هر که دانسته باشد انرا او هم کاتب گویند هر که ازین لیحن با کم دانسته باشد
انرا هم کاتب گویند و انکه ازین همزه مانند مذکوره نیز کرد دانسته باشد انرا الا هم کاتب گویند

دیگر کلمه‌ای که مانند آن ... دوم ازین دو مصرع بیت به یای تحتانی خفیفه و واو بفتح باشد تحمّل آن و نون
مفتوحه و کاف فارسی خفیفه خوانند و او را اول است بین بلند باشد کهیاد کل بقاف عربی خفیفه
مشدده مفتوح و دال خفیفه و فتح کاف تازی خفیفه و لام است که مانند بلغم دارد و جلوی بلکه کنند
و علامیم بود اثر آن اول همزه و دال خفیفه ممدوده مفتوح و لام نیز گویند و مثله را سپاهان و بعد از سپاهان
خوب می‌توانند خواند و مشک بفتح میم و سین معجمه موقوف و فتح راء و کاف تازی خفیفه دست
که مانند سوده و استه باشد و او را سخت ملبد و خشک بود فصل هفتم در عیب کاین و آن بیت
پنج است اول شندلیت بفتح سین مهمله و نون معنونه و دال خفیفه مکسور و سین معجمه ساکن و تای
موقوفه خفیفه آنکه اجهر را الدین جانده بخواند دوم اوپرست بفتح همزه و دال نقطه‌دار مکسور باقی
حروف و حرکات مذکوره مانند و او در سر بیت یعنی مره نباشد سیوم سهت کار بکسر سین و تای مجهول
و تای فوقانی موقوف باقی حروف و حرکات مذکوره آن بود که هر ساعتی مر انالا کشیده آواز برآرد
چهارم بهکت جبار بجیم نقطه‌دار و یای مجهول بفتح با و تای فوقانی موقوفه آنکه وقت سرود و روانی دم
و هستی دارا بسته بود پنجم سنگ بفتح سین معجمه و نون معنونه و کاف تازی خفیفه مضموم آنکه
با صلوات سرود کنند ششم کهت بفتح کاف تازی خفیفه و نون معنونه و بای عجمی خفیفه مفتوح و تای موقوف
بفتح کاف تازی آنکه کلمه را در اول اختیار بکند سریره هفتم گرانت بفتح کاف تازی خفیفه و رای ممدوده بلام
مکسور و یای معروف آنکه همه ... اگر ده سرود ... گردد باشد هشتم کنای لقاف تازی خفیفه مفتوح
و یای مجهول و لام موقوف آنکه ... از حد زیاده کند مانکم نهم کاک بفتح کاف تازی ممدوده و کاف
موقوف آنکه آواز را مثل زاغ بکشد و کرخت شود دهم ... بکسر بای موحده و فتح یای ممدوده

و لام موقوف آنکه در سرود وصف نداشته باشد که به کاف یای حقیقی یازدهم جمهوکان عجمی ثقیله

مفتوح و ضم نون و واو در تای مثلثه حقیقی و کاف تازی موقوف آنکه وقت سرود در نه علو و در ادراک اسناد شوند

مکلمه کنند چهاردهم دلریک بکسر دال حقیقی و وصف تازی ممدوده و در این سرود یای معروف آنکه به زبان

وقت سرود و کردن کنند سیزدهم پرپا بفتح یای حقیقی و رای مشدده و سین عجمی ممدوده مفتوح و

کسر رای و یای معروف الف که وقت سرود این را بسیار گشاده دارد چهاردهم مملکت بفتح نون و

کسر میم و یای معروف و لام مفتوح و کاف تازی حقیقی موقوف آن باشد که در سرود کردن خشمها کند

65 بسیار کج بانند پانزدهم اسرا بفتح همزه و بای حقیقی و ضم سین مهمله و دال ممدوده مفتوح ابرا

گویند که بعد از گفت حروف و حرکات مذکوره فقط از همه یا سرود کنند شانزدهم ادملک همزه

و دال حقیقی و یای ممدوده موحده و کاف تازی حقیقی مفتوحین و ثای حقیقی موقوف آنکه در سرود آواز

بعینه لفظ با طاهر شود هفدهم اسپهان بهرست اول بحروف و حرکات مذکوره و کسر بای ثقیله

و او سین معجم مکسور و یای متصله موقوف آنکه در اسپهان را سپهر می‌خوانند هجدهم ایران تا

همزه مفتوح و سکون نون اول و ثانی ممدوده مفتوحه و بفتح سین مهمله و کاف تازی موقوف آنست که سرود

در بیچ آمده نوزدهم دمنک بفتح دال حقیقی و میم مفتوح و نون ساکن آنکه دل او در جای دیگر مشغول باشد

سرود کند بیستم جالک بفتح جیم عجمی ممدوده و لام مفتوح و کاف تازی موقوف آنکه وقت سرود دستها

بسیار بجنباند بیست و یکم دول بدال حقیقی و واو مفتوحین و دوم آنکه در خواندن سر بجنباند بیست و دوم

و بیست و سوم ملکور و یای مجهول و کاف تازی موقوف و دال و رای مکسورین و باقی حروف و حرکات

مذکوره آنکه همه وقت سرود نظر ملک طرف مهتر کند بیست و سیوم اردیتر الف همزه

و رای موقوف بضم دال مهمله و واو و کاف تازی ممدوده و کسر میم و یای معروف آنکه وقت سرود […]

استادان بدان بسته چهارم بیهار ملک بیای عجمی بفتح لام مفتوح و لام و فتح کاف تازی خفیفه نام […]

آنکه در وقت […] بکسر […] باد […] بسته بکسر جیم یا پ ب بفتح یای عجمی ممدود

و دال مفتوح و یای موحده موقوفه […] نام […] و تال بدانند […] والله اعلم بالصواب

فصل چهارم در اقسام کیفیت بحروف و حرکات مذکوره که تصنیف است قدیم از تصانیف […]

آنرا […] بحروف و حرکات مذکوره […] نویسند و آن هر دو نوع است یکی […] که در الات

ذکر یافت و دیگر […] تال مشتمل بر […] یکی ازان […] که گویند و دوم دلیل

بارس بچند گونه و کیفیت که اقسام آن بر چند وضع است و آنچه […] ششکرت بفتح سین مهمله

و تای مفتوح و نون معنویه و سین مهمله موقوفه و باقی حروف و حرکات مذکوره مشهور است در بیان

مختصر نوشته می آید اول […] بفتح […] مضموم و واو معروف و میم مفتوح و رای ممدوده است

که در هیچ تال […] سوم سوریح […] بضم سین مهمله و واو معروف و رای مفتوح […]

خفیفه و سکون و بکسر یای عجمی خفیفه و رای متصله و کاف تازی ممدوده و سین معجمه موقوف آنکه

تال […] و دران چند بکسر […] نون معنویه و دال خفیفه موقوفه تال […]

[…] و اکار دران […] که این […] گرفته است

[…] در بیان کیفیت […] بفتح کاف عجمی […] و نون […] بحروف و حرکات مذکوره

[…] بیان […] سیوم […] بحرکات مذکوره و آن بچند نوع باشد […] بیان […]

وجه […] بچند وجه باشد مثال […] بفتح کاف

یای خفیفه و دال مشدد موقوفه و کاف عجمی الف در میان یکدیگر و بفتح یای موحده و کاف عجمی مفتوح و دال خفیفه
موقوف فیصله دران الفاظ چنبال هر گلک همه تو سرها خام و زرد باید دانست هر مصرعه که گفت بیت
ترکیب است هر بیان جاکه مقرر بود و ان نیز جمله در بیان یکی یا مصرع دوم یا چهار مصرع سیوم
مصرع چهارم یا مصرع پنجم ... هر مصرع ... هر مصرع ... جدا است لعل ... لوگراه
همزه مضموم و دال خفیفه ... و کاف عجمی دیرار ممدوده و یای ملفوف یا منند که ... استعمال ...
۱۶۵ دوم را سیلا یک ... مکسور و یای معروف ... لام ممدوده ... یای مجهول و کاف ... موقوفه سیوم ...
حرکات مذکوره چهارم ... یای مجهول ... مضموم و واو مجهول و کاف عجمی و ... را ... که خوانند
... در اصطلاح دیگر مصرع اول ... بیت ... نیز گویند وجه تسمیه در هر مصرع قطب است قایم
متحرک نیست ... عبارت از قطب باشد لهذا در هر ... نام یافته و مصرع اولش چون قطب ... دیگر
از جای خود حرکت نمیکند و دیگر مصرعها ... یک مصرع ... گردش میکنند همچو ستاره که از ان
نام یافته اند که قطب ... نهار گردش دارند و درین زمان در هر ... چهار مصرعه مقرر است مصرع
اول ... از سر اول است ... از سر ... هم جای ... چهار ... مصرع دوم از سر ... سیوم
... سود و مصرع سیوم از سر چهار اجا ... و گاه ... بالمره ... و غیره ... از دیگر
... مصرع چهارم ... سیم و هفتم مقرر کرده اند و ... ترکیب عبارت
... سود والله عالم اصل ... حرکات مذکوره که قوانین
... چون این فن ... مذکور درین مختصر نوشته می آید

اگرچه انفعال [illegible] بسیار است آنچه مضمون حرکت زبان کتب هنود مرید و چند رساله
ناچار کتب [illegible] بیان مضمون فارسی [illegible] حقیقی همگی یا نقطه [illegible] و غیره بکرات
از [illegible] نمودند [illegible] با استعمال [illegible] بیکدو شده در تحصیل بر تقدیر آنکه پنج یک [illegible]
یا [illegible] ترتیب [illegible] بهر بسی ذکر آنچه در اینجا صرف نمود مگر اجزای جمیع یا [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] است نوشته می‌آید [illegible] بر صاحبدلان مخفی نماند که اصل تال
کال است و حقیقت تال و کال یکی است چه حرکت و سکون سه تال و کال گویند و گردش
و نواختن دو ترتیب حرکات و سکنات در عالم را اثر نه بینند پس جمیع اسامی منتظم کرده و در همه
افعال متحرک تال موجود است و حرکت آفتاب و مهتاب و دیگر ستاره‌ها موافق تال است
دو ره هست نه ریان عمر بر هما که آنکه یک یعنی صد سال بر هما دیگر پیدا میشود و آن نیز سال
و ماه و نهار [illegible] او میشود و تال از پرده مراتب بر آن یکسر تال حقیقه و را و ممدوده و نون
موقوفه بمعنی جسم بلند اول کال دوم تال سیوم کرما چهارم ایک پنجم کره ششم جات هفتم کلا
هشتم [illegible] هستم بست بسم پرستار یاز کال بقاف تازی ممدوده و لام موقوفه با آنکه تا شش درجه سکون
محسوس نیست چون بدرجه هفتم رسید نه است محسوس شود درجه اول [illegible] اگر صد برگ کل را یکجا نه
و بالا کرده بیک ضرب سوزن سوراخ کنند آن زمانه که صد برگ سوراخ شده چه جمعکه صد برگ
سوراخ شده یک اول را که صد دوم حصه است [illegible] مجمی نقطه و سکون نون و [illegible]
لو بلام مفتوح و واو و سکون و سیوم آن کاب [illegible] بکاف تازی خفیفه ممدوده سین مجمه موقوفه
[illegible] نقل ممدوده چهارم [illegible] بفتح نون و کسر میم و یای مجهول و کاف تازی

موقوف می‌شوند بجهت آن که الا اتفاق نادر حقیقة هیچ و لازم نیامده چه سه حرکت بضم نادر و فا در حقیقت

و که یاران مهمل و سکون مابین حرفها متصل باشد بهم چون گویند در زمانه هشت چهین از یک بوگویند وقت و هست کلا

نیست ملک کام سیاه شود و هست کام سیاه را یک هم یک خواهند و هست مثلا الک یک را یک

ترب گویند و هوت برابر یک الف است و آن برابر دو رت و هودرت برابر یک اکثر حروف

و حرکات مذکوره است و برابر یک حیث مجهول و حرکات مذکوره مانهای زمان بیارات

زیاده از این زمانه ماه و سال و ده و امثاله سمار بود که شمار زمین تا آن که اکثر تحقیق

اکثر بیک یوم است ماه همین حساب ماه و سال و ماه از آن شود انجا نقصیل زمانه از کمال مجهول (٦٧)

که در فصل بیان هر سار و صورت هر یک از آن باشد و غیره مسطور نشده لیکن در اینجا تصور کردن اینها

ضرور است این به این شکل و درب به این شکل برام درت به این نوع ہ ولکیه به این شکل ادا الله

برام به این مهمل یاد کرد بدین صورت و وبلست به این شکل هو لیس مانه تا مرکب بیان از نج

اجزای مذکوره در سنکیت نشاکر و سنگیت درین همین ضابطه نوشته اند الحان او و ایشان

اجزا تحریر می‌آید باید دانست که بعضی تال سیط اند از کده وغیره کیه سیث و غیره و کاف در زبان

از آن حاجت می‌آید پس امداد و اختصار زمان حرکت و سکون که مابین حرفین است بحسب در عبا

الفاظات و لغات تال‌ها هم ماتر زبان مذکوره معمول است چنانچه حرف کلد لغت هندیان است

که به فتح باشد و آن بحسب بیات عربیه حرف مفرد که بیک حرکت خوانده شود و خواه بفتح خواه

بضم خواه بکسر مقبول مصف محجبه اسم باعتبار تال حساب کرد مقدار زمان فرضین یعنی دو ضرب

کلد شکل مقدار سکون مابین دو حرکت شده از صحیح المبدا توان شناخت با مقدار مذکور

بالفعل بیان دوران مدت پنج حرف میتوان ادا کرد چون که نسخه ثبت سبب ب دامثال نیز در دوم

تا رکب و انواع پنجهت نوع است اول از یک ماتر زبوده دویم دو ماتر باشد و سیوم چهارم ما تر و

و چهارم [illegible] حرکات [illegible] کرده [illegible] آورد

[illegible] است که در بعضی [illegible] چهارم [illegible] هفت اند و ان دو رشت

و [illegible] بجیم مکسوره و الف [illegible] قسم [illegible] سین [illegible] موقوفه [illegible]

است که [illegible] بعضی از حروف [illegible] زنده در یک وقت برابر شوند [illegible] است

[illegible] و یای فوقانی مکسوره و یای معروف و تای خفیفه ممدوده است که اول حرف [illegible] شود

[illegible] باید [illegible] فاصله سیوم با کلمات [illegible] همزه و نون ممدوده و کاف [illegible] نقطه ممدوده و تای

خفیفه موقوفه است که اول از تای ابتدا [illegible] و در نهایه چهار [illegible] بکسر یای موحده

خفیفه و کاف تازی [illegible] مفتوح و میم [illegible] است که تای [illegible] دیگر [illegible] شود ششم در بیان حاجات

بحروف و حرکات مذکوره و ان هشت نوع است اول آنکه یک حرف ادا شود مثل [illegible] ممدود

دوم بدو حرف [illegible] سیوم بسه حرف مثل [illegible] چهارم بچهار حرف مثل [illegible] پنجم به پنج حرف

مثل [illegible] ششم به شش حرف مثل [illegible] هفتم به هفت حرف مثل [illegible]

[illegible] هشتم بهشت حرف ادا شود مثل [illegible] اینها را مخصوص برای تفاوت [illegible]

باب [illegible] متفرقه بیان نموده والا [illegible] که در [illegible] اصطلاح خود ادا میشود و تفاوت [illegible]

[illegible] ظاهر است هفتم [illegible] کاف تازی خفیفه و لام ممدوده است که از حرکات

[illegible] در تای [illegible] هر قسم [illegible]

واقع میشود [illegible] مانند اول [illegible] بحروف و حرکات مذکوره است که جمله [illegible] دوم [illegible]

[illegible] اوسط و سیوم [illegible] یای [illegible] خفیفه و فتح لام و نون [illegible] خفیفه مفتوح

و تای [illegible] موقوف است [illegible] ساکن [illegible] نهم [illegible] جیم [illegible] خفیفه

و یای تحتانی معروف یعنی آنکه توقفگه برابر لی قرار دهند اجرا جهت گویند وان سه قسم است

اول سم بین مهمله مفتوح و میم ممدوده یعنی آنکه اول و آخر و وسط اول برابر بلند خوانده درست

… بده خوانده … لام … دوم … گاف فتح سین مهمله و ضم … را و واو معروف و تای فوقانیت

مضموم و واو ساکن و کاف تازی خفیفه و تای فوقانیت ممدوده مفتوح یعنی آنکه در اول و در پیوسته درست

و آخر بده بود تا آنکه اول بده و آخر پیوسته باشد و یعنی آنکه سه بود در بار را گویند طرفه یا

… آخر بسیار و لهذا اسم دیو کهتا نامیده اند سیوم مردلکا بکسر میم و رای مهمله ساکن

و دال مهمله خفیفه مفتوح و نون مفتوحه … ممدوده … عجمی خفیفه ممدوده یعنی آنکه اول و آخر درست با

و وسط میان بنده یا اول و آخر بنده در میان درست بود چون مردنگ چهارم سلکا بیای عجمی اول

مفتوح و تای مکسوره و یای معروف و لام و کاف تازی ممدوده آنکه اول و آخر بر عکس … نقاره

مثل مورچه که در … لاغر … … پنجم گوریها بفتح کاف عجمی خفیفه و واو معروف بضم یای عجمی خفیفه

و جیم عجمی … ممدوده آنکه اول بده آخر پیوسته و در وسط درست بود چون دم گاو بلند و هم ستار

حروف و حرکات مذکوره آنکه … صور مختلفه باشند مثل تان ستار اگر کسی سوال از تال

کند که هر ستار این تال چه قدر … تالی را … ملاحظه نماید که از آن درست و … لگه

دیگر … چند است و بعد از آن تا کجا باشد آن اجزا … جمع نموده … در هر ستار تال از یکه

ستار … در اینجا باختصار انجامید در بیان … یازده تال و … یازده که

بالفعل … زمانه مشهور معروف اند چنانچه بعضی از آن … ضربه و بعضی … ضربه و بعضی … ضربه

و بعضی … ضربه مقرر است

تال یکضربه … که اهل … ستار گویند یکضربه است …

که ابتدا آرد و انتهای ریا رد

یعنی اول و وسط و آخر داد

68

داخشامش بیانچ ضرب نهاده اند وضرب نهایتش للادر تسلسل لازم ومشترک ترتیب جهال

ترانه وغیره مرکب است شکله برین طریق که فاصله قلیل کند و تضراب خورد ارده ادا شود و تال

سیوم پیشند اینجا ضرب اول چند محاسید بیان کرده می باشند یعنی سیوم هر که ابتدا چهار ضرب است

تمام هنهان سه ماترا باشد بدین شکل ۱۱ ب

تال جوهر کران روشیزه وهمایکتا لا گویند لفظ بنام ایضا ماسه عدد بشمار می آرند

باز بطریق دور رجوع بضرب اول است مرکب از دو لرو یک ملت باشد و برون کره چهارم عدد

بضرب سیوم دانند و تمام هنهان هفت ماترا گویند بدین شکل

تال جوضربه که همین عبرت یکتار است که او یک نیز نامند مشترک است در دهر بد

ولبعضی جهال هم مرکب است از یک کردد برون یعنی سم بر کال دارد که بعد از ضرب

دوم و اول شود و تمام هنهان سه ماترا باشد و بعضی سه سم ماترا دانند و بر ضرب سه ماترا می شمارند

اول دو کلمه و آخر یکی که بحساب می آرند بدین شکل ب

تال لکه

تال سه ضربه اول جلد تیتالا که اهل دهر بد اثرا نیز تیتالا نیز گویند در یکی جهال و غیره مشترک است

و مرکب از دو لکه و یک گرباشی و برون در میان یعنی بر لکه دوم و تمام هنهان چهار ماترا باشد بدین شکل

ب ۱۱

تال سه ضربه چهارم که متوسط باشد در جلد تیتالا و تیتالا و ان مشترک است در یکی جهال

که یکی از دو کرد یک پلت و برون دیگر چهارم باشد که در میان است و تمام هنهان هفت ماترا بود

۲ ۱ بی

شکل ـــ ی ی ی

ـــــ ثالث ضرب سوم که در هندی تیالا که مخصوص دین
فقط مرکب از سه ضرب بود که مابین هر ضربش سکون مقدار یک ضرب لازم
و هم چنین در میان است و تمام میدان نه ماترا است بدین شکل ـــ ی ی ی

ـــــ رابع یک تسما دو هفت ترا دارند سیلا و ترد
تخفیف هشت ماترا یا از حساب لکه ما ... و کرا آخر نیز و کر دارد بدین صورت ی ی ی ی

١٥٩

ـــــ ثانی ضرب چهارم بتورا ایضاً مخصوص هر بند است فقط مرکب
از چهار ورت و یک برام درست بر دو ضرب سوم است و تمام میدان یک و نیم دریع ماترا یا
بدین شکل ـــ ... ـ ـ ـ بعضی دو ماترا دارند روی برکله یا

ـــــ پنجم ضرب که سور فاخته باشد مرکب از یک کرو لکه بر دو
نصف اول است تمام میدان چهار ماترا یا بدین شکل ــ ا ا ـ و بعضی مرکب از یک کرو
و ورت دارند بدین شکل ــ ی ـ ـــ ششم از ضرب که جهتالا باشد
مشترک نصف و در یک و چهار مرکب از یک کرو ملکه و باز یک کرو بود و هر دو در میان دارد
تمام میدان این پنج ماترا است بدین شکل ـــ ی ـ ـ ـ

چهار ضرب اول چوتارا که مخصوص بود و هر بند است مرکب از یک کرو و دو لکه و باز یک کرو بود در
آخر یا و تمام میدان شش ماترا بدین شکل ــ ی ی ـــ
هفتم چهار ضرب هندی چوتالا که مشترک دو یک و یال و غیره باشد مرکب است از دو کرو و لکه

و بازیک ... ضرب سیوم بعضی ... تمام ... هفت ماترا باشد

... سیوم چهار ضرب تال سواری که ...

چنانکه ... خوانند ... بعضی ... خیال ... فارسی ...

قول ... و بعضی ... من تصنیف امیر خسرو علیه الرحمه دانند مرکب از ... پلت ... کرد

بازیک پلت ... ضرب سیوم ... تمام ... ماترا باشد

... و بعضی هفت ماترا دانند اول ... یک ...

... اول ... درمیان ... و آخر بازیک ... تمام ...

باشد و تال فرودست ... من تصنیف امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه ...

در خیال و ترانه مخصوص قول ... مستعمل است ... استعمال قوالی مرکب از ... پلت و

سه ... و بازیک پلت ... اول و تمام ... نه ماترا باشد درین صورت ...

تمام تال ... افضل ... حروف و حرکات مذکوره ...

از احوال کلیات ساز باشد باید دانست که بات ... ناد ... از ...

ظاهر شوند ... خوانند و بعضی گویند ... ظاهر شود ... باشد ...

باعث صوت ... چهار قسم ... اول ... گویند ...

خوانند سیوم ... و چهارم ... گویند ... است که ...

... سیوم ... که از ... زدن صدا از ... ظاهر شود ...

چهارم ... ساز ... باشد و بدست ... زنند چنانچه ...

... اول ... است که ایجاد اول مهادیو باشد و ... هندیان ...

گویند ... آنست که روزی ... مهادیو

...

بود و دست چپ با مراقبت بر بهره بنشان جو نهاده در خواب بود چون مهابو
درست ملاحظه نموده در خیالش رسید که چیزی منقش باید برد بجای استعمال
و بجای دست وانمودن در ساز با از چوب دست مقرر گردانیده همین درست ساخت
به بار بار رکهر لیمه کرک از رکه یار هندیان عدیم المثال صاحب کمال بیدو بود بیزار در کتب
مذکور را بجوهر نواخت مهادیو بسیار خورسند پس این ساز در جمله وقت و همه دل به
ساعت بجمعیت باشد خاطر است و در مدت هندیان گویند که از شنیدن سا بین تمام
عدا ابد دور منسوب میان بسخن بسازند این را باید که صاحب دل و با شعور و
فدرون و راست کردار و بر کینه دستباد راز و سنجیده و نفس بسیار استقامت
داشته باشد و شگفته رو و خوشخو حقیقت راک انک و کمال انک و کریا انک و اما انک
درست وحالت کمک ها را خوب میداند و باید بسیار استاد در کره و موجه که عبارت
از رفتن و گذاشتن تال است و اول طبع رسا داشته
قبیله محسن بود و اموزنده
همین لهن در کار است دیگر از جمله سازهای ملمت مردنگ افضل که معدل بار از
و با فروهل و نقاره و غیره باشند و در شمار است... و درین است و با قی سه ساز
و غیره ست چهارم لهن او لیس منجره یا ی دو در رقص می نوازند و با قی جلاجل و غیره را
گویند میان کن و ... ت و غیره که لوازمه کیت و هرزه و خیال یان نوشتن آن از جمله
ضروریات است که آن هشت باشند چهار آن نیک و چهار آن بد آنکه
سعید اند اسامی آن اول مکن دوم ... کن و سیوم ساکن و چهارم مکن و چهار از آن
نحس اند اول ... کن دوم نکن و سیوم ساکن و چهارم ... الحان باید دانست

۷۵

رکن ۲

ملکن یکی گروه دیوتا از رهن است و ثمره از ان حالت پت دیکن بر
دیوتا بان اندر و ثمره ان دراثنا و دهکن یک کر و دو لکه دارد و دیوتا بان ماه حاصر
نیکنامی است و امکن اول یک کر و دو لکه دارد دیوتا اب ثمره ان ارام است
و اول لکه میان کر و اخر دیوتا ریخ ثمره رنج بعد ملکن اول و دو لکه در آخر
دیوتا ان اکاس ثمره ان معصیت و هر اول و اخر کر و در میان لکه دارد دیوتا آن نیز
اکاس ثمره ان بدنامی است و درکن اول و اخر کر و در میان لکه دیوتا آن السن
مرگ بعد پس باید که در تصنیف در بند خیال و غیره ابتدا از چهار کن نیک بعوا
چهار که بخش اند احتیاب در بند و در دو سه کر در یافت کنند

اسامی کن	اسامی دیوتا	ثمره	صو	[illegible]	ت
ملکن	رهن	حولت	[illegible]	کر	کر
[illegible]کن	اندر	دراثنا	[illegible]	لکه	لکه
بهکن	ماه	نیکنامی	کر	لکه	لکه
امکن	اب	ارام	لکه	کر	کر
جکن	ریخ	رنج	لکه	[illegible]	لکه
تکن	اکاس	معصیت	کبر	کبر	لکه
سکن	اکاس	بدنامی	لکه	لکه	کر
درکن	السن	مرگ	کر	لکه	کر

و مرگ عبارت از هشت حروف باشد که از انها لا در ابتدا دهر بود خیال و غیره نباید بود

تم ثمره بدر[illegible]

که عمر و بعد از آن [illegible] چهره [illegible] که هر که [illegible] دیگر آنکه بعضی گفته‌اند [illegible] حرف و حرف م

ابتدا نباید آورد که بسیار نحس است و در ابتدای [illegible] از این سه حرف [illegible] که [illegible] مثل این سه

[illegible] و در ابتداء دو که راه [illegible] الا از احرف [illegible] که [illegible] است [illegible] الحمد لله

الخلاص [illegible] نعمت بهجت انگیز [illegible] که بهجت [illegible] از حضور [illegible] الله [illegible] و

ضیاء [illegible] سال [illegible] هنگام [illegible] با تمام رسید و با [illegible] از قانون [illegible]

[illegible] دلاویز بلند اراده سیر [illegible] کرد [illegible] خوش [illegible] مقامات رضا نعمه

مرا [illegible] حو ما [illegible] نحس [illegible] گفت هاتف اصول اصفر فرح ایجاد امیدوار

از [illegible] الله [illegible] دقیقه اهنگ است که از هر جا که از نکات این کتاب حظی دافر بردارند

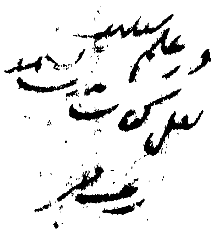
درحق [illegible] دست دعا بردارند تمام [illegible] کتاب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بعون الله الملک [illegible]

٦١

[illegible] ورد [illegible]

[illegible] حرف



بسم الله الرحمن الرحیم

در علم سنگیت یعنی علم موسیقی و آن مشتمل است بر نه فصل در تعریف
علم سنگیت و بیان وضع آن و اختلاف مذهبها و ذکر سبب اسمهای و
سر و سرت و مورچهنا و غیره و آن مشتمل است بر نه شعبه در
تعریف سنگیت و بیان وضع آن و اختلاف مذهبها یعنی مذاهب و ذکر سبب
اسمهای آن مشتمل است بر دو نوع در تعریف سنگیت و بیان وضع آن
و اختلاف مذهبها یعنی مذاهب باید دانست که سنگیت عموماً معنی
راگ و تال و نرت یعنی نغمه و اصول و رقص بود و خصوصاً یعنی نغمه باشد

و اول

73

و اول واضع آن تقسیم و ان نام مهادیو است که یکی از دیوتاهاست
مشهور اهل هند است و آنچه از راگ و راگنی مطابق مذهب و قرار
داده اوست و آن را شیومت گویند شیو مت نیز
نام مهادیو است و مت یعنی عقل باشد و بعد از آن برهمت نیز در آن
تصرفی کرده مذهب علیحده اختیار نموده و برهمت نیز نام یکی از دیوتاهاست
و آنچه مطابق مذهب و قرار داده اوست آن را برهمت نامند بعد
از آن هنومان نیز تصرفی در آن کرده و مذهبی علیحده اختیار نموده و هنومان
نیز نام یکی از دیوتاهاست و آنچه مطابق مذهب و قرار داده اوست
آن را هنومان مت هنومت مت خوانند بعد از آن کلناته نیز در آن
تصرفی کرده و مذهب علیحده اختیار نموده و آن مذهبی بوده باهر درین
فن و آنچه مطابق مذهب و قرار داده اوست آن را کلناته مت گویند و
دیگران نیز تصرفی کرده اند اما آنچه مشهور و معروف است این چهار
مت است که ذکر کردیم و آنچه از مذاهب اربعه مذکوره درین زمان

معمول و متداول است هنوز این سنت ما بر چهار صفت مذکوره از کرته
ای بی تعبیر نیست کاورد سنگیت در بن زمان کتنوبال و راک و دیگر و
بود استنباط استخراج کرده بتقدیم موافقت درین کتاب مقصد
بیان سازیم ان شاء الله تعالی در ذکر سنگیت ادهیایی که اصول
و ارکان این علم اند باید دانست که اصول و ارکان علم سنگیت
هفت اند و آنرا در اصطلاح سنگیت ادهیای نامند سنگیت یعنی هفت بود
ادهیای یعنی اصل هر کن و فن باشد و سنگیت ادهیای تفصیل است اول
سر ادهیا و آن فن سر و سرتی و مورچهنا یعنی آهنگ و نغمه و آواز بود
چنانچه ذکر آن بعد ازین بیاید دوم راگ ادهیا و آن فن راگ و راگنی و
تیر یعنی مقام و شعبه و گوشه بود چنانچه ذکر آن نیز بعد ازین بیاید سیوم
تال ادهیا و آن تال یعنی اصول و بحور بود چنانچه ذکر آن نیز بعد ازین بیاید
چهارم نرت ادهیای و آن فن نرت یعنی اصول و رقص و کپول بود
پنجم ارته ادهیای و آن فن ارته یعنی معنی دانی و سخن فهمی بود ششم

بهادرا دهناسی و آن فن بیار و یعنی ده معمول بعد باجا و ادا دارد از بعضی بدند
یعنی آنچه هنگام رقص بعمل آید منقسم است ... و آن فن نوع اخص
مسلسل و نوار و بهاد و رتیباب سه اویا و مال ادهنا بیان کنیم ان شاء الله تعالی
در بیان اسر بباید دانست که سر بمعنی آهنگ و لغت باشد و آن
بقول عالی هند هفت است بدین تفصیل اول کهرج دوم متعارف کهرج
(74) نامند و اینرا اسر با منند و آن سر اول یعنی لغه و آهنگ اول بود
از سرهای هفتگانه دوم رکهب سوم کندهار چهارم مدهم پنجم
پنجم ششم دهیوت هفتم نکهاد و این سرهای هفتگانه مذکور متغیر نیست
مذکور یکی از دیگری مقدر باشد بصفات و معین چنانکه کهرج از همه پست تر بود
و رکهب بلند تر از آن باشد و کندهار بلند تر از رکهب بود علی هذا القیاس سایر
سرها چنانکه نکهاد که سر هفتم است از همه بلند تر باشد چون از جمله سرهای
هفتگانه مذکوره حرف اول گرفته شود مثلا از کهرج که سر اول است
و از بهر سر نامند باعتبار نام های سین مهمله کیرند و این مطابق اول

هشتگانها نیز باید که حرف الف با هر نسبت نیز تواند بود و از رکهب که سر

دو بیت را بگیرند علی هذا القیاس از سایر سرها به ترتیب مذکور حروف

که ... بیت مجموع سر کم به هشتمی شود و این حروف هفتگانه را که مذکوره

را در اصطلاح اهل این فن سنگبت نامند و حروف هفتگانه مذکوره را

در سرهای هفتگانه مسطور به ترتیب استعمال کنند یعنی اول سین مهمله

را علامت کهرج است به آهنگی که خواسته باشند بگیرند بعد از آن حرف

ری را که علامت رکهب است ... با آهنگی بلندتر از آن که اول [illegible] معاون سی

معین بگیرند علی هذا القیاس سایر حروف را با آهنگی بلندتر از آهنگ

ماقبل خود معاونهای معین بگیرند تا آنکه به حرف نون رسید که علامت

نکهاد سر هفتم است و آهنگ آن از همه آهنگهای بلندتر بود و نون مذکور را

بحسب خصوصیت به نون مکسور و یای معروف استعمال کنند و دیگر حروف

را بفتح استعمال کنند فقط به ترتیب حروف آهنگی بلند شوند به همان ترتیب

اعاده کنند و فرود آیند تا آنکه تا سین مهمله رسند و این ترتیب بلند

شدن

ست شده، و تا لب مکها و رسیدن برنده و بی باشند و با جلی به سبب عادة
کردن دماغ که کهرج رسند تر از او دو دهی کوشند بیان مراتب
و مقدار سرهای منفکانه ببايد دانست که سر اول کهرج ست و آن
از همه سرها پست ترست و طرف مقابل آن مکها دست که سر پنجم است
و آن از همه سرها بلندترست مدهم که سر چهارم ست در وسط این دو سر
ست و از کهرج تا بکمار گندهار که سر سیم ست دو ثلث ست طرف بلندی 75
و دهیوت که سر ششم ست در وسط پنجم و مکها دست و همچنین از مکهار
تا گندهار که سر سیوم ست دو ثلث طرف پستی و رکهب که سر دویست
در وسط گندهار و کهرج ست و باز از گندهار تا مکها و تا مکها و نکهم در وسط
ست از نکهم تا کهرج گندهار در وسط ست تا برای توضیح این مقدمه مثالی
تا فهم آن بر طالب آسان شود مثلاً تار رهوتری از طرف بالا نزدیک سر
آن در موضعی معین با یکبار زیر کنند و حصه رسد آهنگی بطور خواهد پیوست
اگر سر کهرج تواند بود چون فرود تر از آن نقادی معین با ملست زیر کنند

و هر چند ستکی بلند تر از آنکه بنسبت خود بوجود خواندن سرهای که توان بود
و هیچ به آلتی [illegible] کامل صعود هر چند فروتر شنید و شنیدن زیرتر [illegible]
[illegible] سرهای هفتگانه مذکوره بطور [illegible] تا آنکه بسرهایی رسند که [illegible]
نسبت برین مثال که نموده میشود

در بیان گرام باید دانست

که اهل این فن از جمله سرهای هفتگانه مذکوره سه سر را اصل قرار داده
اند یکی از همه سرها پست تر دوم از همه سرها بلند تر سیوم متوسط در بلندی
و پستی میانه هر دو این سه سر را گرام نامند و آنکه از همه سرها پست تر است
آنرا کهرج گرام گویند و آنکه از همه سرها بلند تر است آنرا گندهار گرام گویند
و آنکه در بلندی و پستی متوسط و میانه این هر دو است آنرا مدهم گرام گویند

در بیان اصل سرهای هفتگانه باید دانست که اصل یعنی مبدا
و منشا [illegible] و اهل این فن هر یک سر را از سرهای هفتگانه مذکوره از جای استخراج
و استنباط کرده اند آنرا مبدا و منشا آن قرار داده چنانچه کهرج را از آواز
طاوس و رکهب را از آواز پپیها که ظاهر است معروف و [illegible]

[illegible]

سر پنجم را از آواز کویل و سر دهیوت را از آواز اسپ و سر نکهاد

را از آواز فیل استخراج و استنباط نموده اند   در بیان استهان

که عبارت از مکان است باید دانست که استهان معنی مکان است می باشد

واهل این فن برای هر سری از کلامهای سه گانه مخرج و محل قرار داده اند

وآن سه استهان باشد اول مند روانرا مندر سر گویند وآن مخرج

76 کلامی باشد که از ناف خیزد دوم مده وآن مخرج هم کلامی باشد از گلو خیزد

سوم تار وآن مخرج کلامی باشد که از تارک خیزد   در

بیان سرت باید دانست که اهل این فن در هر یک سری از سرهای

هفتگانه چند سرت قرار داده اند یعنی چند مراتب آهنگ مقرر کرده اند

که هر سری ایشانرا سرتهای مختلف دارند مثلا از سر کهرج تا سر رکهب متفاوت

و [illegible] است در پستی و بلندی قرار داده اند آنرا سرت نامیده و بر

سرهای منسوب ساخته والحاصل بیست و دو سرت بدین تفصیل واشکار

سرهای کهرج چهار سرت اول تیور دوم که آنرا کمودنی گویند سوم

هند گاه چهارم چند دوتی سرهای کوچک که هست اول دیا و پنج دوم [illegible]

سیوم [illegible] از سرهای کندها بهست [illegible] سیوم دوم که [illegible] سرهای

[illegible] چهار است اول [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible]

سرهای پنجم سه چهار است اول [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] سرهای [illegible] است اول [illegible] دوم

[illegible] سیوم [illegible] و سرهای یکهاد [illegible] است اول [illegible] دوم [illegible]

در بیان موجها باید دانست که موجها در اصطلاح اهل

این فن عبارت از وقفی است که میان دو سر واقع شود و

یک سکون میان دو حرکت مختلف مثلاً چون خواننده بدلها از سر

[illegible] سر [illegible] و غیر آن انتقال نماید میان این حرکت

مختلف وقفی و سکون لازم است آن سکون را موجها نامند

و آن ماهر گرامی از کرامهای [illegible] کانه [illegible] داده اند

و آن اعتبار روی او روش تواند بود یعنی از پستی به بلندی رفتن

و از سر ما

پرده‌ها که میان هر دو کراست عبور نمودن و با بین هر دو سر
تجاوز و وقف کردن با همان نغمه‌های بینی پرده‌ها کردن
چنانکه مذکور شد یک میشود [illegible] در مثال راگ جات [illegible] نغمه
راگ و [illegible] آن بها بید و است از جمله مالک و لاگنی مقسم
[illegible] است [illegible] نمودن و آن راگ و لاگنی بود مرکب
66 [illegible] مذکور بدین نهج که باشد مختلف بقدم و با جنس پرده‌ها از یکدیگر
یعنی مرکب از سرها همان یک مرکب است که در شعبه دوم دیگر یافته
[illegible] کردیدست [illegible] ترکیب سرهای مختلفه اند کما و دو راگ و
لاگنی بود مرکب از [illegible] سر از سرهای هفتگانه از هر سر که باشد و بها
همین که باشد چنانکه بالا گذشت با قسم [illegible] نیز جمله راگ و لاگنیه
داخل است [illegible] سده و آن راگ و لاگنی بود و بسیط که هیچ [illegible]
و راگنیه با [illegible] مرکب نباشد و آن هر دو گونه بود شده و مهاسنده [illegible]
آن بود که از اجزاء راگ و راگنی دیگر هیچ حصه تعلق نباشد [illegible] نمودن [illegible]

نه بوجهی که ترکیب و امتزاج اما بعضی از سرهایش بکرات شنیده

اند و اکو نیز یعنی از سرهای آن بعضی فوت شده باشد مثل تودی و

غیر آن پهلا شده آن بود که تمام سرها و ترکیب مذکوره همه سرها

نشیمن باشد یعنی سرهای خود را تمام و کمال دکه ... شده مثل

کانهرا و بسا رنگ که بگیل و آن راگ و راگنی را بسیط دانند ترکیب

و امتزاج هون و بسته داشته باشد راگی و سایه از راگی که سایه

دیگر با خود داشته باشد مثل سر راگ که رنگ گوری دارد و غیر آن

سنکیرن راگ و راگنی بود که از راگ و راگنی دیگر مرکب باشد و آن بر چهار

گونه است سنکیرن و مها سنکیرن سنکیرن آنست که از دو شده مرکب

باشد مثل هرون که از تودی و کانهرا مرکب است و غیر آن و مها سنکیرن

آنست که از سه و سالنک از رسد و سنکیرن ما ارسا که

و سنکیرن ما ارده و سالنک ما ارده و سنکیرن ما زیاده ارده

و از نغمات مختلفه مرکب باشد چنانکه آن بعد از این بیاید انشاء الله تعالی

بعد از این

بعد ازین نوشته می‌نماید که تقسیم دیگر اقسام ملیه اختیار بجهت

اقسام مذکور از ترکیب و ترتیب است بدانکه هر

راگ و راگنی ترکیب سرهای اسرهای مختلفانه بترتیب خاص مراد است

که در خواندن ... ت راگنی سرها بهر ترکیب و ترتیبی که در آن قرار یافته

اند. همچنان ترکیب و ترتیب بحسب تقدم و تاخر سرها اند که بعضی آنها

راگ و راگنی صورت بندد و بسبب اختلاف و امتزاج و امتیاز صورت

هر راگ و راگنی از همدیگر بعین ترکیب و ترتیب خاص است چنانکه بعضی

سمپورن بود و بعضی کهاو و بعضی اوداو و اما در ترکیب سرها اختلاف است

مثلاً در سمپورن ترکیب بعضی سرگم بده هی است و ترتیب بعضی ده سرگم

علی هذا القیاس در هر قسم از سمپورن و کهاو و اوداو در ترکیب

ترتیب هر راگ و راگنی تقدم و تاخر سرها از همدیگر اختلاف است چنانکه

(68)

بعد ازین معلوم کرده شود سوال اگر گویند هرگاه اختلاف و امتیاز هر

راگ و راگنی از همدیگر بسبب اختلاف ترکیب و ترتیب سرها بحسب

که بحسب تقدیم و تاخیر از یکدیگر ازان و دیگری نیست که در ترکیب ترتیب

سرها [illegible] اندازه در صورت مختلف مثلا [illegible] حین

در ترتیب سرهای برده در اک سرکم مدهلی است و صورت ترتیب

مختلف است یعنی خلاف قیاس است تماما [illegible] مگر اگر چه بر

در ترتیب برده و یک باسم یکیست ما تفاوت و [illegible] در

سرهای سرها بحسب یکی و بیشی و بعدم باسر سرها چنانکه یکی سرها

سر خود تمام و کمال دارد و دیگری بلکه بعضی از سرهای [illegible] اند

[illegible] اند تا آنکه در یکی بعضی از سرهای [illegible] ناقص [illegible] و در

دیگری بعضی از سرها سرکه تاخیر ان ناقص افتاده تا آنکه ترتیب

سرهای سرهای یکی بحسب بعدم و باسر بعضی است و ترکیب سرهای

سرهای دیگری بعضی بکر برین قیاس تفاوت و اختلاف سرهای

سرها [illegible] در بیان اقسام کاین یعنی خواند باید الست [illegible] و

و عسا از [illegible] دیگر بعضی لواحق بدان و آن [illegible] کس [illegible] در

بیان

بیان اقسام کامل که کامل خوانندهٔ نغمه را باشد و آن پنج قسم است اول
سجاکار و آن کاملی بود که اقسام طریق نغمه از استاد آموخته باشد
و دیگر بیان آموخته و از خود در آن تصرف نتواند کرد دوم ابکار و
آن کاملی بود که هر قسمی که از استاد آموخته باشد بهمان طریق بسر برد
دیگر از همان طریق تعلیم کند و همه تابع طریقه استاد باشد از خود هیچ
تصرفی نتواند کرد سیوم رنگ و آن کاملی بود که بغایت سرود خواند
در خطاب سرود در رود و بسیار محظوظ و مسرور گردد و دیگران را نیز محظوظ
گرداند چهارم رنگ و آن کاملی بود که سرود خواندن او سامع بسیار
محظوظ شود او از لذات سماع سرود خود غافل باشد پنجم بهاد
و آن کاملی بود که اقسام نغمه را بوجه احسن چنانکه باید و شاید بخواند
و سامعان را بغایت محظوظ و خوشوقت گرداند یکی از اقسام
عشیه مذکوره منقسم میشود به پنج قسم اول اتکل و آن کاملی بود که
قادر بر آن باشد که تنها تواند خواند و بدون اعانت داند رد

دیگر آن نغمه را صورت تواند داد و آنرا از جمله خوانندها اقسام گویند دوم
حلال و آن کسی بود که بعد یک خواننده دیگری نخواند و سرود و
نغمه را صورت تواند داد آنرا مدمسه خوانند یعنی بیمار و میانه شوم
مرد و آن کسی بود که بعد دو کس در آورده این نغمه را صورت تواند
آنرا دمسه نامست یعنی اولی فرودتر آنرا که یک سر گوید اقسام
مذکوره مرد و زن مساویست و اما اگر زن با وصاف مذکوره
و صاحب حسن و جمال باشد احسن تواند بود در بیان سرکان نخست حسن صوت
و لحن و از جمله چهارده صفت اول درست و آن کسی بود که چون حس
باشد و از سر و دو ساز و سرا محفوظ و مسلسل گرداند و دربرستهها
یعنی کیفیت و مده و ماره معرد دوم مدهم و آن کسی بود که او از شیرین
و دلکش داشته باشد و در ما [illegible] مستقیم بود سیوم جهان و آن
کسی بود که آوازش مبارک و جرب و با قوت باشد خواندن
گلو و نفس را کشیده و مجتمع ساخته نغمه تمام بخواند چنانکه در خواندن

اوهم

از صدمه نشنیده و گلو سالم بود چهارم کاسی بود که در نشیب‌های دست
و دلبر باشد پنجم سکیبا کاسی بود که در زار زار و آرام
و آمدن خاصه‌ات اندک ششم کومال و آن کاسی بود که آوازش بسیار
نرم بارک خوش شنیده باشد هفتم سارک و آن کاسی بود که
آوازش نهایت بلند و دور رس باشد هشتم گرن و آن کاسی (۴۵)
که تنها در بین دسته باشد که تاسی مثل آهو [illegible] حاصل شود
نهم کس و آن کاسی بود که آوازش لک و قوی و دور رس [illegible] باشد و در
خوانده دهم سلکه و آن کاسی بود که آوازش حرف و سر آهنگ باشد
[illegible] ده شود یازدهم و آن کاسی بود که آوازش نحوست و
قدرت باشد دوازدهم سلحس و آن کاسی بود که در خواندن [illegible]
اتصال آن انقطاع نیابد و کشش پیوسته باشد سیزدهم و آن کاسی بود
که آوازش تنگ و صاف باشد شنات آوازش [illegible] چهاردهم [illegible]
جلس و آن کاسی بود که سرد و آوازش [illegible] باشد در میان [illegible]

تمت کمال بنده چون حسن صورت و لحن بجمله شانزده است اول آنکه

کامل باید که در خواندن نغمه الحان … از مخرج ادا نماید گویا

کسب … که فصیح و معنی … میخواند … بی تکلف … شده شود

دوم اصناف ادوار را … و صفات آن بداند همان که باید …

بخواند … سوم آنکه اصناف الحان یعنی اصول را باسم … بداند

و ادوار … چهارم آنکه … کرده … را … سیم … …

… دیگر … کرده بعد … در … یعنی اصول … الحان

… آنکه نغمه را … بسیاری … و … تمام بخواند ششم آنکه …

ساری … بخواند کامل باشد هفتم آنکه … هشتم آنکه …

… قطع نفس نکند و سلسله نغمه نهم پیوسته باشد نهم آنکه طرز خواندن

نغمه را از استاد کامل … باشد دهم آنکه … استعمال خواندن

نغمه بکمال رسانیده باشد یازدهم آنکه … اسما و ان قدیم … بسیار

محفوظ داشته باشد و … ضابطه بخواند دوازدهم آنکه اقسام پرده در

دیگر

در پرده و کبر و السراج لعب در نغمه دیگر خوش ادا یه سیزدهم آنکه نمک کلامی
که عبارت از خوش آهنگی لهجه است سلسله از سماع از شنیدن آن
داشته باشد و در سه آمدن نغمه چست و چالاک باشد چستی
و در نغمه خوش آیند بود و مجرد برآمدن پاک صورت نشود باید که در
وقت خواندن نغمه لب سامان و سکوه رو بشد چهاردهم آنکه ذی فهم باشد
81
و در علم سخن و مصطلحات آن با خبر بود و بسیار خوش طبع و ظریف و طباع باشد
پانزدهم آنکه مصنف باشد نه طبع و قدر تصنیف داشته باشد و در نامی
و دانایی که عبارت از ضبط و صوت کامل باشد باید که از علم عروض
و دوائر و قیاسات و بلاغت نیکو واقف باشد از علوم شد اوله
با خبر بود و علم مجلس را خوب دانسته باشد موزون و بذله گوی بود و بالطبع
شناسی و عاشق نغمه و سرود بود و در رقص نیک واقف باشد
هیجدهم آنکه از صنعت کاری که بعد ازین مذکور شود حالی باشد و اگر جوان
زن بود باید از با اوصاف مذکوره جوان صاحب حسن و جمال باشد

در بیان عیب کاس و آن هشت عیب است در دو نوع **نوع اول**

در بیان عیب کاس که بسبب پستی صورت و شکل آن هفت گونه اول

دو جهت و آن کاسی بود که او را نشر اغایت خشک و خراشیده

باشد دویم اسب و آن کاسی بود که او را نشستن منفذ و بر سایان

باشد سیوم پسار و آن کاسی بود که اقطار نشستن و سبز رویا باشد

چهارم کاکوی اینرا کوی کاکی نیز گویند و آن کاسی بود که او را نشستن

مثل زاغ پست سکوش خورد و کرته باشد پنجم کت و آن کاسی بود که

از زبون صوت و آواز در هیچ مجلس از مجلسهای کابه که صدر امده و تا باشد

نتواند نشستن بعلت خجه و اصلا بهره نداشته باشد ششم امن و آن

کاسی بود که او را سر معقر و باریک باشد هفتم نهکس و آن کاسی بود

که او را قطار نشستن خیل و خبر بسیار پست گزیده باشد در بیان

عیب کاس که بسبب کمالی دهی میرس و آن بیست هیچ باشد اول اسبد

و آن کاسی بود که دندانهای زیر و بالا از هم ساینده خواند دویم او

دست

82

وحث و آن کاینی بود که وقت گرفتن صوت یعنی روح بحکمهات
ند است شکسته‌ای مانند یا نود و لذت و حلاوت ندانسته باشد سیوم
حدت و آن کاینی بود که در خواندن نغمه دلیر باشد و هر سان بخواند چهارم
سبکی و آن کاینی بود که از عیب و اضطراب سراید پنجم گست و
ان کاینی بود چنان که گران بخواند او از سر مایه نه براید ششم گرانی
و آن کاینی بود که در وقت سرود خواندن و ما برابر جنانکه تمام داده
حاصل خود ادا کرده هفتم کمال و آن کاینی بود که سرهای سر یا از کم و
بیش نقصان او نبود و با زیادت ان سراید هشتم گالکی و آن کاینی بود
دایم نغمات و فریاد بخواند نهم ... ی بود که با بند ناله
یعنی اصول بخواند دهم ... کرده و آن کاینی بود که وقت خواندن نغمه
... یکی کردن ملیز و دراز کرده بخواند یازدهم ادیر و آن کاینی بود
که صوت آواز ... فریاد و مشابهت داشته باشد و بهم بود
دوازدهم ... و آن کاینی بود که در وقت سرود خواندن ...

و پیشانی او ظاهر شود سیزدهم تکی و آن گاشتی بود که در وقت
سرود خواندن گلو و چهاره او مثل بود مصفح برباد و بلند شود
چهاردهم تکبری و آن گاشتی بود که در وقت سرود خواندن گردن را
با سینه چسباند و کج کرده بخواند پانزدهم سرساری و آن گاشتی بود
که در وقت سرود خواندن اعضای او سبز رحمی و میسر شود و دستها را دراز
کرده بخواند شانزدهم مسلک و آن گاشتی بود که وقت سرود خواندن
چشم بپوشد هفدهم ترس و آن گاشتی بود که در وقت سرود
خواندن او رنگیناهی یعنی لذت و حلاوت نباشد هیژدهم السروان
گاشتی بود که [illegible] وانه سر را حفظ نتواند کرد نرکم و کاسکت
و اعم موزون نه سرود نوزدهم اتکس و آن گاشتی بود که سر را چنان
درهم برهم بخواند که الفاظ آن هیچ به مفهوم نگردد و از گلوی او
چنان غیبی بر آید که گویا گربه در گلو گره شده است بیستم
هر هیئت و آن گاشتی بود که در سماع سر نتواند کرد بلکه

بود مانند

بود مان و آن کاینی بود که از قواعد و قوانین با حرکت نیست دویم
نیم نکاری و آن کاینی بود که نفس را جابجا قطع و دهد ابراید آسا
و نفس بالا کند چنانچه از آن آوازی ظاهر شود و این عمل را اکثر میکرده
باشند سیوم سرکش آن کاینی بود که از آنها بی شده و سکرن
و ساتک و درهم خواند چهارم ساساک و آن کاینی بود
(۸۳) که ادا را نعمه و از بینی و دماغ بر حرف و نعمه بخواند پنجم کرکس و آن
کاینی بود که نعمه را بسیار بدرستی و ناهموار بخواند در خواندن اوج
نرمی و هموار نباشد   در بیان ... باید دانست که ... خوانند
و نوازنده نعمه را مانند و آن ... قرار داده اند   این ... سه گونه بود
اول ... و آن مجموعه بود که ... استاد کامل ...
... اوسطا ... و دوم ... حسن ... و آن ... چهار ... نوازند
... معنی ... و چهار ... جمع شوند دوم ...
و آن مجموعه بود که نصف ... و نوازنده ها و سازنده ...

هر جمع سوم قسم سوم آنچه بعد از آنکه سه نفر باشند و دوان مجموع بود

که صنف پنجم دو نوازنده باشند و دو سازنده قسم چهارم هر جمعی که

سه سرود خوان خوش آواز با مغنی قسم پنجم اینکه آن بود

که دو زن برابر استاد و دو زن میانه و دو نوازنده ناسری و دو

سازنده مرد [illegible] جمع شوند [illegible] است که یک زن برابر

استاد و چهار زن میانه و دو نوازنده ناسری و دو نوازنده مرد

جمع شوند و اقسام آن بود و دیگر از این باشد و آنچه از [illegible] زیاد

باشد از اول باشد یعنی سرود و عود [illegible] نمودن فواید [illegible] کمیت

در بیان [illegible] صنف باید دانست که در اصطلاح الفاظ عبارت

[illegible] کویند [illegible] کویند [illegible]

و [illegible] مرکوبین [illegible] باشند [illegible] کویند

و [illegible] کونه بود [illegible] که عبارت از صوت و [illegible]

[illegible] و [illegible] استن [illegible] علم [illegible]

آن

گرن یعنی علم نحو و دفتر اهل هند و علم تیر یعنی لوت و علم شکل یعنی حروف
و قوافی اشعار و قافیه بندان معلوم شود و علم النکار یعنی
علم معانی و بدیع و بیان و سیاست یعنی علم حکمت و کلا یعنی علم از ما مبت
حروف مفرده و مرکبه و الفت شده طبایع و بدیهه گویی و تصانیف
استادان قدیم یاد داشته باشد و سرود داشتن دمات
86 یعنی صوت نغمه است که در سرود و در آن ساز و رقص و تال یعنی
اصول کامل باشد و درمان و راگ یعنی آهنگ نغمه اختراعات باید
تواند کرد و امتزاج [illegible] در نغمه و اقسام الاپ یعنی شنیدنهای بدانند
اکارکی که بدین صفات مذکوره موصوف [illegible] ادوتم دانند یعنی اول
و اعلا دوم آنکه درماسی یعنی حافظه [illegible] ارت ناقص بود و نقصان بود
باشد آنرا [illegible] یعنی صوت نغمه کامل بود آنچنان اکارکی را
[illegible] گویند یعنی [illegible] سیوم آنکه بر عکس قسم دوم درمات ناقص بود
و درمات کامل باشد اما تصنیف خوب نتواند کرد و مطابق [illegible] و [illegible]

خوانند نیست از ادوار هم و افند بعضی از آنها در نوبت در بیان اقسام

نقشها هست و دیگر بعضی توابع بدان منقسم است ۲ قسم که در سرود و نغمه

خوانند کمتر استعمال قول او در صدهای و عامه باید دانست که صدهای عالی

را نقش بعضی معلوم اما بعضی را بعضی و از بیات قصر است که در عمل

میخوانند ایند و آن چند گونه است و بیان از مسمیات اختصار و اجمال دیگر کنیم

اول آنکه نیست و آن بعضی بود مستعمل چنانکه سی حبه و مجاز در صدها

عالی است یعنی چون ابتدا یافته و بعد سر گویند و چون تمام باشد دو حصه گرفت

همچنین نقط ماده سه بار بعد در وی اکثر جا تکرار باید دوم من و آن بعضی بود

مستعمل چنانکه به آنکه هر جا در وی تکرار نماید سیوم چند و

بعضی بود مستعمل چنانکه کنند و آن چنانکه هر جا در وی تکرار باید چهارم

دو بوده و آن هم بعضی مستعمل چنانکه نقش هم در اشعار هم ما ما صفتم زنده

و آن هم بعضی مستعمل چنانکه نهند این چنانکه تسمیه که در باشند و در استعمال کرده

اعمال و متوسطین بعضه و اگر در بیان مراکز است که زبان است ما ما است میتی

الی

اهل هند را همی سه زبان است یکی سنسکرت که زبان حق

تعالیست دوم پراکرت که ناگ بانی گویند یعنی زبان ماران و در بیان علم

صاحب سمان و قواعد او در ساحر عاجی و آن چهند گویند

بود اول در بیان نصفی بود با منظوم مسطر چهار پا است یعنی فقره

هر یک آن سمی پاسمی بود چنانچه یک ... سیل باشد و آن را بند

منده نیز گویند ... آن را گویند دیگر آخر سه اهوک باشد

و در سوارف ابهوکا باشد و بعضی اهوک یک سیوم را داشته و یهوک

چهارم را آن سم در بیان سمات شسته گویند و وجه آن را

جا آن گو الرست و الله عالم دیگر مکه در آن الفاظ است ... که

سنسکرت مشهور است دوم آن را ... گویند و دیگر نیز

گویند و الفاظ اصول آن در آن ... همه عربی است و یک

دیگر ... و امثال آن که عرض از آن محض وزن و صوت

معنی و دیگر آنکه در آن اما ... سنسکرت ... و عربی مادر معین

بسته شود یعنی سوای این نام یک اتفاق ... در هر دو کنند ابراهیم
مدکوینده و هر دو بحر یکه در کمال واقع شوند چنانکه اگر دو کس زند
هر دو بحر یک را بخوانند الفاعلات و نقرات هر دو خوانند چنان متفق
افتد که گویا یک دو بحر یک است که هر دو کس میخوانند و اصلا در اصول
و اندازه و الفاعلات و نقرات که میخوانند اختلاف ظاهر نشود اگر
حرکات مختلف باشد و دو بحر یکه در آن نام اسم ارکان و ارکان مذکور باشد
در نام هر یک ملحق و ملحق نیز همان سالک و الکن برابر اجزای ارکان سالک مانند
هر دو بحر دو آن نیز نوع منظوم باشد مشتمل چند بحر باشد معین
در این بحر ... که از نو ایجاد شده بود و بولی نغز بیان مصاحبت و
واضع این سور و ... دوان ... بود باشد که سبحان ... مقام
گفته ... و ... نقطه ... با خاک چار معجمه کاف
بار بعد له استعمال کنند و این نسخه بود مستعمل هر یک و واضع آن
سلطان حسین میرزا بادشاه خوشنویست علیه الرحمه و آن ...

در بیان

دربیان حرکات دست و ادایه در زبان سماعت و دایره اشارات امرد اگر
تمکین داشته باشد از اجتنابکار است و قسم از تصحیف و یکی
در بیان تو را که از آن سرود گویند چهارم قول از آن در معارف
از املا نه گویند و آن ابیات عربی و فارسی باشد و در آن آمدن
آن لفظ چند تکرار کند و غرض از آن محض صوت اهنگ است
با اصول به شعر شاعر ملمع و بلند و با دستور باد و او و باد اکبر
و امثال آن و از دل و امثال ادا و انداز آن با خود و فرمایند
بیت الیسانی ابراد بر رقبه واضع آن امیر خسرو دهلوی است
قدس الله سره العزیز پنجم کار و صوت است و آن ولایت و الابصر
بود عربی منظوم مسلسل متروک می‌باشد چه در بعضی و از بعضی شعر
فارسی باشد و آن ماهر در زبان سلیس اهل خراسان بود مبنی بر
ملابات و بیان حقایق و معارف بود و واضع آن شیخ فاضل محمود است
عالم از جمله و الله اعلم ششم لد کاو ان شعر بود و شعر هر چند

کدی یعنی فقره چه وزن تصغیر یک واکه ربا شد و آن ربا محمول
و امثال آن در مدح ممدوح و وصف شجاعت و کارسازی خواهد
باشد و اگر در بنا کما یعنی زبان اهل مدح که مهر او و نواحی او ت
و از انبار و دستوار و زبان آن در مدح ممدوح باشد ابراسادو
گویند و در هر جا اسم مذکور کان در مصلحه سلانه را استعمال کنند
ساده و اگویند هفتم بلد و آن تصغیر بود سرکه ها متعلقه اسم
جانی و امثال آن از اسمای که طوال مقصور مدح بمدح و دوست
شجاعت و کارسازی و امثال آن اسم باد و از آنها نیز
و آن تصغیر که در شکل چند که بهار مسئله برک جارکی و امثال آن در
مدح ممدوح و جارت دوست از جمله سوم سجاع در
سار حروف دکسا مکه در ابیات نصاب تشفف جبین و نحس اند استادان
امرا ممنون مبارک بدانسته اند و از آن منع کرده اند و دلیل علما صواب
که سابعه دانست که هشت حرف سفر دو و چهار است که صدر کلام

نحس است

حروف آن هشت حرف معروف است اول الف دوم [illegible] سیم
عجم [illegible] چهارم نون پنجم دال [illegible] ششم [illegible] هفتم کاف تازی هشتم یا
و مجموع آن هشت کس [illegible] باشد و چهار لفظ معروف است اول [illegible] و آن
طرفین حرف [illegible] باشد و میانه یک حرف که بود وصل [illegible] امثال دوم
[illegible] و آن آنست اول دو حرف [illegible] در آخر یک حرف که بود [illegible] سوم
[illegible] و آن طرفین حرف [illegible] و میانه یک حرف که بود مثل [illegible] و امثال 187
[illegible] چهارم [illegible] آن اول دو حرف [illegible] در آخر یک حرف که بود مثل [illegible] و
امثال آن و چون از سر [illegible] حرفی [illegible] مجموع آن [illegible] باشد و آن سابق
در باب اول بتفصیل ایراد [illegible] باید دانست که در [illegible] زبان اهل [illegible] شد
و غیره باشد بنا بر ضرورت [illegible] باشد از عربی و فارسی
و غیر آن توان آورد [illegible] توان [illegible] باک ندارد [illegible] بعضی جایز
قافیه [illegible] عربی و فارسی و غیر آن نیز جایز داشته اند و چندان
و چندان [illegible] در بیان اسامی و [illegible] و آن [illegible]

موضع [illegible] در بیان اسامی بعد ماهی اعاظی که واضع ماهی

این علم اند و ان دو تا بوده اند یعنی اسماعیل و صاحب دو قدرت کمال

بوده اند هر دو مفصل و امام الملک سیم در آنچه هست قرار داده اوست

براسم سرمست باشند دویم هرمست آنچه بحث قرار داده اوست

هرمست گویند سیوم منومان ابراهیم سیر باشند آنچه

بحث قرار داده اوست ابراهیمومان [illegible] باشند این کس ۳ که ذکر

یافته در فن صاحب سیر یعنی صاحب مدعیت [illegible] بوده اند

و دیگران نیز اجتهاد و تعرف و تصانیف کرده اند چهارم [illegible] و

شیو یعنی مناد لو بوده پنجم سرسی و ان سرچونی بوده ششم

بکاوان سر بوده هفتم و ان [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] دهم

حلبانه وا [illegible] نیز بعضی او سر صاحب [illegible] درین فن یازدهم نیز

دوازدهم کس سیزدهم سار رددل چهاردهم کویل پانزدهم

اسو برشا شانزدهم [illegible] هفدهم [illegible] نوزدهم دسا بیستم ار

در بیان

در بیان اسامی صاحبان این علم و آن منقسم است به دو قسم

در بیان اسامی پاکان باید دانست که در اصطلاح اهل این فن
یعنی که صاحب علم و عمل باشد و در سنگیت یعنی نغمه و ساز و رقص
مهارت تمام داشته خوانیدن گیت و دهی و چهند و امثال آن
و طبع او به ده و دیگران را به تعلیم تواند کرد او را نایک گویند و معنی که بدون
علم و عمل داشته باشد و غیر آن هر چه گونه بود اول آنکه او را کمال همه بار
یعنی [illegible] تمام و دوسری یعنی [illegible] ولی بر هر قسم مید [illegible] باشند
[illegible] گویند و اگر شخص را کمال [illegible] داند نایک [illegible] ندانند او را
گنکار گویند [illegible] گویند [illegible] و گنکار اگر در خواندن و [illegible]
و [illegible] و امثال آن [illegible] او را کلاونت گویند و اگر
در خواندن قول و ترانه و خیال و امثال آن مهارت تمام باشد او را
قوال نامند و اگر در خواندن کدکا و امثال آن مهارت دارد او را ڈھاڈی
خوانند و کسی که علم سنگیت به فقط و عمل ندارد او را پندت گویند

و استادان متقدمین که مشهور و معروف اند یکی از آنها گوپال داد

در عهد سلطان علاء الدین پادشاه هند بوده دوم خسرو دهلوی

قدس سره العزیز اگرچه نسبت ایشان از ربع ارسطو که قسم مبارک

ایشان در دریا این کرده سرود ولاچون ذات ایشان

جامع کمالات بوده در علم مهارت تمام داشتند لهذا نام ایشان بر

آواز بد رفته و ایشان از مریدان خاص سلطان المشایخ شیخ نظام

الدین قدس سره بوده اند گویند که چون نایک گوپال از دیار دکن

بهند آمد و پیش سلطان علاء الدین نغمه خواند و از علم سنگیت

اعالی سند دعوی کرد سلطان خواست که در دربار شخصی پیدا شود

آنچه در علم با نایک مقابله نماید از سلطان در وقت خواندن نایک امیر خسرو

را قدس سره در زیر تخت پنهان ساختند نایک بر آن مطلع نکرده بر

چون اصول داد از سنگیت هر از نایک شنید بخود در ذهن خود ایشان

قول و ترانه اختراع ساخته و استخراج نموده دیگر بکمال زیرکی و لیس من نایک خواند

و بلک

و با کان از ان نیز گفت و مشغوف باد سیوم سحو چهارم ... پنجم اندو

ششم ... هفتم آنکه این چهار بانک معصر اما آنکه السلطانی ... اند

او بر ... مبارک تمام و ... ششم ... هشتم ... دهم

دهوندی بانو ... و ... این چهار بانک از جمله ساعرین اند

اسامی نغمه ... و کنکار که انوا کبی نیز گویند اگرچه اسامی کبد ...

89 کسی زیاده ... از تعداد آورده شود اما آنچه در عهد عرش آشیانی

جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند مشهور و معروف نظر و انکار

... مساعد بن تفضل و اسامی اول میان تان سین گوالیاری

... از سس احادرام ... باشند عالی اکبر پادشاه با عزاز

و اکرام تمام پیش بادشاه اند منظور نظر شیخ محمد غوث گوالیاری رحمه

و مولیت علیه داشت و ... در روضه مبارکه شیخ مذکور ... دوم

سبحان خان ... بود ... در مدینه مکرمه در روضه منوره حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و سلم در ... نعت ... خوانده و مو...

ارباب نگوری سیوم در مدینه منوره مدفون است دویم ترکسانی خان

محمود زمان سیوم چاند خان پنجم سورج خان این هر دو برادر بوده اند ششم نقیب

خوان در بسیار کس تخلص کرده اند چه ربست یعنی اوقات بود هفتم

یعنی ماه بود ششم بابا رکت خان خلف میان تانسین هفتم مدن رای

هشتم راندرس موید نهم تاج بهادر دهم میان چند دو یازدهم

میان داود دوازدهم ملا اسحاق سیزدهم شیخ حسن

چهاردهم شیخ بهجو پانزدهم حسن خان پتهان شانزدهم سور شین

هفدهم لالا دیپ و این هر دو نیز برادر بوده اند هژدهم عاقل

و این سه کس فی الجمله علمی نیز داشته باشد والله اعلم

در بیان راگ و راگنی و سر دهان و دهمال و وقت و لباس ترانه

و وضع هر یک از راگ و راگنی بحسب هوشمندان این صنعت بچهار

سبعه در تعریف راگ و راگنی و سر دهان ذکر یعنی امور مر و سر و آن

منوعست هفت نوع در تعریف راگ راگنی و سرهانها باید دانست

اول بعض

راگ مغز مقام باشد وان [illegible] جمله داغهای هندست [illegible] گست

[illegible] یکی ازینها پنج راگنی ورگست نیز دارد و در بعضی رای بر راگنی سنکر نیز

ورگست سر و برای سرجوی یک بها جا فرا یافته راگ که مهرو [illegible] بود

راگنی ها بمنزله پسران و بهار جا بمنزله پسران زنان باشد و در بعضی دیگر

اسو[illegible] وان سیم قسم دوم در بیان گره باید دانست

۹۵ که جمله راگ و راگنی [illegible] گونه است [illegible] گرها و دو سور چنانکه

در شعبه [illegible] از فصل اول این باب [illegible] دو وان بود که مرکب از

[illegible] سر باشد از سرهای [illegible] باشد و [illegible] بود و گرهاد

[illegible] شش سر بود و سمپورن آن بود که مرکب از هفت سر بود

گاه گره و چنانکه بعد ازین مذکور شود ان شاء الله تعالی پس از جمله سرهای مرکبه

[illegible] راگنی یک [illegible] باشند وان سری بود که ابتدا [illegible] کند و بعد از

[illegible] جمیع سرها بران سر قرار گیرند وان بمنزله خانه آن راگ است

چه گره یعنی خانه باشد در بیان [illegible] باید دانست

که اهل هند عمل دوازده ماه را شش حصه قرار داده هر دو ماه را یک فصل
و آن را رت گویند چه رت بمعنی شناسا و رت بمعنی فصل باشد بر همین
قیاس ستاره شناسان بتعلیم شش رت قرار داده اند باید که آگاهی یابند و شمار
و شمار جای هر دو ماه که یک فصل خوانده شود بر سبیل اسامی فصول شش گانه
مذکور است اول بسنت رت و آن را مدرت سر گویند و آن دو ماه
جیت و بیساکه باشد در فارسی اسفندیار ماه و فروردین
ماه بود و آن فصل بهار است دوم گریکم رت و آن دو ماه جیته
و اساره باشد و در فارسی اردیبهشت ماه و خورداد ماه و فصل
تابستان است سوم برکها رت و آن دو ماه ساون و بهادون
در فارسی تیر ماه و امرداد ماه بود و آن موسم برسکال است چهارم
سرد رت و آن دو ماه کنوار و کاتک باشد و در فارسی شهریور ماه و مهر ماه
بود و آن فصلی بود میان فصل برشکال و فصل زمستان پنجم هیمنت رت و آن دو ماه
اگهن و پوس باشد در فارسی آبان ماه و آذر ماه بود و آن فصل زمستان است

و نام ماهها

هام ماههای سند تحت ... صد حروف دیگر که نسبت

شکستم سرت وان دو ماه ماکه و ماکن باشند در ماسی دست

سهل باشد و آن فصاحت جنس است   در میان سیر دو رشت زلت

که از دهان سیاه دیو بر آمد و حیات ز اژدها باشد یعنی مرکب از هیچ سر بود

از سرهای هنگامه چون از سر بر سری از سرهای بیگانه و آن حرفی که بر زبر

٩١ آن دوش کم باشد و سرد و موت کرده است وانرا در سرور ترتیب تو

صبح خیزند و صورتش در اک مالا صورت سیند یعنی ستارهای صاحب

حس حاسر بر دم مالیده و حیاد سرد ... ه وا جهار رود گیهان از آن نشسته

گنگلمه یعنی دست بر کنج تو سیده و بلا در پیشانی و چشم

در میان چهار دو رشته او ماری و بر دوش او پیچیده و سفید بر بینی

کشیده و حرم صاحب بر دوش انداخته با قرص گرده و بر آن نشسته

هندبال که نیز از هندبال بر گوینده در گلو بود و هندبال و الصاره ند بال

بالا سر یا جای مرمر سنه بود از کلمات آدم بعد دوست کلمه نیست در

گردن مهادیو بعضی و ترسول یعنی نیزهٔ سه شاخه در دست داشته باد برابر

در زمین زده و گاه سوار گاو بچار نویسند   دربیان

مالکوس کت و آن راگنی است که از کوه مهادیو و گانسه برآمده چه مهادیو

را نامند و دیگری گانسه را گویند حال این سهور نقش و ترکیب و ترب

سرهای هفتگانه آن سرکم مع باشند و سرکهرج گرمهٔ اوست و آنها اگر سپرت

در او حرکت خواهند و صورتش در راگ مالار مردی بود سرخ سفید

سبز لباس در دهاوره مرا اسس چهره بعضی جو بوی کسی به نزد

و از اسرار عشق و احوال یاران معبود بعد بر داخته و از رشته

با مروارید های کلان بالای در گردن انداخته

مالکوس و آن راگنی است که از سر مهادیو برآمد بعضی گویند که از ناف

او برآمد حالت او او بود ترکیب های هفتگانه آن سرکم نمی

و سرکهرج گرمه اوست و آنها در سپرت در او باشد و درخواهد

و صورتش در راگ مالار مردی بود جوهر... صاحب جمال نو قام

خوش اندام

و خوش اندام در عقد و [illegible] معنی مقدار نشسته و زبان حکایت حال

خوش محسوس [illegible] خواص او است که بهر جلسه او از ما بسیار

[illegible] خوانان مهر نغمهای دلنشین آشنا پیشه و ادبیات

با جمال عیش طرب معمول بود و بعد در بیان دیپک

راگ [illegible] راگیست که از جسم آفتاب [illegible] و حالت آن چون

92

بود ترکیب و ترتیب سرها و نغمگانه آن سرگم [illegible] باشد و سر

گرم کرنه او است [illegible] در [illegible] وسط روز خوانند

صورت [illegible] در راگ مالا [illegible] سرخ رنگ گلگون لباس

[illegible] و گردن [illegible] سوار گشته

و زنان بسیار همراه داشته [illegible] چراغ را افسرده [illegible]

[illegible] در معاشرت و مباشرت بود

در بیان [illegible] ان راگیست که از ناف [illegible] رسیده

و حالت آن [illegible] بود ترکیب و ترتیب سرها و نغمگانه آن

ان نازکم ... باشد و سرکج کرده او ... و انرا درهم بسته ادرجر
... خوانند و صورتش در راگ بالا ... و صبح ... جنبد
و بعضی گویند که سیم پوشش از ... بالا در ... در
گردان انداخته و ... در دست داشته ... مقلّس ...
و معنان در سل ... میخوانند   در بیان ... و ان
راگنیست که سر ... و بعضی گویند از ... پیدا شده
و جای ان ... ترکیب سرهای ... ده ... باشد
و ... کرده او ... در ... او ...
و صورتش در ... سیاه فام ...
... از جا ... در دست او بود
و در بیان راگنیها ان ... شش نوع
در بیان راگنیهای ... و آن بحث آول ... ان
... ترکیب و ترتیب سرهای ... ان ... ده ...

...

بود سر دوم گربه اوست در صورت وقتی میباشند در
صورتش در راکی بر خورده است و صاحب جمال و خورشید
در روی و دراز مو زرد فام با آن اندام که انگیا متروح ساری سفید
پوشیده و با گل چینیه در زدن انداخته و بر قلعه کوه لرد و آنجا گل
پهول شکفته بر دست لکش مهادیو میکند و مجره نواز ان سرود
میخوانند و نیم سرای و دیشتش گرگت سرائی گویند حالت
این صورت بود بر ترکیب و ترتیب سرهای منفکانه ان سرکم مده
باشد سرکهج گربه اوست ابرا در صورت اولاخیر روز خوانند
صورتش در راک مالا زنی بود خوش رو مسکین موی کنکن یعنی
دستکن در دست داشته و کاسه کلب سرخه یعنی
گوش گوشوار بسته با لباس سفید با ما
آغوشتی بود یعنی او بنده خود مروی یعنی وطاس از د
با پاک نشسته سیوم مده ما ده حالت این صورت

بود ترکیب ترتیب سرهای نعمکانه ... دوم سر کس تا سینه

که دست او از در بر سپر و بی نیزه میخوانند صورتش در رنگ

طلائی بود جمله و هر چشمش طلای زرد است و کمر زعفران کرد یعنی

سینه‌های زعفرانی در بدل کشیده با یک دست تو ... و کلاه یک شیشه

چهارم سر زهوی حاث آن کسیون بود ترکیب و ترتیب سرهای ینگانه

آن سر کم مده سر کج که یک دست او انزا ... او اخر ... خوانند

و صورتش در رنگ طلائی بود صاحب جمال سرخ لباس که ... یعنی

سره سیاه چه در دست داشته و کل و بهره در دست دیگر

و سرا و سم و عصا در دیگر و با و در عطار با یک نشسته و شب روز

بالای یعنی سبع در درب ... سی بهادر نوم کشید پنجم بنگال

حاب آن سوزن بود ترکیب ترتیب سرهای مه

مدنی باشد سر کج که یک دست ... انزا در بر دو ...

وصورتش در رنگ لای بود صاحب حسن و صنع حکیمه

ارومالیه

و جامه در سر داشته ایستاده [illegible] کرده کلاه [illegible] در دست

چو گول یعنی بر دست [illegible] ناجه در دست راست کاسه گول دارد

و پیشانی زعفران [illegible] و گلو صندل در بدن و سفید [illegible]

در بیان راگنی های مالکوس راگ و آن [illegible] نشاط [illegible] ۹۶

هست اول [illegible] بود رانی اول سوزن بود ترکیب وی نسبت سرهای [illegible] گانه

اول سرگم [illegible] کرده اوست و از او در سرت بعد از آن

پس در خواند و صورتش در راگ مالاری بود تا این سفید پوست

که انگشتان [illegible] و بسیار سفید پوشیده و موها فرو در زعفران

در بدن [illegible] و بین نواز در صحرا نشسته و آهوان از شوق

لذت استماع ساز [illegible] [illegible] در پیش او گرد

دوم گوجری [illegible] آن او و بود ترکیب [illegible] سرهای [illegible] گانه

[illegible] و سر گم [illegible] کرده او [illegible] از او در سرت [illegible] او آخر

[illegible] و صورتش در راگ مالاری بود [illegible] نام خوش آواز

مالکوس نام [illegible] سیه پوشد و که بخواند و حسن و جود [illegible] یعنی کوه

اینه برگوش کند انگشت در [illegible] سیراب و ارتش [illegible] رنگ

و نغمه را اختیار نخواند بلکه خواندن [illegible] سیوم کنکری و در سعار

کنکا کوند جات ان دو ترکیب و ترتیب یا [illegible] کانه ان

[illegible] کم باشد و سر ملیا دیگر اوست و اینرا [illegible] سر

وقت صبح خواند و صورتش در راگ مالا د [illegible] زرد

تحفه گشته دیگر رکان و موی پریشان از غم و در دست [illegible] سر در

سر انداخته و در زیر درخت کدم نشسته چهارم کنهار

جات و ان کها دو بود ترکیب و ترتیب سرها ایستگانه ان ده

سر کم باشد [illegible] اوست و اینرا [illegible]

بعد از دو پهر شب خوانند و صورتش در راگ مالا زن بود صاحب جمال

خلعتی [illegible] و [illegible] و تنش همه سفید بود [illegible] که [illegible]

در راگ مالا در رنگ [illegible] سرود و رقص مخلوط و مشغول باشد [illegible]

[illegible]

و بنا از سنج پوشیده مروارید تمام آراسته و بعضی نوشته‌اند در

بیت‌ها کشیده چشم بلند است آن سیمین بید ترکیب و تر

سرهای هفتگانه آن که گرم است و سرد موسم گرما اوست ابتدا

در موسم ... دو دلو ... خوانند و صورتش در راگ مال ۹۲

... بود صاحب جمال آلت خود خوش خشم که بانگ صبح داشته

و ... سرشته ... داشته ... و عکس ... داشته

... جایی از قیام و ... کلمات ... رسم ...

دستها از خارشت ... ایستاده و ... تمام

نشسته   در بیان راگنی‌های هندول راگ و آن

... را ... دارا ... خانه الف ... دو

ترکیب ... سرهای ... و ... گرما

اوست و ... خوانند و صورتش

در راگ ... بود صاحب حسن ... لباس ... آراسته

در اینجا و سه سنگ دیگر بشکل جسد شده و در اصطلاح ایشان نقش

و ماند و رعد ... چون حایل ... او افتاده و چهار و چهار ... حس

متوجه او یک سر دو ... که جانب ... نیاد ربعو ترکیب و ترتیب

سرهای بچگانه ان کم مدتی ... و سر کند ناگرانه او بسته و

درست ... در او ایات زرد خوانند و صورتش در ... با

اگرچه حسب کتاب ... بود صاحب جمال ... کمر و حسن و بها

بر بدن ایستاده و تیغ کشیده و هیئت پهلوان بکمال رسیده و بازو ...

سر مالیده و ... نمانده مخالفان خود را بسیار ریزه ریزه کرده

و تیغ کشیده و ... با خود داشته و جامه بکار رفتن نگذاشته

اما صورت درست اگر ماه ... پهلوان ... گرسنه گریده دو ...

پهلوانان کرده ... و سنگ ... داشتن و ...

که از ... ردار او ... و ... آن ... سوم ...

آن او دو ... ترکیب و ترتیب سرهای بچگانه آن ... شده است

دوم دو بوت

شهر و صوت که به او [illegible] است و او را به سبب [illegible] وقت صبح

خوانند و صورتش [illegible] مانند [illegible] صبح سمن تن نازک

بدن و خوش چشم و نیک پیکر آراسته پیراسته بصد [illegible]

لباس سرخ سراپا خود ساخته و هار گل چنبه در گردن انداخته

چهارم [illegible] او [illegible] برادری و [illegible] متعارف بجای [illegible] الام استعمال

کنند ملاوا [illegible] گویند حالات آن صورتی بود ترکیب

و ترتیب سرهای هفتگانهٔ آن [illegible] سرکم [illegible] باشد و نیز [illegible]

که به اوست او را [illegible] [illegible] ورخوانند و

صورتش [illegible] بالا زنی بود سیاه فام نازک اندام با لباس

گلگون [illegible] کرده و بکار [illegible] کاه فصل [illegible] نازک

انگشته [illegible] و او را [illegible] نصف شب خوانند و صورتش

در [illegible] بالا زنی بود [illegible] یعنی فراق زده در فراق [illegible] بیقرار

و [illegible] بیخور و خواب گشته و تنها در [illegible] نشسته

٢٥

ناموهای گیسوها ز گل و گردن با تخته زرافت جان پیچکش

بسته کرده گل ... بر سر دو ... شک کرده

در بیان راگهای دیپک راگ و آن مشتمل است اول دیسی کهانت ان

کها در بود ترکیب و ترتیب سرهای ... نشگانه ان رکم ده تی نس

باشند ریکه گرنه اوست وانرا در گرایهم رت در دو پهر روز خوانند

صورتش در راگ مالا زنی بود صاحب جمال سبز پوش

بر بور آراسته و پیراسته از هوای غلبه شهوت در خوابگاه

مالک در آمده و صحبت کرده مباشرت خواسته دوم کامود هان

ان مشهور بود ترکیب و ترتیب سرهای نقشگانه ان ده سرکم پ

مانند دسه دهوت گریه است وانرا در گرایهم رت در دو پهر

روز خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود خوش اندام زرد فام

انگیا سفید و سیاه پیرهن نو پوشیده و از حرارت آتش شهوت

و هوای خوشیده و خائف در بستان گریان و دوخسته در صحرا

میطر مالک

مسطر باشد نشسته بموجب جاى ايشان مصور شد   تركيب و ترتيب
سرهاى بيگانه آن سه برى ده سه كه ... شد و سر كرج كره
اوست و آنرا در كرملم رت در آخر روز خوانند صورتش در
رنگ الا زنى بود سرخ فام برخاسته ... از اسپ به پيرست سفيد
لباس مردانه پوشيده و در چنگ كاه سمر آميخته در دست ما
دستمال ...   ده چهارم كنند با راحات زن او دو بود
تركيب و ترتيب سرهاى بيگانه آن سه لمس و سركرج كره او است
و آنرا در كرملم رت در نصف شب خوانند و صورتش در رنگ الا
جوكى بود و جبا در دربر داشته و لباس جوكيانه يعنى سرخ نمر رنگ
در بر و بارى در جشاى او ... و ... در نيك آن گرد ...
و نصف ماه در شب و در تقويم ماه پوشيده و چشمها بسته
پنجم كانهرا و آنرا در پشت كرت كرما گويند حالت آن سه صورت بود   تركيب
و تركيب سرهاى بيگانه آن ... سركم نده باشد و نيز كلهاى كره او

و انرا دیگر مکهی در پهر اول شب خوانند و صورتش راگ مالا مرد

بود صبح سفید پوشش پیرهن زرد بر کرده سپر انداخته و در دست

دسته در دندان مهار بر کرده و در دست چپ گذاشته و باد

مردی سی در برابر او استاده و زبان به مدح و ثنای او گشاده

در بیان راگهای سریراگ دان سر بحث ان جماعت سپوران بود

ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه ان سرکم بوده و سر گیرج گرفته

اوست و انرا در هم رت در دوم پهر روز خوانند و صورتش در راگ

زنی بود سرخ فام گل اندام لباس زرد پوشیده و در سر و کمان

ار با یک سیاه الستنه با زنان بمصاحبه خنده کنان بر درخت انبه نشسته

دوم مار و حالات ان ... بود ترکیب و ترتیب سرهای هفتگانه

ان سرکم ده و سر گیرج گرفته اوست و انرا در هم رت در اول

روز خوانند صورتش در راگ مالا زنی بود سر زرین لباس خود

ساخته و هارکات در گردن انداخته و در خلوتگاه وصال منتظر یار نشسته

و در بر اد

و در برروی عمارت نشسته بوده تنها سر بر جانب زن نهاده باشد
ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه آن بیت ال رنگ وسرخ بود
دوست و انداز در سیم رنگ در او آخر میخوانند صورتش در
راگ مالا زنی بود جوانی یعنی قرن زده لباس سرخ در بر کرده و از ۹۸
دو فراق عشق تشنه و تنها از به گمان زیر درخت موریه سی نشسته چهارم
نسب حابت از شهد بن ترکیب و ترتیب سرهای پنجگانه این سرگم بدی
باشد و پیر لیخ گربه از دست اراد در و پای لسب ولطف رنگ زرد بند
وصورتش در راگ مالا مردی بود و صبح صبح و بعضی گویند سه دام
ملیح لباس سرخ در بر و تاج بر طاوس سر موریعنی شکوفه ابنه در دست
داشرات و سهموت خیالی مست و تا زگل در کرون آمده اخته و در صحن باغ
و گلستان با زنان قاص وجود حوان لعب عشرت و راگ و رنگ برده چه
و در دست چیره بان و از لهو لعب و خنده بازی با زنان مشغول
می بودند و در راگ مالا اکثر برای تصور این راگنی صورت کانه با صفات

مذکوره منسوب بسید اسلام وری جات ان او دو بود ترکیب و ترتیب
سرهای بیگانه الاپ وه پی سا م پ ب ش سرود موبب کرسه اوست
وا سرا در سه نهمیت در دوم پهر روز خوانند و صورتش در راگ مالا
زنی بود سیاه فام نازک اندام ساری سفید پوشیده و کهور
در بدن کشیده و مالهای کلان در دست و پایش پیچیده و موی ها
را بر سر جوزه بسته و میان آب تعلقه کوهی بر صحن نشسته در
راگ مالا ها از راجعات مذکوره از ترک ختاین به جدی بر
میان بسته بر سه مینویسند   در بیان راگنی های هنکه راگ
وآن هم هفت اول همک جات ان استوران یعنی ترکیب و ترتیب
سرهای منقشگاه ان سرکم نده فی و سرکهرج گرسه اوست و اسرا در پهر
کهارت در نصف شب خوانند و صورتش در راگ مالا زنی بود
موکلی یعنی فراق راه که برای اطفای حرارت فراق از برگ گل کنول
بستر نهاده بران بیتاب و بیقرار افتاده دوم ملار جات آن

ان اودو باشد

ان او و باشد ترکیب و ترتیب های بهگانه این ده دی به اشد بهر دو
هموت کره اوست و اورا در کهارت و شفت شب خوانند و صورتش
در راگ مالارنی بود مسافی جون انجه ازد و فراق زرد و نحیف گشته
و کلهای یاسمین همه زیور بسته گریان بریان سازمین نوازان در یاد 99
یار یک کنج فراق نشسته و هم کوجری حاصل ان سبون بود دیر
و پیراسته به ترتیب بفکانه سرکم ده بی ابر زد در هر که رب دیهر اول
روز خوانند و صورتش در راگ مالارنی بود حمیله جوان با یک
میان حوص الحان نغمه جوان الکهای زرد و سازی بهرج در هر دو
هر هفت کرد آراسته و پیراسته نصد بو رچیارم هو یاری جات
ان سمورن بود ترکیب و ترتیب های بفکانه ان سکم ره کی سیارد
هر کهرج کره اوست و اورا در هر کهارت و در پهر اول شب خوانند و
صورتش در راگ مالارنی بود صبیحه صاحب حسن ساری سفید پوشید
و کهور زعفران در بدن کشیده و هار کل در گردن انداخته و عیش

بغیرت صاحبه زیور تمام آراسته بکار بسته با نانک دست
دیگر دون بیجانش نغمه و لکاوجات آن سهمن بود ترکیب سر
سرهای هفتگانه آن سرکم مدنی باشد و سرکهرج کرده او ست اجزا
در بیرکهارت او آخر شب خوانند صورتش در راگ مالسری بود
صبیحه صاحب حسن و جمال عمر حال با دام تار ریسمان بسته و از همین
بدن مالای مروسه در گردن انداخته و رکھوالصمد را انشس
بدن ساخته زیور آراسته و بکار بسته با نانک تاری لبنان نسبد
تارولر سمه نیز نشسته در بیان سرهای راگهای هشتگانه و
آن نیز مرتبع است شش نوع در بیان سرهای بیرون راگ
آن هشت است اول مرکه دویم ملک سوم نور جهارم ماهو پنجم سوهو
ششم مده هفتم مده هشتم پنجم در بیان سرهای مالکوس
و آن هشت است اول مارو دویم سهوا سیوم مدهس چهارم رمل پنجم
حسر ششم مده هفتم سور هشتم سوهرو و بعضی بجای آن سهاناک

نوبسر

نویسند وبعضی بجای ان ... تویسند   بیان ...

... ول راگ وآن سر هشت اول جندرست دویم ... بود ...

چهارم ... پنجم ... [illegible] ... هفتم گور ... هشتم ... و ابرها

نیز گویند   دربیان سرهای ... راگ وآن نیز هشت اول

کسیل دویم کمل وکول نیز گویند سویم ... کامه ... نیز گویند چهارم ...

پنجم ... ششم ... هفتم ... هشتم ... سمال

۱۵۵ دربیان سرهای ... راگ وان سر هشت است اول ...

دویم مالو سیویم ... وبعضی بجای کلیان ... نویسند وبعضی ... تو ...

چهارم ... پنجم ... ششم ... هفتم ... وبعضی بجای ان ...

نویسند و... نیز گویند هشتم ... وبعضی بجای ... نویسند ...

گویند   دربیان سرهای ... راگ وآن سر هشت است اول ...

دویم ... سیویم ... چهارم ... پنجم کلیان ششم ...

هشتم ...   دربیان راگ و... وسر ... کلیان ... وکلیان ...

کوره ده مه مبدمن سلم و ان منسوب است بشنبه و در زبان راک ها
[illegible] الفت که راگهای کلیانه ست بشنه اند اما هر راگنی شش
شش راگنی دارد و انسان راگهای مذکور [illegible] است اول هر راک دویم
بست راگ سیوم پنجم راگ چهارم مهرون پنجم منکر راگ ششم
ست [illegible] من جمله راگهای مذکوره سه راک که بسبب بیرون منکه باشد
مطابق مفهوم ان است که سابق مذکور شد و [illegible] دیگر هر راگ دیگر
که بست پنجم و ننت این باشد [illegible] از جمله راگهای آسه
و پنجم و ننت این باشد از جمله هرها در بیان راگهای منکاه و ان منسوب
بشنبه [illegible] در بیان راگهای هر راگ و ان شش است اول گوری
دویم کولاس سیوم [illegible] چهارم روراکی پنجم مالکوس ششم دیوکند ها
در بیان راکهای بست راگ [illegible] ان نیز شش است اول اندوی
دانرا بعضی ابزهای نیز گویند دوم کنی سوم بحری چهارم گودلری پنجم
دهاکلی ششم و بوسانه در بیان راگهای پنجم [illegible] و ان نیز شش است ا

اوّل برهی واینرا در متعارف برن دوم بسنته … سوم ا
بهروی چهارم تلنه پنجم … بی سات ششم وبری … در بیان بنگاله
بهیرون راگ و آن شش است … بیرودی دوم گوجری سوم بنگاله
پنجم کرناتی که در متعارف اینرا کانرا گویند ششم کنبهات
در بیان راگهای منکر راگ و آن نیز شش است اوّل تکانی دوم مدهرا
سوم کامود چهارم دهناسری پنجم دیو گندهار ششم دیوالی
د … در بیان راگهای نت نارین و آن نیز شش است اوّل
مدری دوم سکی … در بیان و بعضی اینرا ملسکی گویند سوم …
سرچهارم اینرا پنجم سندهابی ششم سند و ملار
سرهای راگهای ششگانه و گوره ماند دانسته که درین سبب سرهای
۱۵۱ راگهای ششگانه مذکور نیز همانست که سابق در هومان سبب مرقوم
نشسته باندک اختلافی چنانکه صاحب این سبب در بین سه راگ که
که سر راگ بهیرون و سنکه باشد باتفاق … در بیست راگها و سرهای

رنگ یکی بود و سنکر و ساکرانه سر عیان واکی و کلده غایت

ارمکرا باشد و در سرهای بهیرون راگ ی ملالت و لورماه پنجم

دمسو مهو چهار سر نه بساکر دلل ماهو ج البتل نوشته نماید که

ملا اول مرادار مسو مهو باشد و در سرهای سنکه کجای نت ایابن دسنکر

امدن وکلمان سه سر پیدا. و ماردنوسه و درشه اک دیگر که اختلاف

سرهای هندول در سرهای پاسب کوته کجای مهاسن هندول را ازجمله

سرها نگاشته و سرهای دیپک نغمه در سرهای بحم نوشته سرهای

مالکوس در سرهای سه نارابن نوشته و کجای مار دو هیس

نساک نگاشته این بود انتهای سرها در صحیت

و موهان سه والله اعلم   دربیان راگ و راگنی و غیره حسب

بمسر وهمه سر نام مهادیو بت واو محمد اول ست در علم

وان مسعب چهار شعبه . دربیان راگها باید دانست که دیز

سنه راگهای ششگانه سر ثمالنت که سابق در کاملادی ست اراده قسمه

وان هم

و آن شهرهای پنجم ... جونپور و بنگاله ... است و

هرگاه بیگ درست مطابق مذکور شد پس این نغمه هم راگ ... است

و مشکل باشد ... ده ما ... و کلیان ... هر دو ... است

و سه راگ دیگر است و پنجم ... این باشد مطابق کلیان ... فقط

و هندول راگ ششم ... دارد در بیان راگهای ... ششگانه

مذکوره و آن ... در بیان راگهای ... اول

و آنرا در متعارف ... گویند ... دوم ... و ...

... گویند سیوم ... چهارم ... پنجم ... ششم ...

متعارف ... گویند ... در بعضی نسخ ... باشد

در بیان راگهای ... راگ ... اول ... دوم ... سیوم ...

و آنرا در متعارف ... و بصورت ... بجای ...

استعمال کنند ... گویند چهارم ... در متعارف ...

ششم ... در بیان راگهای ... راگ اول ...

152

اول بهیروی ... مری گویند سیوم ... چهارم بنگلی و از ... مضاعف

... پنجم ... و این را ... گویند ششم ... در میان راگهای بهیرو

اول بهاس دویم ... سیوم ... ... چهارم ... ...

در مضاعف ... گویند پنجم ... ششم ... در بیان ...

ملکه راک اول ... دویم ... سیوم ساوری و در بعضی نسخ گاور

چهارم کوسکی و از در مضاعف مالکوس گویند پنجم کندهاری و این را در بعضی

کندهار گویند ششم ... ... در بیان راگهای ... این راک اول

کاموده دویم کلیان سیوم ابهیری چهارم ناتکی پنجم سارنگ ششم ...

بیان سرهای راگهای ششگانه ... باید دانست که در بیان

سرسرهای راگهای ششگانه همانست که در دو ... گذشت با ...

اختلافی چنانکه ... و کلیان ... هر دو ... از جمله

سرها اند و ... اول ... از جمله راگهای

وسه و ... ششگانه والله اعلم   در بیان ... فصل

دو ...

و وقت خواندن ... راگنی و آن موسم ...

بهار در موسم خواند هر راگ و راگنی ببایدد دانست که فصل و وقت

خواندن هر راگنی را ... موافق ... هر یکی در محل خود

از راه ندرت ... خوشتر ... در این محل مراد ما به

نوشته می‌آید که مهر راگ با راگنی‌های او در ... رت خوانند و آن دو

ماه ماه پهاگن با سنت ... راگ با راگنی‌های او ... در خواندن آن

دو ماه جیت بیساکه باشد ... راگ با راگنی‌های او در سرورت خوانند

و آن دو ماه کوار و کاتک باشد و بهیرون راگ با راگنی‌های او در گریکهم رت خوانند

و آن دو ماه جیته اساره باشد منکه راگ با راگنی‌های او در برکها رت خوانند

١٩٢ و آن دو ماه ساون بهادون باشد در بیان اوقات هر راگ و راگنی

بطریق اجمال بدانکه بهوپالی و بهیرون ... سا کر و مده ... بلاول و ملار

منگال ... سیام گوجری و بهاسری و مالسری و منکه راگ و پنجم ... للکار

و بهیرون و للت و بسنت اینهمه را وقت صبح خوانند و ... ساک ... بیری د

[illegible] گنگري و [illegible] آکري و سورتي [illegible] راول بهر روز در

خوانند و سري راگ و ماله و گوري و [illegible] دي و کامود و کيدارا

و مالسري [illegible] پوربي و [illegible] اهيرا [illegible] در دو پهر روز خوانند سري راگ

و مالوا و ترون و بسنت کليان و بسنت و کيدارا و کرنالي و اهيري و نت

و ناراينی و [illegible] پاس دوم هر روز تا نصف شب خوانند سوهي

اين فصول و اوقات مذکوره هرگاه شوق خوانند غالب باشد با هر وقت

که اعلام نمايد و بفرمايد هر راگ و راگني که بسيار همه وقت جايز داشته اند

همه وقت خوش آيند و آرام بخش هست در بيان راگ

و راگني و پسر و بهارجا بحسب مذهب [illegible] نام گرفته [illegible] در

علم و آن مرتب است [illegible] در بيان راگها بحسب [illegible]

بايد دانست که راگهاي بحسب [illegible] مطابق هنومان مت و آن شش

راگ است اول بهيرون دوم مالکوس سيوم هندول چهارم ديپک پنجم

سري ششم ميگه که بروقت و حرکات آنکه در هنومان مت مذکور شد

[illegible] راگني

هر راگنی را پنج راگنی است که دارد و مادر هر سری که بیت جامع بود ن

داد و چه بسیار جامع مغنیان باشد چنانکه بعد ازین مفصل مذکور شود ان شاء الله

تعالی — در بیان راگهای شش گانه مذکوره و شرح شش

نوع — در بیان راگنهای بهیرون راگ و آن نخست اول مده مادهو

وانرا مده ماده نیز خوانند دوم للت سیوم برادی چهارم بنگالی پنجم سیلی

تهال نیز خوانند — در بیان راگنهای مالکوس راگ وان نیز نخست اول

گوری دوم دیودهی انرا دیوگاندهی نیز استعمال کنند سیوم تودی چهارم کنبادتی

پنجم ... — در بیان راگنهای هندول راگ وان نیز نخست اول

رامکری دوم دیسی سیوم آساوری چهارم دیوساکهی پنجم ...

در بیان راگنهای دیپک وان نیز نخست کنداله دوم ... سیوم

تودی چهارم گوجری پنجم ... و دیگر کا انرا روزا نیز خوانند

در بیان راگهای سری راگ وان نیز نخست ... که اصل نام

در هندی ... کاتی گویند سیوم ... را در ... و ...

سیاه خوانند چهارم کهرا پنجم سنی   در بیان راگنی های بنگاله

و آن شش بهت است اول ملار دوم سارنگ سوم دیسی چهارم [illegible] پنجم کانهره ششم

در بیان سرهای راگنیهای ششگانه مذکوره و دیگر بهارجاهای آنها و آن سی و سه است

ششم نوع   در بیان سرهای شهرون راگ و دیگر بهارجاهای آنها و آن [illegible]

است بدو قسم   در بیان سرهای شهرون راگ و آنها هشت است اول

دیوساکر دوم للت سیوم برکه چهارم [illegible] پنجم ملاو ششم بنگال

هفتم بهاس هشتم پنجم   در بیان سرهای ششگانه سرهای

مذکوره اول سوها دوم بلاول سیوم [illegible] چهارم کنبهار پنجم [illegible]

ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]   در بیان سرهای

مالکوس [illegible] و بهارجاهای آنها و آن نیز هفت است بدو قسم   در بیان

سرهای ششگانه اول گندهار دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] هفتم مالی گوره هشتم کامود

در بیان بهارجاهای سرهای ششگانه مذکوره اول [illegible] دوم

مالسری

مالسری سیوم جیتسری چهارم سنکرای پنجم درکا ششم ... ...
هفتم بهیم پلاسی هشتم کامود   در بیان سرهای ششگانه هندول
راگ و دیگر بهارجاهای ایشان هشت قسم   در بیان سرهای ششگانه
اول بسنت دوم مالوا سیوم مارو چهارم کسل پنجم ملهار بند او در متعارف
ملار ششم بنگ ... پنجم ناک ... ششم دهول   در بیان بهار
جاهای ششگانه سرهای مذکوره اول بیلاولی دوم کردهی سیوم
حسی چهارم نور پنجم ماروی ششم بردن هفتم دیوگری هشتم سرسی
155 در بیان سرهای دیپک راگ و دیگر بهارجاهای ایشان سر هفتم
هشت قسم   در بیان سرهای ششگانه اول کسم دوم مالکت سوم
منت ... چهارم بیاکر و پنجم بیرو ششم بسنس کلاوتی
جنکلا گویند هفتم سعلاس ... هشتم ... اودا نام سر استعمال کنند
در بیان بهارجاهای ششگانه سرهای مذکوره اول گوجری دوم
سیوم الگوجری چهارم بهوپالی پنجم موت ششم سری هفتم امن هشتم

دربیان سرهای ششگانه سرراگ دیگر   سرهای ششگانه سرراگ
درمیان سرهای ششگانه   بهارجاهای ایشان منقسم است بدو قسم
اول بهیرون دویم کورامل سیم ساونت چهارم سنکرون
وایشان سنکر میگویند پنجم راکهه بسنت ششم نت راک معلم مدسیم تکار
در دیگر بهارجاهای ششگانه سرهای مذکوره ده دمهان حی سبوم
یکه چهارم سوسی پنجم سرو ششم نیم منقسم سیر کهه ایشم مرسی
دربیان سرهای ششگانه منکر راک و دیگر بهارجاهای ایشان منقسم است
بدو قسم   دربیان سرهای ششگانه اول کلابر دویم مالر هرجا
سیوم شهانا چهارم نوربا پنجم کانهرا ششم آسیم
سیم سکرهرزما   در دیگر بهارجاهای ششگانه سرهای مذکوره
اول کرنات دویم کاودسی سیوم کیدارا چهارم بهاری پنجم
بانکهه ششم سرح هفتم مپحری سنم سدهانت پوشیده نماند
که زاها و راگنی ها و بهراها و بهارجاها که در هرجا ثبت مذکور شد بعضی

راوان

از ان باسامی مختلفه و گرسته مثلا گورنه یعنی کنات
و دو شعار و نهای ست و مثل غیران مثلا درکرمه کرماتوله و
درشعار فکانه اگوینه بدین و شش — در بیان ترکیب
راگ و راگنی و سرهای مذکوره بسبب که راگنی به تحسرهای
هفتگانه مزبوره نهار و اجمال باید دانست که جمله راگ و راگنی
بر قسم ست سده و سالنک و سنکران شده آنست که بسیط باشد
یعنی هیچ راگی دیگر ازان مرکب نباشد و سالنک آنست اگرچه مرکب از
راگی دیگر نباشد اما بای رنگ دیگر رو نشسته باشد سنکران آنست
که از دو راگ زیاده ازان مرکب باشد چنانکه یعنی اول ازمات
بعضی از نزاد مدیرهه و بعضی از اهل این فن راگها را سده دانسته
راگنیها و سرها سنکیرن دانسته و انچه متاخرین گفته اند و اعمال
و بعد ازین هر که بخواهش طبع خود چند راگ یکجا کرده به ب
سکنک خوانند و بعضی راگها را سنکیرن دانند الا مالو سری دیپک

راگها چهل و هشت اند و بعضی آن هر دو را سرگ دانند و بعضی
کانهره و سارنگ و گجری و دیسی و ملار و توری و کو[illegible] این هشت
مقام را شده دانند و دیگار و بهیاس و للت و توری و [illegible] و منکه
سوربهه و دهناسری و کوراوری راگ و دیپک و کافی و کبید را این
سیزده مقام را سالکات شناسند و باقی همه را که [illegible] آمیخته
دانند ترکیب راگ و راگنیهای دیگر بطریق اختلاط و امتزاج رنگهای مختلف با هم
از سه رنگ اختلاط از هم میسر شود مثلث نام هم رسد مثل آنکه در رنگ
که از اختلاط هر دو زرد و دیگر بهم رسد و سوای این ترکیب به طریق دیگر
دیگر بطریق جلا [illegible] حال چنانکه در راگ راگنی دیگر [illegible] بنوع تمام
در راگ مدخل باشد خواه نصف یک خواه [illegible] مثلا در دهناسری
بور [illegible] داخل نمایند پس در این ترکیب [illegible] عمده آنست که [illegible]
[illegible] را موجود گردد در آنها که در آن داخل شده از مقدمه
مزبور نامند مثل [illegible] ناسری و بعضی بر آن اند که هنگام سر ابتدا را

کرد این

که در ایشد و خواننده بود او را مقدم و مکرر باید کرد خواه آن راگ اصل باشد

خواه فرع مثلا در سیام رامکلی داخل بود از هنگام سر ایندن سیام

[illegible] خوانده شود رام سیام گویند و اگر رامکلی خوانده شود اول

197 [illegible] را رام سیام گویند و بعضی [illegible] هر راگنی که وقت خواندن

ظاهر [illegible] نصف یک باشد او را همان راگ نام گفت بعضی

راگ و راگنهای سنگیرن [illegible] چون [illegible] و نور [illegible] ماده رابکیا

ضم کرده او را [illegible] نامند چون کانهرا باماس ضم شود او را کانهرا

نامند چون [illegible] [illegible] شود او را [illegible] خوانند

[illegible] مرکب شود او را [illegible] نامند [illegible] همراه باماس ضم کرده

او را [illegible] خوانند چون کانهرا و باماس مرکب [illegible] او را کانهره باماس

گویند چون سارنگ را با [illegible] ضم کنند او را سارنگ باماس گویند چون ملار

مرکب شود او را ملار باماس گویند چون کلیان را با باماس ضم کنند

[illegible] نامند و چون [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] مرکب شود او را

و جهن نت گویند و چون شنکرابهرن و سده ماده و ساکت من و بلاول
مرکب کرده انرا نت نارایین خوانند چون دهناسری و دهول و کانهرا
و اسری و کیدارا و سده و بده ماده یکجا شود انرا کرمانت گویند و بعضی
بجای دهناسری کسری و بجای بیری اسر بات ارا [illegible] گویند این [illegible] بلده
خوانده چون گوند و بلاول مرکب کردد کاموده شود و چون [illegible] کامود مرکب
کنند انرا سده کامود گویند چون با کامود ضم کردد انرا کامود کلیان نامند
و بعضی انرا کلیان کامود نامند چون کیدارا با کامود ضم [illegible] انرا ساونت
کامود گویند و بعضی بر انند که چون کیدارا با سده و کامود مرکب کردد
ساونت کامود شود و بعضی گویند چون با ساونت کامود ضم شود
ساونت کانهره گردد و چون [illegible] با کامود مرکب کردد انرا [illegible]
خوانند چون دهناسری با کانهرا مرکب شود انرا [illegible] کسری گویند چون
[illegible] بست با کانهرا ضم شود انرا شهانا خوانند چون [illegible] کانهرا
باید انرا [illegible] گویند چون دهناسری و [illegible] و ملار [illegible] با کانهرا ضم کنند

انرا نوز

ابزار لوزیا خوانند چون بانگ و کلبان و سنده یکجا شوند ابزار سنده کلبان
مانند چون کیدار و این باشد کلبان مرکب شود ابزار همه را مانند که بند
ابزار [illegible] خوانند چون کیدارا و ... اول با سنده کلبان مرکب گردد ابزار [illegible] خوانند
چون کلبان کیدارا با هم یکجا شوند ابزار که هم کلبان گویند بعضی گویند که هم کلبان
از آنکه کالبد او ... سه سنده کلبان شود چون جسته ری و سنده کلبان
یکجا شوند ابزار جسته کلبان مانند چون تور داسا و ردمار و یکجا شوند ابزار
و نباسری مانند چون ... ابهرن و کیدارا و مده دماده و ... نام مرکب
شوند ابزار ا ... سری مانند چون دهول و براری و دوسکا یکجا مرکب شوند ابزار
جسته ری ... مانند چون تلاو ما جسته ری مرکب شود ابزار دهول ...
... چون براری و اساوری و تور و ... دهلی و کنند با یکجا
مرکب شوند ابزار ... مانند بعضی با دهلی گوجری ... اند و بعضی
بجای سیام گوجری ... اند و دهلی را بجای ... دارند و چند ... که این
ظاهر است چه لغت معنی ... باشد و ... مرکب ... را

راگیست سور استک مرکب از کنبد ها ر و گوجری و بنگال و نهم و عمری باشد

دیگر بنگالی مرکب از گوجری باشد گویند این را گور کلیان خوانند و کنبار

مرکب از سور استک و ماریسی باشد گویند این را الیس خوانند ...

از ملار و سنده کلیان و مالسری باشد سرسی مرکب از تا این و سنکر ابهران و

باشد هر سی مرکب از با ر و او ر و وسی و دکار و دمیا اسری ... سند گلیان

مرکب از سارنگ و کنبد را باشد گویند این را منوهت خوانند ...

مرکب از کنگری و زنکری و کنبد ها و گوجری و سیام و بوری باشد ...

مرکب از کنبد ها و ملار و ال باشد گویند این را ... خوانند ... مرکب

سند مولاوات از گوری و دیوکری و سهروی باشد هر دو ...

از پوربی و سیام و گوری باشد گویند این ... امیر خسرو علیه الرحمه ...

... هر دو ست هر دو ست ... مرکب از ...

... و کلیان و ... باشد و دیوگری مرکب از ... ابهرن و سنده

و ملار و کانهرا باشد ... مرکب از بلاول و کود ... باشد بعضی گویند

سارنگ

سارنگ گویند کاموده مرکب از سوراشتک و گوری باشد بعضی مرکب از
سنکرابی و سوهی گویند که مرکب از مارو و گوند و پوریا باشد هم بلاولی
مرکب از دنا سری و شده و پوربی باشد رهها و مرکب از مالسری و ملار با
کیدارا مرکب است از آن و آسا و ... باشد مراری مرکب از دلسکار و
جیت ... و للت باشد سوهر مرکب از مارو و بردن و گوری باشد و بعضی گویند
مرکب از مارو و بردن و ساری و از اصفو برپوری گویند ... که مرکب از ...
و کامود ... باشد ... مرکب از ملار و کیدارا و سوهو باشد ...
مرکب از بلماری و دلسکار و گوجری و سیام باشد و بعضی از امیری
گویند این راگ که نامه خوانده ... و ... مرکب از ...
... دو اداما و سوهی باشد راج ... مرکب از مالوا و ...
باشد گویند این ... بار و خوانا سری سموده مرکب از مالسری
و شده ... و ... بلاس و ... باشد ... مرکب از ...
راگ باشد ... مرکب ... مسری و گوند باشد ... مرکب از پوربی

وسارنگ سپید باشد گویند این چون دلو نما خوانده اند کولاهل مرکب

ست از کدار و کلیان و کانهرا باشد گویند از پنجم بست خوانده اند مسری یعنی سون مرکب از

سر ترک مالسری و سنکرابهرن باشد تلنگه مرکب از بلاول و دربار و

کیدارا و دیوگری و مادهو باشد و پوری مرکب از کهماری و مالسری و سیری

باشد گوجری مرکب از للت و رامکری باشد مدهمگ گوجری مرکب از اکه

وسام و بنگ ها و منقلا سنان بیان اند مالکوجری مرکب از رامکری و سام

و سنده ها و گوجری باشد بحرا مرکب از سری رودان و [illegible] مرز

باشد مرکب از دلسکار و گوری و پوربی باشد بعضی جای

للت گویند و بعضی بهاس کلا مرکب از [illegible] ن ادا باد بلاد

باشد و بعضی مرکب از بلاول و کانهرا گویند و انراد متعارف کرده

و سکرابی گویند حرالت کب مدهیم بیکت و گوری باشد

کنبرا مرکب از گوکل و پوربی و بلاول باشد [illegible] مرکب از لعلادی

و للت و پنجم ولغ و بهیروی باشد منکه رنگ مرکب از کلیان و کانهرا

و سادیره

وساونت و بسنت گویند بسنت مرکب از … دیگری … و ملار

و سارنگ و بلاول باشد بهیرون مرکب از سندول سده و کانهرا و …

… سران مرکب شورته و للت … و بلاول باشد بعضی گویند

مرکب از دیسکار و بنگال و رامکری و گوجری باشد و بهیرو مرکب از … و للت

و سده و سارنگ و نجم و بلاول باشد و بعضی مرکب گویند و سیام

و بهیرون گویند ملکوس از رامکری و گوجری و دیسکار و بنگال و نجم باشد

بعضی بجای بنگال … از للت مرکب و بعضی بهاس و نجم باشد

و بعضی مرکب از دیوساکر و بنگال و دهول و بهاس گویند و مرکب

دیوساکر … و سارنگ و سده و ملار گویند باشد …

[… بلاول] هند و ملار و بلاول مرکب از کلیان و کیدارا باشد بنگاله مرکب

از … سری و … و گوجری و للت باشند و بهاس مرکب از بلاول

و گوجری و … باشند نجم مرکب از للت و بسنت باشد

بعضی مرکب از کنداره و … و هندول گویند … مرکب از سری

و بلاول و بهاس باشند و بعضی بجای بهاس سنده گرفته‌اند و بعضی با کبری

و سوهه مرکب از گوجری و پنجم و بهیرون و کنبات و بنگال باشند گوری

مرکب از مالاونی و آساوری و گوجری و سوهه باشند بعضی

کانهرا گویند مالکوس مرکب از کلاهی و گوری و دیپک و هندس و سنده باشد

و دیپک باشند و بعضی مرکب از ... هندول و جیاونتی و پنجم و لهت راگ ماروا

و سارنگ و سالونی گویند توری مرکب از آساوری و دهناسری و دیوگندهار

گویند کیدارا مرکب از مالسری و ملار باشند بهمن مرکب از کیدارا و سندهی

دیپک باشد و بعضی مرکب از گوری و سوهه باشند و در ... از مالسری

و بلاول و گوری و سارنگ مالاونی مرکب از پنجم و کامود و سنده و نت و

همیر باشد ... مرکب از گوری و ... و بهاس باشد بارو مرکب از ...

و سوهه باشد تلنگ مرکب از ... باشد کبروی مرکب از سارنگ

و سوها گوجری و گوری باشد ... مرکب از آساوری و ... باشد

پوربی مرکب از ... و گوری باشد و بعضی مرکب از گوری و گوند و بوگر

گوبز

گویند زنگوله مرکب از [illegible] و [illegible] و [illegible] باشد و بعضی گویند مرکب [illegible] [illegible]

و بسته نگار [illegible] باشد گویند [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

مخالف [illegible] مرکب از [illegible] و کاهش [illegible] و کلیان باشد و بعضی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرکب از [illegible] دو [illegible] و [illegible]

باشد و بعضی گویند مرکب از کوچک و [illegible] باشد [illegible] از گویند

و کلیان باشد بعضی مرکب از [illegible] و کلیان گویند کافی مرکب از [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] مرکب از [illegible] [illegible] و [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] باشد و بعضی مرکب از [illegible] و کاهش گویند و بعضی کاهش

[illegible] [illegible] مرکب از بیرون و کوچک باشد و [illegible] و [illegible]

[illegible] و کاهش [illegible] باشد [illegible] مرکب از [illegible] و [illegible]

و [illegible] باشد و [illegible] مرکب از [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] باشد [illegible] مرکب از بیرون و [illegible]

باشد [illegible] مرکب از کاهش [illegible] و کلیان باشد [illegible] مرکب از [illegible]

پنجم و ملکوس سارنگ و [illegible] باشد [illegible] مرکب از سارنگ و سورته و
بلاول باشد و بعضی مرکب از نت و سارنگ و [illegible] راگ گویند سارنگ مرکب
از دیوگری و ملار و نت باشد بعضی مرکب از مارو و ملار [illegible] سالنگ
از نت و سارنگ و بیرون و للت و پنجم باشد گورا مرکب از گوری و
دیبرون باشد کلیان مرکب از بلاول و کانهرا و نت و ملار باشد [illegible] مرکب
از مالسری و [illegible] و ملار باشد [illegible] مرکب از [illegible] و [illegible] و سورته
باشد [illegible] مرکب از پنجم و للت و [illegible] و گوجری باشد [illegible] مرکب
از [illegible] و [illegible] باشد [illegible] مرکب از مارو و [illegible] باشد [illegible]
مرکب از سارنگ و سورته و بلاول باشد [illegible] مرکب از دهناسری و مارو
[illegible] باشد بعضی مرکب از مارو و [illegible] و [illegible] [illegible] مرکب
[illegible] مرکب از مالسری و نت باشد [illegible] مرکب از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و گوجری باشد [illegible] مرکب از [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مرکب از [illegible] و [illegible] و [illegible]

تمام

کهماج مرکب از باروه جیت [illegible] لار و سوهرا که باشد بده معنی
مادهو و مرکب از [illegible] دانش ملار و سنده و [illegible] و پیده ماده [illegible] کنند
[illegible] کابهره [illegible] کنند و [illegible] و گفت [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
112 و کتاب از [illegible] سنده موی باشد از [illegible] کام خوانده سنده موی
مرکب از ساوری و [illegible] باشد [illegible] سنده موی [illegible] گویند [illegible]
از [illegible] و دو [illegible] و کانهرا و سوهرا که باشد کانهره [illegible] از گونکلی
کانهره و سوها باشد که [illegible] بار و [illegible] بر دو [illegible] گونس سنده
و ماولی که از [illegible] و [illegible] باشد [illegible] مرکب
و [illegible] و گوری باشد [illegible] گوری [illegible] گوری باشد
[illegible] گوره [illegible] باشد و بعضی [illegible]
داشند کانهره گوری مرکب [illegible] کهماج و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد والله اعلم و در [illegible] رساله [illegible] گرده
[illegible] مثل [illegible] خسرو دهلوی علیه الرحمة و غیر او [illegible] سعید

در بیان الحانی که از چهار ... و عشر ... رفع کرده باید دانست که

امیر خسرو علیه الرحمه دوازده مقام وضع فرموده و اصطلاح نموده

و هر یکی را نامی علیحده گذاشته مثل بعضی اول مجرد آن مرکب است

از عارا و مقامی از مقامات فارسی و بعضی گویند مرکب نوروزی

و غیران باشد دویم سارگیری سارگری و این از نوروزی مذکور او

کیکان و مقامی از مقامات فارسی باشد بعضی نوروزی عشاق گویند

سیوم ایمن و آن مرکب است از هندول و مقامی از مقامات فارسی باشد

و بعضی ایمن را مقامی فارسی دانند چهارم و آن مرکب از سارنگ

ولسنت و [illegible] مقامات فارسی هم موافق و آن مرکب

[illegible] سری ... و درگاه حسینی باشد از دیوانی ... عظیم

و آن در نوروزی ... کرده و تغیری داده هشتم فرغنه و آن

مرکب از کیکان و گوره باشد و نهم سرپرده ... و آن مرکب

گور سارنگ و مقامی فارسی باشد بعضی مرکب از ... اول نوروز

و مقامی

و مقامی از مقامات پارسی است و هم فرودست و آن مرتبه از
کاشغر او گوری و سه گام و نوروزی و مقامی از مقامات پارسی بود از
و هم صنعت عراق مرتبه کلیان و مقامی از مقامات پارسی باشد و بعضی
113 بجای آن شهر سرکوب نیدرد و انزام کرده بیهقی و مقام پارسی داشته در بیان راگها
که سلطان شرقی پادشاه جونپور جهت فند علیه نیز و آن استادان بسته اند
و آن ممنوعست بند و نوع در بیان کلها که سلطان حسین شرقی
بسته باید دانست که سلطان حسین هفده راگ بسته و دوازده
قسم سیام چهارم قسم نوری و یک قسم اساوری و یک قسم اساوری و دو
نام بدین تفصیل دل گوری سیام دوم ملار سیام سیوم بهوپال
سیام چهارم گور سیام پنجم بهوپ سیام ششم پوربیا سیام هفتم
سیام هشتم سنک سیام نهم بسنت سیام دهم گراهی سیام یازدهم
سیام دوازدهم کوند سیام غزل سیام راگیکه را اختراع کرده
نام مقت ساخته و چهار نوری بدین تفصیل او

دوم [illegible] تودی سیوم [illegible] سونی چهارم [illegible] تودی در جونپوری
مالسری وغیره طرق آمیخته در تودی [illegible] و مالسری داخل کرده
و در سوری تودی ملتانی و دهناسری ضم نموده و در سلیمی تودی نیز
راگنی داخل این تودی را کم میخوانند و در ساوری جونپوری تودی
ضم نموده جونپوری ساوری نام کرده [illegible] و بیلاول کهاییکه
مخدوم بهاالدین ذکریای ملتانی قدس سره وغیره اختراع نموده از آنجمله
سعد مخدوم قدس سره در دهناسری [illegible] و مالسری را ضم نموده
ملتانی و دهناسری نام کرده سرپرساوی و بابلی در دهناسری پوربیا
داخل کرده و [illegible] دهناسری نام نهاده تا [illegible] ملکو در [illegible] ی
دلسکها [illegible] داخل کرده [illegible] ساوری نام نهاده [illegible] سلطان حسین شرقی
دیگر در کانهرا [illegible] داخل کرده [illegible] کانهرا موسوم ساخته
همچنین در کلیان [illegible] کلیان شهرت داده [illegible]
مالسری در کانهرا [illegible] کلیان ختم نموده [illegible] کانهرا [illegible] معبر

سیمن

رسیدن بجز [illegible] اسمی این اختراع کرده این بابهم موضع

ساخته کرده در باب [illegible] و نوکند با جمیع حکما استادان نام کرده علیهم

تمامی اسامی استادان سلف هر یک تصرفی کرده و نامی گذاشته

الحال بمهارت علمی وجودت دستی هر که خواهد همین تصرفات تواند کرد 114

در بیان مقامات پارسی و شعبه و گوشه و آوازه وان شعبات

شش نوع بان مقامات بباید دانست که مقام در

اصطلاح عالی عجم مرتبه راک باشد و ان بحث قرار در دوازده

است مذکور اسامی و تفصیل او [illegible] رهاوی دوم حسینی سوم

[illegible] حجاز پنجم [illegible] راک ششم [illegible] هفتم عراق هشتم

اصفهان و [illegible] بزرگ نهم نوا دهم عشاق یازدهم

زنگوله دوازدهم بوسلیک در بیان شعبهای مقامات

[illegible] که مذکور شد باید دانست که هر مقامی دو شعبه دارد و ان

[illegible] شعبه [illegible] مقام مذکور است [illegible] شعبه دوم

و بلندی آن نغمه در هر شعبه و گره [illegible] بدی [illegible] بدین آسانی

و تفصیل شعبهای شش‌گانه [illegible] اول [illegible] عرب آن مرکب

از بیست نغمه باشد از پستی مقام نه کرده و دوم نوروز عجم آن مرکب از

از بیست نغمه باشد از بلندی مقام نه کرده و چرا ما همین [illegible]

بلندی و پستی مقامهای خود چیزند شعبه‌های مقام حسینی اول دو

گاه و آن مرکب از دو نغمه باشد دوم محیر [illegible] مرکب از بیست نغمه باشند

و بعضی مرکب از نه نغمه گویند شعبهای مقام راست اول پنج

گاه و آن مرکب از [illegible] نغمه باشند و بعضی مرکب از نه نغمه گویند

دوم [illegible] و ایضا [illegible] پنج نغمه باشد شعبهای مقام حجاز

کاه و آن مرکب از سه نغمه باشد دوم حصار و آن مرکب از شش نغمه

شعبهای عراق [illegible] همایون و آن مرکب از چهار نغمه باشد دوم

[illegible] و آن مرکب از بیست نغمه باشد و بعضی مرکب از دو نغمه

شعبهای مقام [illegible] اول مرکب و آن مرکب [illegible] نغمه [illegible]

و آن

وآن مرکب از پنج نغمه است شعبهای مقام عراق اول مخالف و آن مرکب از دو
عراق نیز گویند و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم مغلوب و آن مرکب از شش
نغمه شعبهای [illegible] صفاهان [illegible] باسر و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم
ساوورک و آن مرکب از شش نغمه باشد شعبهای مقام نوروز اول
نوروز عرب و آن مرکب از پنج نغمه باشد دویم ماهور و آن مرکب از
شش نغمه باشد شعبهای مقام عشاق اول زابل و آن مرکب از
سه نغمه باشد دوم اوج و آن مرکب از شش نغمه و بعضی مرکب از دو
نغمه گویند شعبهای مقام زنگوله اول چهارگاه و آن مرکب از چهار نغمه دوم
[illegible] مرکب از پنج نغمه باشند شعبهای مقام بوسلیک اول
عشیران مرکب از دو نغمه باشد دوم و آن مرکب از [illegible] نغمه باشند
در بیان شش آوازه بدین اسامی و تفصیل اول سلمک و آن
پستی اصفهان و بلندی بگوله گردد و از ماده نغمه حاصل شود دوم
گردانیه و آن پستی عشاق و بلندی راست گیرد و از نغمه حاصل شود

سه‌گاه نوروز با پستی [illegible] بند چهارم پستی نزد و از چهار نغمه

حاصل شود دهم یازدهم گوشت [illegible] پستی حمار و بلندی و با حجر

دوازدهم نغمه حاصل شود پنجم [illegible] نوکار و بلند

عراق حیره و از پنج نغمه [illegible] شود ششم شهناز و آن از

پستی بزرگ و بلندی [illegible] دی خیر و از شش نغمه اصل شود

در بیان گوشه‌ها باید دانست که گوشه‌ها چهل و هشت

از آن جمله آنچه برین [illegible] تحقیق موسیقی صحابت نموده‌اند

مسکوک همه بوده‌اند [illegible] ثابت الله تعالی از استادی محقق

نموده نوشته خواهند شد بدین تفصیل اول [illegible]

عزیز [illegible] سوم [illegible] چهارم عمر [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم

[illegible] نهم [illegible] ساز کردان [illegible] سیم [illegible] دهم صفا

یازدهم دلبر دوازدهم اوج [illegible] سیزدهم [illegible] چهاردهم

پانزدهم سپهری شانزدهم عیران هفدهم عزال [illegible] هیجدهم طرب [illegible]

نوروز

نوزدهم بحر قال سیم اصلی بیست یکم اصفهان بیست دویم گلستان

بیست سیوم ... بیست چهارم ... بیست پنجم صبا ... د

بیست ششم روح افزا بیست هفتم ... بیست هشتم معدکه ...

معدی ... پهلوی در بیان ... مقامات فارسی

اکثر ... تفصیل ... اهنگ ... دارد

اهنگ ... دارد ... دوگاه ... عجم

کافی دارند ... اهنگ ... دارند

سه گاه چهارگاه ... زنگوله ... اهنگ ... دارند

... الف ... دارند ... اهنگ دارند ... د

عراق و اوج اهنگ ... دارند در میان اصوات ... هندی

انرا ... گویند ... که بحث ... داده ... عجم ... اصوات

... گویند اول بحر ... دویم بحر ... ضرب ...

... ضرب ... سیوم بحر ... چهارم ... بحر ... تفصیل

[illegible]

ششم بحر خفیف هفتم بحر وافر هشتم بحر [illegible] نهم بحر [illegible]
دهم بحر سریع یازدهم بحر واحد دوازدهم بحر منسرح سیزدهم بحر مقتضب
چهاردهم بحر [illegible] پانزدهم بحر [illegible] شانزدهم بحر رمل [illegible] بحر
در بیان تال و بهاو یعنی علم اصول و بحور این مشتمل است بر دو
شعبه در تعریف تال و بیان بعضی امور ضروریه و لوازم آن
مشتمل بر چهار نوع در تعریف تال باید دانست که تال
هر حالی در نغمه اهل هند اصول و بحور را گویند و آن اصل نغمه و ساز و رقص
است و آن در پی است که نغمه و ساز و رقص بدون آن صورت
نبندد و گویند اصل تال از مهادیو است و پاربتی رسن [illegible]
قسم که اول مهادیو [illegible] رقص [illegible] نامند گویند و رقص [illegible]
و هندی بعد از آن [illegible] رقصیده و رقص [illegible] لاسیا نامند
آن رقص بود [illegible] و [illegible] و [illegible]
های و [illegible] واز لاسیا [illegible] تال [illegible]

وار

واین مرکب مجمع ابوابها نغمهای چنانچه بعد ازین ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی

در جای [illegible] نغمهای [illegible] اصطلاح اهل این فن کلامست

باید دانست که نال بعضی بسیط است و بعضی مرکب بلکه ذکر [illegible]

١٦ و درست [illegible] برام و [illegible] بم و [illegible] نابرهای مذکوره در روز

دوازده است یکی [illegible] ادوار [illegible] حروف و ان در علم

[illegible] و از ان جهت نامهای [illegible] است که [illegible] زبان [illegible] صاحب

[illegible] در شکل و [illegible] ران حسد [illegible] معمولست

چنانچه در باب اول گذشت دیگر [illegible] دوازده [illegible] زبان مسکون

[illegible] عابد [illegible] نال یعنی اصول و بحور او

در نال [illegible] مذکوره معمولست چنانکه حرف [illegible]

[illegible] یعنی مقدار [illegible] در [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

[illegible]

تا آنکه مقدار زمان سکون مابین دو حرف عمش یعنی دو ضرب یک
مثل مقدار زمان سکون مابین دو حرکت صحیح التلفظ باشد
تا آنکه مقدار مذکور انقدر باشد که در ان قدر زمان یک حرف
که که ین مفتوح لی امداد در زمانه متصل تلفظ شود در
ان بشکل الف عربی نویسند بدین شکل و حرف که او دما
نرا حساب کنند یعنی مقدار تلفظ زاید دو درجه اعتبار
که در لغت یعنی کلان باشد و آن کتب اسم عربی
که مابین حرف الف با واو یا با یای مماس لاحق باشد در
اخر نون متوجه بود یعنی حرفیکه و منون و غنه خوانده شود و مثل
که در کلمه [illegible] در یک [illegible] باشد [illegible] مثل در عبارت [illegible] متعا
و رفع شوند یعنی زمان سکون [illegible] باشد مثل [illegible]
که زمان سکون [illegible] مابین دو حرکت [illegible] بود [illegible]
[illegible] بدین شکل [illegible] تا [illegible] حساب کنند یعنی مقدار تلفظ [illegible]
[illegible]

در نقطه و حرف اعتبار باشد چه حیثیت یعنی در بار سبب آنکه نشسته

و در مقابل ... فی باشد گفته اند حرف کسر ممدود و سبب سر تند بار را

باقی ... هم بست و اعتبار نواختن تال و ضربات ثابت بسیار عقلا و

باشند یعنی زبان سکون باشد و عمل طول بود و قسم آن

118

شکل هم گرد نویسند و سر آن خطی مجوف احتراز سیاه سرا را

فضا کشید بدین شکل درست هم با نرا باشد و در مقابل آن حرف

یعنی حرف موقوف بود با اعتبار نواختن تال و ضربات

درست با سبب بسیار ... را قصد یعنی زبان سکون باشد ... و عمل

مستمر بوده و قسم آن شکل صفر نویسند بدین شکل و مراد با ترا

بود که در مقابل آن هیچ حرف نباشد و اعتبار نواختن تال با

... هم محل وقوع ضرب نباشد و تال آن معمور رفته است

... معنی مستقل ... است و گفته اند با ... دیگر مرکب

... آن ... ها را ... ... تا که ... را

و نفط با سرکه مرکب کرده و هر سه را حرارت داده با [illegible] بجوشانند
[illegible] مرکب کرده و هر [illegible] رند درست مدد با آنکه رقم

سته عدد عربی که هر دو طرف ن نقطه داری مایل بود بر
رقم مذکور نویسند بدین شکل و آنرا که به ارقام با حواسه و کسر
ما نرا حساب کنند و اگر با درست مرکب شود هر سه قسم درست خطی
موضع چنانکه سابق وزاو بر ارقام کسرات نویسند بدین شکل و
آنرا درست ارقام گویند و سه ربع ما نرا حساب کنند و آنرا
ربع ما نرا باشد و در مقابل آن عدد باشد مثلا عدد حرف جمله ان
از ده چند بود یعنی حرف لا که خود عدد عشره باشد
حرف لی رن معموله بود مثل کمیل و جامه و امثال آن عدد که
با کاف ماری کرباء بعد از هم عجمی عدد محدود جامه آن
مقابل است بود و علامت برسر رقم درست نقطه
با شکل ... مرکب باشد ... چهار

بحز

بعد تفصیل بیان کرده شد ان شاء الله تعالی در بیان تا کرم

نغمه در شناخت ممل و آن مشتمل است اول نی در مقدار زبان

انگشتان تا … ارتعاش آنها مانند لگه و گره و غیره آن باید که در همه

جاها یکی اندازه باشند و جاها که بیان فرا گرد دند گره مانند و بان مهر گویند ۱۱۹

و گره بیان باشد هر جا که در نشست سم است اما کسم آن بود

که در نغمه مرتب بالای بانسری و نغمه لفظکه بر آن بیان واقع است در زیر

بال هم ارتعاش و صدای مردانگی نخه قایم مقام ایشان باشد

و ترکیب ضرب و شمع پای رقاص تا بال در اصول بسیار در نوامطا

و رقی … در سم الف که این حرفها مکه مذکور شد محافظت و باد

شد واقع شوند و این معمول است در نحیدن واقع شود و از

گره در نغمه خط یعنی گره بر بیان واقع است اول واقع شود الا … حرکت

تا آن نغمه ان شود و اما از عکس آن بود یعنی ضرب … بیان

… واقع شود که آنها لفظکه بر آن بیان واقع است آنجا که در … بود و بعد …

که نغمات است آن بود که [illegible] یعنی [illegible] چهار [illegible] و [illegible] ند

مار القسم ماند با آلت دیگر که نغمه [illegible] ساز و بیا با قیام [illegible] و زنجیره [illegible] واقع

شود همه با [illegible] وجوب باشد از جانب [illegible] شروع [illegible] ادراک به

احا گویند از اجزا [illegible] یعنی [illegible] مجموع [illegible] نامند و هم اکثر و آن عقلی

بود چند یعنی و امثال اصول وزن گویند [illegible] در هاست قصر این الفاظ

را باواز بلند گویند و مردگی میزد [illegible] در همان وزن و اصول [illegible] قیاس

بر همان وزن و اصول بر قصد که مبای [illegible] اصول همان الفاظ

اصل این الفاظ پنج حرف است که الفاظ [illegible] گو [illegible] بلند بر آن و هم [illegible]

و آن حرف [illegible] اول ت دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم

است [illegible] و [illegible] و [illegible] گویند

[illegible] چهار [illegible] و اگر [illegible] تا

[illegible] شش ماه باشد و مثال

[illegible] باشد [illegible] و غیره

در میان

در ... بعضی ... و دیگر بسیار و بو بهر ساخته اند

خوانده ما این ابیات ... بنج ... با اوزان ... چند قسم

در بیان ... [illegible] ... ما بیت است که هر بیت معنی ...

و دو وزن به چند گونه بیت اول ماند و آن ... بیت ... سی و

حالاکی و تندی و ... ها و در قصیده ... ما

... قصیده ... جیم

و هر کاتب خوش اندیشه گویند از کامه در قصیده آورده اند که

روزی ... فلان کاتب بازی میکرد با جاه گوشه ... و جما

... و کامه ... گوی ... انداخت و ... یا ... بالا یعنی

... بیت ... که از ... پادشاه ... بر ... گیجه

دارد و ... گرفت چون کالی مذکور ... صرب ... از ...

او بهر ضربی ... دیگر ... عجمی و حالا ... صد ... او در

... و ... غالب و ... در گردن او ... چند

بر روی هوا شده از آنجا بپرد که بدان رقص پیچیده [illegible] بیا

استاد دو شکوه کرده اند [illegible] سلم جهارم سنه مبارک و آن

رقصی بود در عالم [illegible] سنگی [illegible] وشش [illegible] ن و بنجول [illegible] او

و اندازه آنکه در حالت رقص کنند و از آن رنگ با هند و آنکه های رقص

بسیار است از آنجمله یکی [illegible] رست و آن رنگی که از زمین بر جهند

و در هوا منحرف شده مان را تمام کرده بعد از آن بر زمین فرود آیند و از

از همه اهلهای مشکل تر است دوم سبب از نزد و اکثر از قسم سیم اند و

آن منحرف و سور شدن با [illegible] آمدن و رفتن چهارم [illegible]

[illegible] و [illegible] هما ما آنکه [illegible] جوله [illegible] خوش [illegible] و خوش آوازی

ما کردن آنکه بود بکمال خوبی و خوشی ادای می زیادت و نقصان

[illegible] موقعه چنان که باید نشاید [illegible] لاک و آن از آنکه بر آمدن و ما [illegible]

دیگر [illegible] بستن بود [illegible] و خوش [illegible] آنکه نشستن و آب و آن کرفتن

انک [illegible] و اکردن آن بود [illegible] و نا جاری [illegible] و هوا لانک و

آن

ان آلتی که در بازی [illegible] سر طلی اند که پوشش [illegible] بکمر
دکمه بسته [illegible] تا بکر سعال [illegible] و همه چون دواول ربض
رقاصان اند [illegible] همه بوده [illegible] بود او پیروی کشند و آن
برده را حکما گویند چون برده در پیش [illegible] نقش بر کرند و رقاصان
میان رنگ نغم ایستاده و غوری کل در هر دو دست گرفته مدح دعای
[illegible] با بودن نغمه و اما سکه بود کلها را در رنگ نغمه بر آسند ساخته
ما و او جو بسیار رقص در میدان مدح دعا خواندن را بسبب گویند و آن
کلها چند رنگ نغم بر آکنده ساختن رقص و دادن را بسبب هیچ نما گویند
جون رقاصان دو راست اند [illegible] ختن و رنگ قوبال و بازی چهار کس
جمع شوند آن شکیبت [illegible] در بیان اجناس [illegible] دلوا [illegible]
که اجناس بسیار و بود حالیست اول لب وان جنس [illegible] بسیار
بعد اشته باشند مثل ربابست طنبور و قانون و امثال و دوم صب آن
جنس سازیست که تار نداشته باشد بلکه مجلد بود یعنی [illegible] الحرم

گویند هشت مثل دو ثلث و مثل دو ... و امثال آن ستهم و آن

حسب اصل نسبت کرده اند ... سه و هزارند و امثال ...

و کسان و امثال آن چهارم سنکه ... اصل نسبت را فزاید آن نوازند

مثل بی و سرپای و امثال آن ... و بیان اقسام تال و اسامی

و تفصیل آن باید دانست که اقسام بسیار است و اگر تمام را گوئیم بتطویل انجامد

بسر حسب تال که معمول و متداول است بطریق ایجاز و اختصار آورده شد

و در نجا ... و دو ... بدین تفصیل و اسامی و کلاه تال و تالی یعنی اصول بود

مرکب از دو لکه و یک ... که ... بست و تمام صداهای آن ... نامند

بدین شکل ... دوم راغ ... و مرتبه و آن تالی بود مرکب از دو لکه

و یک گرد و دو رت و تمام صداهای آن هیچ ... بوند بدین شکل

سوم چی ... تال و آن تالی بود مرکب از دو لکه و یک گرد ... و دو لا ...

یک ... و گرد و صداهای ... ماتراسند بدین شکل ... پنجم ... تال

و آن تالی بود بسیط که در ... و تمام صداهای آن ربع ماترا ... سند

بدین شکل

بدین شکل [illegible] هم ضربی تال وان [illegible] بود از یک دست لگه و با یک گرد

[illegible] تمام میدان [illegible] بدین شکل سیوم [illegible]

سه تال و ان [illegible] بود مرکب از دو [illegible] و [illegible] تمام میدان چهار

ماترا باشد بدین شکل [illegible] و هم ضرب تال و تن تالی بود مرکب از

لگه و یک [illegible] با یک لگه و یک دست تمام میدان دو ماترا بود

بدین شکل [illegible] هم ضربی ضرب تال و ان ما بود مرکب از دو گرد دو

و تمام میدان شش ماترا باشد بدین شکل [illegible] و هم بود [illegible]

تال و ان تالی بود مرکب از یک [illegible] چهار درست و با یک گرد تمام میدان

هشت ماترا باشد بدین شکل [illegible] دوازدهم [illegible] تال و ان

تالی بود مرکب از یک [illegible] لگه [illegible] درست و یک درست [illegible] تمام

[illegible] چهار ماترا باشند بدین شکل [illegible] سیزدهم [illegible]

[illegible] تالی بود مرکب از [illegible] درست و یک [illegible] و تمام میدان

[illegible] باشند بدین شکل چهاردهم [illegible] تالی بود مرکب از یک

کرد و یک هفت و یک ثلث و تمام میدان پنج [illegible]

بدین شکل   یازدهم تمام اشکال [illegible] و آن [illegible]

و درست و یکدرست برابر تمام میدان [illegible] ربع [illegible] باشند بدین شکل

سیزدهم [illegible] و آن [illegible] بود مرکب از دو لکه و دو درست

و دو کرد و تمام میدان هفت [illegible] باشد بدین شکل   هفدهم [illegible]

بیستم [illegible] و آن [illegible] بود مرکب از دو لکه و یک کرد تمام میدان

چهار [illegible] بود بدین شکل   [illegible] و یکی [illegible] و آن [illegible] بود

مرکب [illegible] کرد تمام میدان [illegible] باشد بدین شکل   نوزدهم

[illegible] و آن [illegible] بود مرکب [illegible] و یکدرست برابر [illegible]

[illegible] و یکدرست برابر تمام میدان چهار و نصف [illegible] بدین شکل

بیستم [illegible] و آن [illegible] بود مرکب از چهار لکه و یک [illegible]

درست و تمام میدان پنج [illegible] پنج [illegible] باشد بدین شکل

[illegible] اشکال [illegible] و آن [illegible] بود مرکب [illegible]

و یک لکه

یک تکه تمام نیدان هیچ بازا باشد بدین شکل   بیت دوم کمکال
تال و آن تالی بود مرکب دو درت و دو گرو تمام نیدان سه
بازا باشند بدین شکل   بیت سوم سم تال کمکال تال بود و آن تالی
بود مرکب دو لگ و یک گرو تمام نیدان هیچ بازا باشند بدین شکل
123
بیت چهارم مکهم کمکال تال و آن تالی بود مرکب از یک لگ و
دو گرو تمام نیدان هیچ بازا باشند بدین شکل   بیت پنجم اندپ و آن
تال و آن تالی بود مرکب از یک درت و یک لگ و دو درت و یک
لگه و تمام نیدان سه بازا و نصف بازا باشند بدین شکل
بیت ششم [illegible] تال و آن تالی بود مرکب از یک درت و دو گرو و تمام نیدان
هیچ بازا باشند بدین شکل   بیت هفتم چچه تال و آن تالی بود مرکب
از یک گرو و سه درت و تمام نیدان سه بازا و نصف بازا
بدین شکل   بیت هشتم [illegible] تال و آن تالی بود مرکب از
[illegible] و تمام [illegible] بازا باشند بدین شکل

سی و پنجم بسنت تال و آن تالی بود مرکب از لگه و [illegible] و تمام

ضربان نه ماترا باشند بدین شکل   سی و ششم [illegible] سکهر تال و آن

تالی بود مرکب از یک لگه و یک [illegible] و دو درت برابر هم و تمام ضربان

چهار ربع ماترا باشند بدین شکل   سی و هفتم جهی تال و آن تالی بود

مرکب از گرو دو درت و یک [illegible] برابر هم تمام ضربان سه ماترا و سه

ربع ماترا باشند بدین شکل   سی و [illegible] تال و آن تالی بود

مرکب از یک لگه و یک گرو و یک لگه و یک [illegible] و تمام ضربان هفت

ماترا باشد بدین شکل   سی و [illegible] تال و آن تالی بود

مرکب از دو درت [illegible] تمام ضربان [illegible] باشد بدین شکل

[illegible] و چهارم [illegible] تال و [illegible] مرکب از لگه و یک لگه [illegible]

ضربان سه ماترا باشند بدین شکل   [illegible] تال و آن تا[illegible]

و مرکب از سه گرو و یک [illegible] و یک [illegible] و دو گرو و سه درت و تمام

ضربان ماتراه ماترا و [illegible] بدین شکل است

ملازمان

نیا تال وان تالی بود مرکب از یک درت و یک لگت و تمام ضربان
چهار باز او نصف باز باشند بدین شکل سی و هفتم کرن تال وان
تالی بود وان تالی مرکب از چهار درت و تمام ضربان دو باز باشند بدین شکل
سی و هشتم للت تال وان تالی بود مرکب از دو درت و یک لگت ۱۲۹
و یک گرو تمام ضربان چهار باز باشند بدین شکل سی و نهم راک
مراین تال وان تالی بود مرکب از دو درت و یک لگت و یک گرو و یک لگت
و یک گرو و تمام ضربان هفت باز باشند بدین شکل چهل
جهمی تال وان تالی بود مرکب از یک درت و یک درت و
یک لگ و یک ... و تمام ... باز او ربع باز باشند
بدین شکل چهل یکم لاکت ... تال وان تالی بود مرکب از دو لگت
یک لگ و یک گرو و تمام ضربان هفت باز باشند بدین شکل
چهل و دوم سیری نند تال وان تالی بود مرکب از یک گرو و یک
و تمام ضربان هفت باز باشند بدین شکل

جمل سی و سوم چهل تمثال و این مثالی بود مرکب از چهار لک و دو کرور
و یک و تمام بندان ده بار باشند بدین شکل جمل سی و چهارم
و یک مثال و آن مثالی بود مرکب از دو درست و یک ثلث و تمام بندان
چهار بار باشند بدین شکل جمل سی و پنجم رک رس مثال و آن مثالی بود
مرکب از یک درست و یکدرست و ربع بار یک ثلث و یک ثلث و تمام
بندان چهار بار باشند بدین شکل جمل سی و ششم کب مثال و آن
مثالی بود مرکب از شش درست و تمام بندان او سه بار باشند بدین
شکل جمل سی و هفتم اعمر گویند تمثال و در متعارف [illegible] اسو
گویند و آن مثالی بود مرکب از [illegible] دو درست و یکدرست بر ام و تمام
بندان یک نیم و سه ربع بار باشند بدین شکل جمل سی و هشتم لو
مثال و آن مثالی بود مرکب از یک و دو درست و تمام بندان سه بار
در متعارف اهل سه عاجه گویند بدین شکل جمل سی و نهم
مثال و آن مثالی بود مرکب از سه درست و یک ثلث بر امد و تما

و نصف ماترا باشد و در [illegible] از جمله [illegible] می‌نهند

پنجاه و سیم [illegible] تال و آن تالی بود مرکب از دو

لگه و دو درت و تمام بندان سه ماترا باشد بدین شکل پنجاه و یکم

[illegible] تال و آن تالی بود مرکب از دو لگه [illegible] و تمام بندان سه ماترا باشد ۱۲۵

بدین شکل پنجاه و دوم [illegible] تال و آن تالی بود [illegible] گرو

و تمام بندان دو ماترا باشد بدین شکل پنجاه و سیوم ساریس

[illegible] تال و آن تالی بود مرکب از یک لگه و سه درت و دو لگه و

تمام بندان چهار ماترا و نصف ماترا باشد بدین شکل پنجاه

چهارم چند تال و آن تالی بود مرکب از دو درت و دو لگه [illegible]

سه ماترا باشد بدین شکل پنجاه پنجم [illegible] تال و آن تالی

بود مرکب از سه گرو و سه پلت و تمام بندان پانزده ماترا باشند

بدین شکل پنجاه و ششم [illegible] تال آن تالی بود مرکب

[illegible] و دو لگه و [illegible] درت و تمام بندان [illegible] ماترا

وهفتصد پا باشند بدین شکل   پنجاه و هفتم سکه بالا و آن بالی

بود مرکب از تنگ بهر دو یک لکه و نیم یک پا از دو و دو رست و یک

و تمام شدن ده پا نیز باشند بدین شکل   پنجاه و هشتم ادره

نالی نال و این نالی بود مرکب از دو لکه و دو رست و یا ر دو لکه و تمام

شدن پنج پا نیز باشند بدین شکل   پنجاه و نهم مو نانال

و آن نالی بود مرکب از دو لکه و دو رست پا از دو لکه و یک کره و یک

٦٠ و تمام شدن هفت پا نیز باشند بدین شکل   شصتم دندنال

و آن نالی بود مرکب از دو لکه و سه کره و یک لکه و یک ثلث و تمام

شدن دوازده پا نیز باشند بدین شکل   شصت و یکم

کمند نال و آن نالی بود مرکب از یک لکه و چهار رست و یک کره و تمام شدن

هیچ پا نیز بود بدین شکل   شصت و دوم کوند نال و آن نالی

بود مرکب از دو لکه و دو رست و یک کره و دو ثلث و تمام شدن

هشت پا نیز باشند بدین شکل

تال ... تالی بود مرکب از دو ... که ... یک ... بتمام

بدین ان هفت بانزا باشند بدین شکل ششت و چهارم

کوهی تال و آن تالی بود مرکب از پنج لکه تمام ضربان پنج بانزا بود

بدین شکل ششت پنجم راج مرکانک تال و ان تالی بود

مرکب از ورت و گکر و یک لک تمام ضربان چهار بانزا باشند

بدین شکل ششت ششم راج مارحند تال و آن تالی بود

مرکب از ... و یک لک و یک درت و تمام ان سه بانزا و

بانزا باشد بدین شکل ششت و هفتم ... تال و ان تالی

بود مرکب از یک بلت و یک گرد و یک بلت و دو گرد ... لکه و یک گرد

تمام ضربان سیزده بانزا باشند بدین شکل ششت و

هشتم ... تال و آن تالی بود مرکب از دو ورت و یک

لک و یک بلت و دو گرد و یک ... و تمام ضربان ده بانزا باشند

بدین شکل ششت ... و ... تال و آن تالی بود

صلح (۲۶۵)

بسیط یکی نت و دو نبات ... چندان که نصف ... ان بر ان باشد بدین شکل

هفتاد و دوم مستدک نال و آن نالی بود بسیط که یک ...

چهارم وار و نود تمام چندان ... ربع بار بار باشند بدین شکل

هفتاد و یکم سه ... نال و آن نالی بود بسیط که یک ثلث ...

و تمام چندان سه بار بار باشند بدین شکل هفتاد و دوم

... نال و آن نالی بود مرکب ... باشد دو ... لکه

تمام چندان یازده بار باشند بدین شکل هفتاد و سیوم

... نال و آن نالی بود مرکب ... یک لکه و یک درت و ... لکه و

دو درت ... درت و ... در آخر ... تمام چندان

هفت بار بار باشند بدین شکل هفتاد و چهارم ... نال و آن نالی

بود مرکب از سه درت و لکه و تمام چندان دو بار ... بار

باشند بدین شکل هفتاد و پنجم ... نال و آن نالی بود

مرکب از لکه و یک درت ... تمام چندان دو بار ... ربع بار ...

بیکلکه

هفتاد و ششم ... ست ... وآن ثانی بود مرکب

از دو درست و تمام میدان یک بار آید باشد بدین شکل هفتاد

و هفتم ... تال وآن ثانی بود مرکب از یک لکه و یک درست و تمام میدان

نصف بار را

یک بار باشد بدین شکل هفتاد و هشتم ... تال وآن

127 ثانی بود مرکب از یک لکه و دو درست و تمام میدان دو بار باشد

بدین شکل هشتادم ... تال وآن ثانی بود مرکب

از یک لکه و سه درست و تمام میدان سه بار و نصف بار را باشند

بدین شکل هشتاد و یکم ... تال وآن ثانی بود مرکب از دو

لکه و یک درست ... و تمام میدان سه بار و ربع بار را باشد

بدین شکل هشتاد و دوم ... تال وآن ثانی بود مرکب از

یک درست و یک لکه و تمام میدان یک بار و نصف بار باشد بدین

شکل هشتاد و سیم ... تال وآن ثانی بود مرکب از

دو درست و یک لکه و ... تمام میدان ... بار باشد بدین شکل

هشتاد و چهارم هشت مال و آن [illegible] بود و هر [illegible]

و یک [illegible] و دو وکره یک گرد تمام شود آن هشت بار را باشد بدین

شکل   هشتاد و پنجم بهمند مال و آن مالی بود مرکب از دو

لکه و یک گره و دو درت تمام شود آن پنج بار را باشد بدین شکل

هشتاد و ششم [illegible] مال و آن مالی بود مرکب از یک گره و یک لکه و

دو درت تمام شود آن شش بار را باشد بدین شکل   هشتاد

و [illegible] مال و آن مالی بود مرکب از سه درت و یک درت برابر و تمام

شود آن دو بار [illegible] باشد بدین شکل   هشتاد و [illegible] مال

و آن مالی بود مرکب از دو درت و یک لکه بازده درت تمام شود آن شش

بار را باشد بدین   هشتاد و نهم بازدی مال و آن [illegible] مرکب [illegible] درت

و بار دو لکه و دو گره تمام شود آن [illegible] بار را باشد بدین شکل   نود و دوم [illegible]

از لکه [illegible] و یک لکه تمام شود دو بار و نصف بار را باشد بدین شکل   نود و یکم [illegible] مال و آن مالی بود

مرکب از دو لکه و چهار [illegible] برابر [illegible] هشت بار و نصف بار را باشد

نود و دوم [illegible] می

[illegible] مال